

حماسهٔ عاشورا

به بیان

حضرت مهدی عَلَيْهِ السَّلَامُ

مؤلف:

دکتر جلال برنجیان

برنجیان، جلال، ۱۳۳۳ - گردآورنده و مترجم.
حماسه عاشورا به بیان حضرت مهدی علیه السلام /
گردآور و بازگردان جلال برنجیان - تهران: طور تهران، ۱۳۶۲. (۲۳۲ ص). -
(نگرش‌های تاریخی؛ ۱) ۴۰۰۰ ریال
فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیفا
عنوان عطف: حماسه عاشورا به بیان حضرت مهدی علیه السلام.
چاپ قبلی طور: طور تهران، ۱۳۸۱ (۲۳۲ ص)
کتاب‌نامه: صص ۲۲۹ - ۲۳۲ چاپ هفتم: ۱۳۸۵
ISBN: 964-90427-5-X

۱. زیارت‌نامه‌ها ۲. حسین بن علی ۷، امام سوم، ۴ - ۶۱ ق. - زیارت‌نامه‌ها.
الف. عنوان. ب. عنوان: حماسه عاشورا به بیان حضرت مهدی علیه السلام.
۸ ح ۴ ب / BP ۲۷۱ / ۲۹۷ / ۷۷۷
۱۳۷۴ کتابخانه ملی ایران ۳۲۲۴ - ۷۴ م

مؤلف: دکتر جلال برنجیان

نام کتاب: حماسه عاشورا به بیان حضرت مهدی علیه السلام

ناشر: مؤسسه انتشاراتی طور تهران

تلفن: (دفتر) ۲۲۰۶۵۵۱۷ (فروش) ۴۴۴۴۳۶۰۳

پست الکترونیک: ToureTehran@Nican.net

محل نشر: تهران چاپ: مهارت صحافی: صداقت مهر
قطع: رقعی نوبت چاپ: هفتم نوبت ویرایش: سوم تاریخ انتشار: ۱۳۸۵
تعداد صفحات: ۲۳۲ تیراژ: ۴۰۰۰ نسخه قیمت: ۲۳۰۰۰ ریال
شرط فروش: تمامی امتیازهای هر گونه چاپ مخصوص ناشر است.

دیگر تلفن‌های فروش:

نشر آینه تلفن: ۳۳۹۳۰۴۹۶ و ۳۳۹۵۰۵۷۶

نشر کوکب تلفن: ۶۶۴۰۶۵۴۸

نشر رایحه تلفن: ۹ و ۸۸۹۷۶۱۹۸

شابک: ۹۶۴-۹۰۴۲۷-۵-x

ISBN: 964-90427-5-x

فهرست

۷	* طلّیعه
۲۱	* دریچه‌ای به نور
	* بخش اوّل: زیارت‌ها
۲۶	زیارت شهدا
۴۸	بررسی زیارت شهدا
۵۴	زیارت ناحیه
۹۲	بررسی زیارت ناحیه
۹۸	زیارت روز ولادت
۱۰۶	سفارش به زیارت عاشورا
۱۱۰	زیارت عاشورا
	* بخش دوم: نامه‌ها و دیدارها
۱۲۴	شبهات به حضرت یحیی <small>علیه السلام</small>
۱۴۲	انحصار امامت دو برادر
۱۵۲	حکمت شهادت
۱۵۸	شرافت تربت
۱۶۲	شفا با تربت
۱۶۴	نماز زیارت
۱۶۶	شرافت زیارت امام حسین <small>علیه السلام</small>
۱۸۵	راهگشای کربلا

۱۸۹	نگاهبان زائران
۱۹۵	آثار زیارت و گریه بر سید الشهدا
۱۹۷	ارزش زائران کربلا
۲۰۲	پی‌نوشت‌ها
۲۲۹	کتاب‌نامه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِنِّي لَأَدْعُو لِمُؤْمِنٍ
يَذْكُرُ مُصِيبَةَ جَدِّي الشَّهِيدِ،
ثُمَّ يَدْعُو لِي بِتَعْجِيلِ الْفَرَجِ وَالتَّأْيِيدِ. [۱]

من برای مؤمنی (= شیعه‌ای) که

مصیبت جد شهیدم را یاد کند،

سپس برای تعجیل در فرج و تأیید (امر من) دعا کند، هتماً دعا

فواهم کرد.

تقدیرم به پیشگاه بزرگ بانوی خاندان مصطفی صلی الله علیه و آله ؛
که گستره‌ی غمش شتر بر جان چمگلی امامان افکنده ،
و حق بر باد رفته اش گواه بی عدالتی غاصبان شده ،
و مرقد پنهانش دلیل بطلان ناچوانمردان گردیده است ؛
همو که چمگلی کائنات باید در یوزه‌ی گدایی بر آستانش بزنند
و تمامی ممکنات دست طلب برای شفاعتش دراز کنند ؛
چرا که او حبیبی خدا ،
شفیعه‌ی روز جزا ،
و أُمُّ الْأَئِمَّةِ النَّبِيَّاتِ فَاطِمَةُ زَهْرًا است .

طبيعہ

مرثیه

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا صَرِيحَ الدَّمْعَةِ الْعَبْرِيِّ،
السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُذِيبَ الْكَبِيدِ الْحَرِيِّ،
السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا صَرِيحَ الْعَبْرَةِ السَّاكِبَةِ،
السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا قَرِينَ الْمُصِيبَةِ الرَّاتِبَةِ.

دیدگانت پر اشک،

لبانت خشکیده،

سینهات گداخته،

قلبت شعله‌ور،

روح‌ت پر تلاطم،

لیکن مهار نفست در مُشت.

سرود ایمان بر لب،

نوای توحید در کام،

یاد خدا در دل،

دستار پیامبر ﷺ بر سر،

کهنه پیرهنِ امانتِ مادر بر تن،

بزم اشکواره در پیش.

ای حسین! ای راز دار منزل وحی!

غمِ سرایِ خیمه‌هایت،
 / سوزشِ قلبِ زنانیت،
 گریه‌ی نوباوگانیت،
 آه و سوزِ خواهرانیت،
 العطش از دخترانیت،
 عالمی را اشک ریزان می‌کند.

ای حسین، ای رهنمای راهِ ایمان! ای حسین، ای جرعه‌نوش جام یزدان!
 کوفیانِ بد صفت، نامردمانِ بی مروت، آن نابکارانِ بی فتوت، حیا از
 مادرت زهرای علیها السلام نکردند.

ای حسین! ای خون یزدان!
 شاعران در چکامه‌گویی برای شور تو ناتوان، ادیبان در بیان ایثار تو
 سرگردان و فرشتگان در ستایش صبرت حیران‌اند.
 ای حسین! ای کشتی نجات امت!

نیایت علیه السلام به شهادت پذیریت جان یافت؛ زکریا علیه السلام به غم آمیخته با
 نامت ره جُست و فطرس به برکت گهواره‌ات بال یافت.
 گویی که در قربانگاه سرزمین آرزو [= منی]، حاجیان به یاد تو قربانی
 می‌کنند؛

و گویی که احرام به تن داران در سرزمین شناسایی [= عرفات]، دنبال
 راه تو می‌روند؛

چون تو فرزند مکه و بطحایی؛ فرزند زمزم و صفایی؛ پورِ حِلّ و منایی.
 گرگانِ بیشه‌ی شهوت، پارگانِ تَنّت را تن پاره کردند؛ روبهانِ مرغزار
 حيله، دعوت‌نامه‌ها را با شمشیر گشودند و حرامیان بسترِ کفر، دست پلید
 خویش را برای بیعت به سوی تو دراز کردند. چه نیک فرمودی:

أَلَا وَإِنَّ الدَّعِيَّ ابْنَ الدَّعِيِّ قَدْ رَكَزَ بَيْنَ اثْنَتَيْنِ بَيْنَ السُّلَّةِ وَالذِّلَّةِ
وَهَيْهَاتَ لَهُ ذَلِكَ مِنِّي وَهَيْهَاتَ مِنَّا الذِّلَّةُ أَبِي اللَّهِ ذَلِكَ لَنَا وَرَسُولُهُ
وَالْمُؤْمِنُونَ وَحُجُورٌ طَابَتْ وَطَهَّرَتْ وَأَنْوَفٌ حَمِيَّةٌ وَنُفُوسٌ أَيْبَةٌ
أَنْ نُؤْتِرَ طَاعَةَ اللَّئَامِ عَلَى مَصَارِعِ الْكِرَامِ. [۲]

آگاه باشید! حرامی فرزند حرامی، مرا بر دو کار مخیر داشته است:
یکی مرگ و دیگری خواری! و من و چنین کاری؟! چه دور است چنین
کرداری از من و چه دور است خواری و ذلت از ما خاندان. خدا و
پیامبرش و باورمندان و دامن‌های پاک و پاکیزه (که ما را پروردند) و
مردمی که زیر بار ستم نروند و افرادی که تن به خواری ندهند، (همگی)
ما را از این دور داشته‌اند که فرمانبری ناپاکان را بر کشته شدن
شرافتمندانه برگزینیم.

دژخیمانِ اهریمن صفت، کرنش‌گرانِ معبدِ نفس، فرمان‌برانِ صغیر
ابلیس، غنودگان بر آستانِ اهرمن و دنبال‌روانِ امیرِ جانیانِ یزید، صلایت را
با تیر و پیکان پاسخ دادند و دلایلت را با سنگ!

برای آن که همه‌ی تاریخ رازِ مظلومیت را بداند، فرمودی:

هَلْ مِنْ ذَابٍّ يَذُبُّ عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ (ﷺ) هَلْ مِنْ مُوَحِّدٍ
يَخَافُ اللَّهَ فِينَا؟ هَلْ مِنْ مُغِيثٍ يَرْجُو اللَّهَ بِإِعَانَتِنَا؟ هَلْ مِنْ مُعِينٍ
يَرْجُو مَا عِنْدَ اللَّهِ فِي إِعَانَتِنَا؟ [۳]

آیا کسی هست که حرمِ رسولِ خدا (ﷺ) را پاس دارد؟! آیا
یکتاپرستی هست که در حق ما از خدا بهراسد؟! آیا پناه دهنده‌ای هست
که با پناه دادن ما به خدا امیدوار باشد؟! آیا کمک کاری هست که با
کمک به ما بدان چه نزد خداست، امید داشته باشد؟!

آه! که نوایت را ناشنوده گرفتند؛ افسوس که پور پیامبر، فرزند زهرا و

حیدر را تنها گذاشتند؛ دردا که با رها کردن تیری زهر آگین به سویت، بر دیدگان/پر التهاب کودکان اشک نشانند و بر سینه‌ی پر درد خواهرنت آتش غم ریختند و حُرْمَت را شکستند.

چون پلیدانِ نابکار و ناجوانمردان بدکردار، ستوران خویش را هبی کردند و سوی خیمه‌های بی‌پناه و زنان و فرزندان بی‌دفاعت شتافتند، در میان مرگ و زندگی، در حالی که خون از سر و رویت روان بود، بر دو بازوی خویش تکیه کردی و روی سینه خزیدی و چون توانت از دست رفته بود و طاقت دفاع از حرم پیامبر ﷺ را نداشتی، بر آن حرامیان فریاد برآوردی:

وَيَلَّكُم يَا شَيْعَةَ آلِ أَبِي سُفْيَانَ! إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ دِينٌ وَ كُنْتُمْ لَا تَخَافُونَ الْمَعَادَ فَكُونُوا أَحْزَاراً فِي دُنْيَاكُمْ وَ أَرْجِعُوا إِلَىٰ أَحْسَابِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ أَعْرَاباً كَمَا تَزْعُمُونَ ... أَنَا الَّذِي أَقَاتِلُكُمْ وَ تُقَاتِلُونِي وَ النِّسَاءُ لَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ فَاْمْنَعُوا عُنَاتِكُمْ وَ جُهَاْلَكُمْ وَ طُغَاتِكُمْ مِنَ التَّعَرُّضِ لِحَرَمِي مَا دُمْتُ حَيًّا. ۱۴۱

وای بر شما ای پیروان خاندان ابو سفیان! اگر دین ندارید و از روز بازپسین نمی‌هراسید، لااقل در این دنیایتان آزاده باشید؛ اگر عرب‌اید - چنان که گمان می‌کنید - (لااقل) به ویژگی‌های عربی خود مراجعه کنید ... من با شما می‌جنگم و شما با من کارزار می‌کنید و در این میان زنان را گناهی نیست. این عصیان‌گران و نادانان و شورش‌گران خویش را تا من زنده‌ام، از حمله‌ی به حرم من باز دارید.

فرمان‌برانِ امیرِ جانیان "یزید"، به سرکردگی "شمر" به سوی تو رو آوردند و شرم از نیایت - پیامبر خدا ﷺ - نکردند؛ و چه زشت پاداش رسالت حضرتش را باز پرداختند. گویا که خدای جهان فرموده بود:

﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾ [۱۵]

﴿بگو به ازای آن [رسالت] از شما پاداشی خواستار نیستم، مگر دوستی در باره‌ی خویشاوندان﴾

نفرین خدا و جملگی پیامبران و رسولان و یکایک صالحان و شهیدان و همه‌ی فرشتگان و کروبیان و یکان یکان ذرات زمین و آسمان بر آن نابکاران باد. همان نامردمانی که مورد نفرت محمد مصطفی و علی مرتضی و خدیجه کبری و فاطمه زهرا علیها السلام و جعفر طیار و حمزه‌ی سید الشهداء از روز طف تا روز قیامت کبرایند.

چون اسب بی صاحب، زین باژگون به سوی خیمه‌هایت بازگشت و دختران و نوباوگان و زنان سوگمند، آن را بدان حال دیدند، دانستند که امام‌شان، ولی نعمت‌شان، بازمانده‌ی پیامبرشان، پناه بی پناهی‌شان، پدر مهربان‌شان، و عزیزتر از جان‌شان، تنش پاره پاره و به خون آغشته شده است؛ بر غم طاقت فرسایت سخت گریستند و در ماتم شهادت‌گریبان‌ها دریدند و گیسوان پریشان کردند. خواهرت، ام کلثوم دست بر سر نهاد و ناله برآورد و ندا سرداد:

«وَا مُحَمَّدَاهُ! وَآ جَدَّاهُ! وَآ نَبِيَّاهُ! وَآ أَبَا الْقَاسِمَاهُ! وَآ عَلِيَّاهُ!
وَآ جَعْفَرَاهُ! وَآ حَمَزَتَاهُ! وَآ حَسَنَاهُ هَذَا حُسَيْنٌ بِالْعَرَاءِ، صَرِيحٌ
بِكَرْبَلَاءَ، مَجْزُوزُ الرَّأْسِ مِنَ الْقَفَا، مَسْلُوبُ الْعِمَامَةِ وَ الرَّدَاءِ.» [۱۶]

ای محمد! ای نیایم! ای پیامبر! ای ابا القاسم! ای علی! ای جعفر! ای حمزه! ای حسن! این حسین است که به خون غلتیده و در کربلا کشته شده و سر (از تنش) از پس گردن جدا شده و عمامه و لباس روینش بتاراج رفته است.

پیکر خونین و بی سرت در گودی قتل‌گاه افتاد و سپاهیان بی باک یزید

به خیمه‌های تو حمله بردند. همه چیز را به آتش کشیدند. زنان و دخترانت را اسیر کردند. گوش و گوشواره را یک جادریدند و انگشت و انگشتری را یک جا بُریدند. کشتگان خویش را به خاک سپردند و پیکر پاک تو و یاران خدا را در آن بیابان سوزان رها کردند. شبانگاه سرت را هدیه فرستادند و صبحگاهان پریدگیانت را به اسارت کشیدند و به سوی کوفه بردند. آن دلسوختگان را از کنار پیکر خونینات عبور دادند. ناگاه آن جگرگوشه‌گان پیامبر چون برگ خزان از شترهای بی‌جهاز به زمین ریختند و از سویدای جان‌ناله‌های جان‌سوز برآوردند. خواهرت زینب کبری چون به پیکر بی‌سرت نگریست، گریست و ناله برآورد و فرمود:

«يَا مُحَمَّدَاهُ! صَلَّى عَلَيْكَ مَلَائِكَةُ السَّمَاءِ، هَذَا حُسَيْنٌ مُرْمَلٌ بِالدَّمَاءِ، مُقَطَّعُ الْأَعْضَاءِ، وَ بَنَاتُكَ سَبَايَا، إِلَى اللَّهِ الْمُسْتَكِي وَ إِلَى مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى وَ إِلَى عَلِيِّ الْمُرْتَضَى وَ إِلَى فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ وَ إِلَى حَمْرَةَ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ، يَا مُحَمَّدَاهُ! هَذَا حُسَيْنٌ بِالْعَرَاءِ، تَسْنِي عَلَيْهِ الصَّبَا، قَتِيلُ أَوْلَادِ الْبَغَايَا، وَ حَزْنَاهُ! وَ أَكْرَبَاهُ! الْيَوْمَ مَاتَ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، يَا أَصْحَابَ مُحَمَّدَاهُ! هُوَ لَاءِ ذُرِّيَّةِ الْمُصْطَفَى يُسَاقُونَ سَوْقَ السَّبَايَا. [۷]

يَا مُحَمَّدَاهُ! بَنَاتُكَ سَبَايَا وَ ذُرِّيَّتُكَ مُقَتَّلَةٌ، تَسْنِي عَلَيْهِمْ رِيحُ الصَّبَا، وَ هَذَا حُسَيْنٌ مَجْزُورُ الرَّأْسِ مِنَ الْقَفَا، مَسْلُوبُ الْعِمَامَةِ وَ الرُّدَاءِ، بِأَبِي مَنْ أَضْحَى عَسْكَرُهُ فِي يَوْمِ الْإِثْنَيْنِ نَهْبًا، بِأَبِي مَنْ فُسْطَاطُهُ مُقَطَّعُ الْعَرَى، بِأَبِي مَنْ لَا غَائِبَ فَيُرْتَجَى وَ لَا جَرِيحَ فَيُدَاوَى، بِأَبِي مَنْ نَفْسِي لَهُ الْقِدَاءُ، بِأَبِي الْمَهْمُومِ حَتَّى قَضَى، بِأَبِي الْعَطْشَانِ حَتَّى مَضَى، بِأَبِي مَنْ شَيْبَتُهُ تَقْطُرُ بِالدَّمَاءِ، بِأَبِي مَنْ هُوَ سِبْطُ نَبِيِّ الْهُدَى،

بِأَبِي مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى، بِأَبِي خَدِيجَةَ الْكُبْرَى، بِأَبِي عَلِيٍّ الْمُرْتَضَى عَلَيْهِ
السَّلَامُ، بِأَبِي فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ سَيِّدَةِ النِّسَاءِ، بِأَبِي مَنْ رَدَّتْ لَهُ
الشَّمْسُ صَلَّى. « [۸۱]

ای محمدی که فرشتگان آسمان بر تو درود می فرستند! این حسین است که به خون غلتیده و اعضای تنش از هم جدا شده است؛ و (این) دختران تو هستند که اسیر شده‌اند. به پیشگاه خدا و به آستان محمد مصطفی و به حضور علی مرتضی و به ساحت فاطمه زهرا و به محضر حمزه آقای شهیدان شکوه می‌کنم. ای محمد! (صَلَّى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) این حسین است - که به روی خاک افتاده و باد صبا خاک بیابان را بر بدنش می‌پاشد - به دست زنازادگان کشته شده. آه! چه اندوهی؟ و آه! چه مصیبتی؟ امروز رسول خدا (صَلَّى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) درگذشت. ای یاران محمد! اینان فرزندان (پیامبر) مصطفایند که چون بردگان به اسارت می‌روند.

ای محمد (صَلَّى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ)! دخترانت اسیرند و فرزندان پاره تن‌اند، که باد صبا خاک بر پیکرشان می‌پاشد. و این حسین است که سرش از پس گردن جدا شده و عمامه و جامه‌ی روینش بتاراج رفته است. پدرم به فدای آن که خیمه‌گاهش در روز دوشنبه ^(۱) تاراج شد! پدرم فدای کسی باد که طناب‌های خیمه‌اش بریده شد و خیمه و خرگاهش فرو نشست. پدرم فدای کسی باد که به سفری نرفت که امید بازگشت (او) باشد، و

۱- بنا بر گزارش بسیاری تواریخ، شهادت حضرت ابا عبد الله (صَلَّى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) روز شنبه دهم محرم سال ۶۱ هجری و بنا بر نقلی روز جمعه بوده است. [ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۲۸۳]. لذا در شرح این سخن دخت امیر المؤمنین، آن نمونه‌ی دانش فاطمی و بصیرت علوی گفته‌اند: ایشان به روز سقیفه‌ی بنی ساعده اشاره می‌کند؛ همان روزی که جمعی از مهاجران و انصار بر سر میراث خلافت امیر المؤمنین بستیز پرداختند و به جای مولا دیگری را بر منصب خلافت نشانند و گرفتاری را تا روز ظهور موعود بر جهانیان رقم زدند. لذا زینب کبری در کنار کشته‌ی برادر اعلام کرد: جواز قتل حسین بن علی و تمام آل ابی طالب و فرزندان رسول خدا در روز سقیفه امضا شد. یعنی روز دوشنبه بیست و هشتم صفر سال ۱۱ هجرت که پیامبر خدا درگذشت. [ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۲۱۹]

زخمی بر نداشت که امید مداوا در آن باشد. پدرم به فدای آن که کاش
 جانم قربانش می‌شد. پدرم فدای آن که تا هنگام مرگ دلش پر غصه
 بود. پدرم فدای آن که با لب تشنه جان سپرد. پدرم فدای آن که از
 محاسن او خون فرو ریخت. پدرم به فدای کسی که نیایش محمد
 مصطفی بود. پدرم به فدای کسی که جدش فرستاده‌ی معبود آسمان
 بود. پدرم فدای کسی که او نواده پیامبر هدایت بود. پدرم به فدای
 (فرزند) محمد مصطفی. پدرم به فدای (فرزند) خدیجه‌ی کبری. پدرم به
 فدای (فرزند) علی مرتضی. پدرم به فدای (فرزند) فاطمه زهرا بانوی
 همه‌ی بانوان. پدرم فدای (فرزند) کسی که آفتاب برای او بازگشت تا
 نماز گزارد.

آن شاعر شوریده طبع از زبان یتیمان شهید دشت کربلا چه خوش

سرود:

کی هفته فوش به بستر خون دیده باز کن احوال ما ببین و سپس فواب ناز کن
 کی وارث سریر امامت ز جای فیز بر کشتگان بی کفن خود نماز کن
 برفیز صبح شام شد ای میر کاروان ما را سوار بر شتر بی جهاز کن
 یادست ما بگیر و از این دشت پراس بار دگر روانه به سوی جهاز کن

جانیانِ دد صفت و درندگان خون آشام، هوس‌های پلیدشان به کشتن‌ات
 آرام نگرفت؛ و با آن همه جنایت، شعله‌ی کینه‌های بذر و خَیبر^(۱) در درون
 ناپاکشان خاموش نگردید؛ و عمرِ سعد - که نفرین خدا و تمامی پاکان بر او
 باد - از نابکاران سپاه خویش درخواست کرد که بر روی پیکر پاکیزه‌ات
 اسب بدوانند؛ و ده تن اهریمن صفتِ زشت سیرت، دد منشانه مهار
 ستوران خویش را برکشیدند و سُمهای کثیف اسبان خود را بر روی بدنی

۱ - همان دو جنگی که سر کردگان کفر و عناد به دست توانمند علی مرتضی کشته شدند و آیین
 حق در پناه مجاهدات نبوی و تلاش‌های علوی در جهان پایدار شد.

تازاندند که لبان پیامبر آن را بوسیده و پشت نبی اکرم سنگینی او را در سجده‌ها تحمل کرده و دامان فاطمه‌ی زهرا علیها السلام آن را پرورده و دست توانای اسد الله الغالب امیر مؤمنان او را نواخته بود!

بر بدنی تاختند که میکائیل در گهواره با او رازها گفته و جبرئیل تهنیت ولادتش را به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله داده و فطرس (آن فرشته‌ی الاهی) به برکت گهواره‌اش دو باره بال یافته بود.

جسدی را با اسب‌های خود خرد کردند که خدای متعال به آفرینش او بر تمامی بندگانش مباحات فرموده و داستان کربلا و قصه تشنگی او را برای جملگی پیامبران از آدم تا خاتم بیان کرده بود.

الها!

ایزدا!

پروردگارا!

ترا به بلندای مقام پیامبر مصطفی و تلاش‌های علی مرتضی و مجاهده‌های فاطمه‌ی زهرا سوگند می‌دهیم که زبانه‌های آتش دوزخ را برگور آن پلیدان بیاری؛ همان نابکارانی که در معرفی خویش به ابن زیاد چنین گفتند:

نَحْنُ الَّذِينَ وَطَّئْنَا بِخِيُونِنَا ظَهْرَ الْحُسَيْنِ حَتَّى طَحَّنَا حَنَاجِرَ صَدْرِهِ. [۹]

ما همانانیم که بر پشت حسین اسب تاختیم تا آن که استخوان‌های سینه‌اش را چون آسیاب خرد کردیم.

نوگلان باغ احمدی علیه السلام، آن نازپرورده‌های کاشانه‌ی وحی و دُرَدانه‌های دامان رسالت، در صحرای گداخته و سوزنده و تفتدیده‌ی نینوا، بر کنار کشته‌ی سالار شهیدان و نوگلان پرپر شده‌ی بوستان نبوت، میان خیمه‌های نیمه سوخته‌ی خامس آل عبا، از سویدای جان ناله بر آوردند و از ژرفای وجود آه کشیدند. این ناله‌ها با دانه‌های اشک بر گونه‌ها روان شد و با شراره‌های غم در رخساره‌ها نشست و با کبودی گونه‌ها در چهره‌ها نمایان

گشت. به ناله‌ی آنان قدسیان ناله سردادند؛ عرشیان سوگوار شدند؛ و جملگی کائنات به غم نشستند و زمین و آسمان، صحرا و دریا، وحش و اهل، خس و خاشاک، و سنگ و کلوخ همه خون گریستند و هنوز سرخی شفق باز تاب آن گریه‌هاست.

سپاه امیر جانیان یزید خیل اسیران را به کوفه و از آن جا به شام بردند. این اولین بار بود که فرزندان ناپاک دامنان خاندان نبوت را به اسارت می‌بردند و سلله‌ی پاک محمدی را در سر هر کوی و برزن خارجی معرفی می‌کردند. یزید می‌خواست با آزاد کردن آنان در شام عنوان «یا بُنَّ الطُّلُقَاءِ» - ای فرزند آزاد شدگان - را بر تارک خاندان نبوت بنشانند و لکهی ننگ را از خاندان ابو سفیان پاک کند. ناگاه خواهرت زینب - این کلام علی در کام و نطق فاطمه در زبان - برآشفست و یزید و یزیدیان را مخاطب ساخت و فرمود:

أَظَنَنْتَ يَا يَزِيدُ! حَيْثُ أَخَذْتَ عَلَيْنَا أَقْطَارَ الْأَرْضِ وَ آفَاقَ
السَّمَاءِ فَأَصْبَحْنَا نُسَاقُ كَمَا تُسَاقُ الْأَسَارِيُّ؟! أَنْ بِنَا عَلَى اللَّهِ هَوَانًا وَ
بِكَ عَلَيْهِ كَرَامَةٌ؟! وَ أَنْ ذَلِكَ لِعِظَمِ خَطَرِكَ عِنْدَهُ؟! فَشَمَخْتَ بِأَنْفِكَ
وَ نَظَرْتَ فِي عِطْفِكَ جَذْلَانَ مَسْرُوءًا؟! حِينَ رَأَيْتَ الدُّنْيَا لَكَ
مُسْتَوْسِقَةً وَ الْأُمُورَ مُتْسِقَةً وَ حِينَ صَفَا لَكَ مُلْكُنَا وَ سُلْطَانُنَا!!
مَهْلًا مَهْلًا ... أَمِنْ الْعَدْلِ يَا بُنَّ الطُّلُقَاءِ تَخْدِيرُكَ حَرَائِرِكَ وَ إِمَاءَكَ
وَ سَوْقَكَ بِنَاتِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ سَبَايَا؟! ... وَ لَيْنُ جَرَّتْ عَلَيَّ
الدَّوَاهِي مُخَاطَبَتِكَ إِنِّي لَأَسْتَصْغِرُ قَدْرَكَ وَ أَسْتَعْظِمُ تَقْرِيعَكَ وَ
أَسْتَكْبِرُ تَوْبِيخَكَ لَكِنَّ الْعُيُونَ عَبْرِي وَ الصُّدُورَ حَرِي! أَلَا فَالْعَجَبُ
كُلُّ الْعَجَبِ لِقَتْلِ حِزْبِ اللَّهِ النَّجْبَاءِ بِحِزْبِ الشَّيْطَانِ الطُّلُقَاءِ!! ... فَكَيْدُ
كَيْدِكَ وَ أَسْعَ سَعْيِكَ وَ نَاصِبُ جُهْدِكَ! فَوَ اللَّهُ لَا تَمُحُوا ذِكْرَنَا وَ لَا

تُيْتُ وَحَيْنَا وَ لَا تُدْرِكُ أَمَدَنَا وَ لَا تَرْحَضُ عَنْكَ عَارَهَا ... ۱۱۰۱

ای یزید! آیا چنین پنداشته‌ای که راه‌های زمین و کرانه‌های آسمان را بر ما بسته و چاره از دست ما ستانده‌ای؟! و اینک که چون بردگان ما را از این سو به آن سوی کشانده‌اند، پس تو نزد خدا گرامی و ما در پیشگاه او خوار و زبونیم؟! آیا گمان برده‌ای این چیرگی تو بر ما نشان آبرومندی تو نزد خداوند شده که این چنین باد در بینی خود انداخته و متکبران به این سوی و آن سوی می‌نگری و بر خود می‌بالی و شادمان هستی که اینک جهان به کام توست و ملک و سلطنت ما بی‌امان به تو رسیده است؟! پس ای یزید! آهسته‌تر آهسته‌تر!!... ای فرزند آزاد شدگان! آیا این از عدالت است که تو زنان و پردگیان خود را پشت پرده قرار دهی و دختران رسول خدا را این چنین اسیر کنی؟! ... ای یزید! - اگر روزگار مرا بدین جا کشانید تا اسیر تو شوم و از سر ناچاری با تو سخن بگویم، یقین بدان که تو هم‌چنان در نزد من پست و بی‌مقداری و ترا هم‌چنان سرزنش و نکوهش می‌کنم. اما چه کنم که در این مصیبت‌ها چشم‌ها گریان و دل‌ها گدازان است و بسیار جای شگفتی است که گروه خدا به دست گروه شیطان (همان) آزاد شدگان (در فتح مکه به دست پیغمبر خدا) کشته می‌شوند ... (ای یزید!) تمامی مکر و حيله و توان خود را بکار گیر! به خدا سوگند که هرگز نمی‌توانی یاد ما را از میان ببری و وحی ما را نابود کنی و تو هرگز بر اوج بلندای مقام و عظمت ما راهی نداری و لک‌ه‌ی ننگ این جنایت را از دامن خود نتوانی شست ...

چه گمان زشتی بردند و چه کار شومی مرتکب شدند. ندانستند که زینب و مجلس اسارت؟! ام‌کلثوم و خطاب حقارت؟! حضرت سجاد و غل و زنجیر؟! و سکینه و گمان بردگی؟! ندانستند که اینان فرزندان پیامبرند و علم و ادب را با شیر مادر نوشیده و شجاعت و شهامت را از پدرت علی‌کترار به ارث برده‌اند. گویا هنوز هم کلام خواهرت در خرابه‌های کاج یزیدی طنین

دارم و هنوز صلابت گفتارش در گوش جان دوستان حماسه می آفریند.
 آن پلیدان ندانستند که با اسارت بردن خاندان تو، همان گوهران
 گنجینه‌ی نبوی و پردگیان بیت فاطمی، جز بر فرق ناپاک خود گزید ذلت را
 نمی‌پاشند؛ و با این کار جز بی‌مایگی و حقارت بنی عدی و بنی تمیم و بنی
 امیه را بر جهانیان اعلان نمی‌کنند.

ولی سخن را چه سود؟ دیگر خواهرت گرمای وجود برادر را احساس
 نمی‌کند! و بار غم پدر کشتگی از دوش سکینه و رقیه برداشته نمی‌شود! و
 در تمام دوران حیات سید سجاد یاد کشتگان طف فراموش نمی‌گردد و
 بارش اشک و سرشک از دیدگان خاندان وحی در مصیبت تو خشک
 نمی‌شود!

مگر بار غم اسارت پردگیان وحی از خاطر پر درد فرزندان و نوادگانت
 می‌رود؟!

مگر قیام‌گر خاندانت صدای "العطش" در صحرای کربلا را فراموش
 می‌کند؟!

مگر نوای حزین دخت علی و فاطمه علیها السلام در کنار پیکر گلگونت از یاد
 بقیة الله علیها السلام زدوده می‌شود؟!

مگر صدای تازیانه بر فرق کودکان پدر کشته در صحرای کربلا و
 بیابان‌های میان کوفه تا شام اجازه‌ی خواب خوش به موعود امم می‌دهد؟!
 و مگر بارش سرشک از دیدگان مهدی آل محمد در جراحات کشتگان
 طف تمامی دارد؟!

او با صدای گریه‌ی ملکوتیان و فرشتگانی که سر بر زانوی غم گرفته‌اند
 و حزین می‌گریند، شامگاه و صبحگاهان اشک می‌ریزد و خون می‌گرید.
 بار الاها! به چشمان اشکبار ولّیات در سوگ کشتگان طف، به قلب پر
 غم حجّتات در ضربات سهمگین اهریمن بر پهلوی مادر، و به گریه‌های

شبانه‌اش در مصیبت‌های وارد شده بر دوستان، هر چه زودتر آن عزیزتر از جان و با وفا تر از یوسف کنعان را بر منصب واقعی‌اش بنشان؛ آن که هزاران خسرو باید غلامی بر درگاهش کنند و هزاران حاتم‌گدایی در آستانش.

بدان امید که نوای «أَيْنَ الطَّالِبِ بِدَمِ الْمُقْتُولِ بِكَرْبَلَاءِ» در پهنه‌ی گیتی طنین افکند و ندای «يَا لَثَارَاتِ الْحُسَيْنِ» در سراسر زمین صفیر برکشد، و یگانه خونخواه و تسلی بخش شراره‌های قلب مام‌گرامی‌اش بپاخیزد، و تاوان خون خدا را از قاتلان و هم‌پیمانان بر قتلش و خشنودان از شهادتش باز ستاند. تا آلاله‌ها شاداب شوند؛ بوم‌ها از ویرانه نشینی خلاص گردند؛ هزاران نغمه‌ی شادی سر دهند و دگر بارکائنات شادمان شوند.

السَّلَامُ عَلَى أُسِيرِ الْكُرْبَاتِ
السَّلَامُ عَلَى قَبِيلِ الْعَبْرَاتِ
السَّلَامُ عَلَى الْمُرْمَلِ بِالْدَّمَاءِ
السَّلَامُ عَلَى الْمَهْتُوكِ الْخِبَاءِ
السَّلَامُ عَلَى خَامِسِ أَصْحَابِ الْكِسَاءِ

دریچه‌ای به نور

نگاهی کوتاه بر ژرفایی پرگهر

یاد واره‌ی مظلومیت شهیدان طف را در پیش رو داریم؛ و به تماشای جانبازی یاران یزدان می‌نشینیم؛ و سخن زبان‌گویای الاهی را می‌نیوشیم؛ و از دریچه‌ی کلامش به ژرفایی تعابیرش می‌نگریم. به حقیقت واژگان در بازگردان بیان شیوایش ناتوان است و اندیشه‌ها در پی بردن به ژرفای کلامش کوتاه. زیرا سخن، تنزل روح انسان در زوایای کلام اوست و حضرت مهدی علیه السلام بزرگ آیت خداست و سترگی روحش به بلندای عرش و عمق کلامش به ژرفای اقیانوس بیکران و طمطم (۱) خروشان می‌ماند؛ همو که اندیشه‌ی اندیشمندان و ژرف‌نگری پژوهشگران و دانش‌دانشمندان و آگاهی آگاهان در پی بردن به گوشه‌ای از مقامش ناتوان و در چیره شدن به جملگی زوایای کلام پرطنین‌اش چون چیرگی مور بر مُلک سلیمان است. لیکن:

آب بیخون را اگر نتوان کشید هم ز قدر تشنگی نتوان بُرید

در طول روزگارانِ پس از شهادت سالار شهیدان، پیرامون شخصیت والای شهید کربلا و یاران جان‌باخته‌اش کتاب‌های فراوانی نگاشته شده است و نویسندگان به فراخور توان و گستره‌ی تحقیقات خود کوشیده‌اند تا گوشه‌ای از سیمای سید شهیدان را ترسیم کنند؛ و جمعی نیز از این کار سربلند بیرون آمده‌اند. لیکن میان تمامی این آثار جای کتابی خالی بود که

۱ - طمطم: محل عمیق دریا.

از بیان و بنان^(۱) فرزند برومند حضرت ابا عبد الله علیه السلام، امروزین حجت خدا در زمین، آخرین پساوند خاندان نبوت، پور حضرت عسکری علیه السلام برگرفته شود. از این رو تلاش خود را بر آن داشتیم تا از میان مواریت اسلامی، سخنان حضرتش پیرامون شهید کربلا علیه السلام را بیرون کشیم. کتاب حاضر گزارش این تلاش است.

مطالب کتاب را در دو بخش کلی سامان دادیم:

- زیارت‌ها

- نامه‌ها و دیدارها

در چاپ نخست تنها به نقل زیارت‌هایی بسنده شد که در کتاب‌های مزار و دعا به زیارت‌های ناحیه‌ی مقدسه معروف است. لیکن در نگاهی مجدد و پژوهشی افزون، زیارت‌های دیگری را برگزیدیم که پیرامون مقام شهید کربلا از آن ناحیه‌ی مقدس رسیده، و یا از سوی این سفر کرده‌ی دوران بر خواندن آن‌ها تأکید شده است.

در بخش دوم نامه‌ها و دیدارهایی را گزارش کردیم که بزرگان شیعه در آثار خویش درج کرده‌اند و مهر صحت بر آن‌ها نهاده‌اند؛ زیرا از آن بزرگوار سخنان زیادی پیرامون حضرت ابا عبد الله علیه السلام و یاران با وفایش نقل شده است؛ ولی تشخیص صحت آن سخنان کاری دشوار است. جز چند مورد، تمام متن حدیث نقل شد و حذفی صورت نگرفت. علامت [...] نشانگر جای حذف است.

می‌خواستیم بر سخنان حضرتش شرح کوتاهی بنگاریم؛ اما خود را مصداق این شعر یافتیم:

ای مگس حضرت سیمرغ نه جولان که توست عرض خود می‌بری و زحمت ما می‌داری

از این رو تنها به ترجمه‌ی سخنان آن امام والا گهر بسنده شد. آری:

صالح و طالح متاع فویش نمودند تا که قبول افتد و که در نظر آید

بدان امید که یزدان پاک در اولین صباح، به خونخواه شهید کربلا اجازه‌ی قیام دهد و پرچم خونین "قیام‌گر طف" دگر بار گشوده شود و شمشیر آخته‌ی حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله از نیام برخیزد.

تا او نیاید و تاوان خون پاکان را از اهریمنیان نستاند، خون سید شهیدان از جوشش نمی‌افتد، و قلب گداخته‌ی بانوی بانوان جهان التیام نمی‌یابد؛ همو که وارث خون مظلومان و شفا بخش قلب شهیدان و نقطه‌ی آمال امیدواران است.

الها! ایزدا! پروردگارا! در ظهورش شتاب کن و آن عزیزتر از جان را از پرده‌ی غیب برون آر و تشنگان جام زلال وحی را به دست او سیراب گردان و به دوران دوری از پور عسکری پایان بخش.

زیارتےھا

زيارة الشهداء

قال رَوَيْنا بِإِسْنادِنا إلى جَدِّي أبي جَعْفَرِ الطُّوسِيِّ، عَن مُحَمَّدِ بْنِ
أَحْمَدَ بْنِ عِيَّاشٍ، عَنِ الشَّيْخِ الصَّالِحِ أَبِي مَنْصُورِ بْنِ عَبْدِ الْمُنْعِمِ بْنِ
النُّعْمَانِ البَغْدادِيِّ رَحِمَهُمُ اللهُ: قالَ خَرَجَ مِنَ النَّاحِيَةِ سَنَةَ اثْنَتَيْنِ وَ
خَمْسِينَ وَ مِائَتَيْنِ عَلَيَّ يَدِ الشَّيْخِ مُحَمَّدِ بْنِ غَالِبِ الأَصْفَهانيِّ (١)
حِينَ وَفاةِ أَبِي اللهِ وَ كُنْتُ حَدِيثَ السَّنِّ وَ كَتَبْتُ اسْتَأْذِينَ فِي زِيَارَةِ
مَوْلَايَ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ زِيَارَةَ الشُّهَدَاءِ رِضْوَانُ اللهِ عَلَيْهِمْ ؛
فَخَرَجَ إِلَيَّ مِنْهُ [١١]:

١ - المزار الكبير: أخبرني الشريف أبو الفتح محمد بن محمد الجعفري أدام الله عزه، عن الفقيه عماد الدين محمد بن أبي القاسم الطبري، عن الشيخ أبي علي الحسن بن محمد الطوسي و أخبرني عالياً الشيخ أبو عبد الله الحسين بن هبة الله بن رطبة، عن الشيخ أبي علي، عن والده أبي جعفر الطوسي، عن الشيخ محمد بن أحمد بن عياش ...

زیارت شهدا

به سلسله‌ی استناد ما تا جَدِّم اَبی جَعْفَر مُحَمَّد فرزند حسن طوسی رضی الله عنه
روایت شدیم؛ گفت: شیخ ابو عبد الله مُحَمَّد فرزند احمد فرزند عیاش ما را
حدیث کرد. گفت: شیخ پرهیزگار ابو منصور فرزند عبد المنعم فرزند نعمان
بغدادی رضی الله عنه مرا حدیث کرد. گفت: (این توفیق) از ناحیه در سال ۲۵۲ به
دست شیخ مُحَمَّد فرزند غالب اصفهانی در هنگام وفات پدرم رضی الله عنه خارج
گشت، در حالی که من نوجوان بودم و (به حضرتش) نوشتیم که در زیارت
مولایم اَبی عبد الله رضی الله عنه و زیارت شهدا (از شما) اجازه می‌خواهم.
پس از حضور حضرتش برایم (این نامه) خارج شد:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِذَا أَرَدْتَ زِيَارَةَ الشُّهَدَاءِ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ فَقِفْ عِنْدَ
رِجْلِي الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ قَبْرُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَاسْتَقْبِلِ
الْقِبْلَةَ بِوَجْهِكَ فَإِنَّ هُنَاكَ حَوْمَةَ الشُّهَدَاءِ وَ أَوْمِي وَ أَشِرْ إِلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقُلْ:

[١] السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَوَّلَ قَتِيلٍ، مِنْ نَسْلِ خَيْرِ سَلِيلٍ، مِنْ سُلَالَةِ إِبْرَاهِيمَ
الْخَلِيلِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ وَ عَلَى أَبِيكَ إِذْ قَالَ فِيكَ :

قَتَلَ اللَّهُ قَوْمًا قَتَلُوكَ، يَا بُنَيَّ! مَا أَجْرَاهُمْ عَلَى الرَّحْمَنِ وَ عَلَى أَنْتِهَاكَ
حُرْمَةَ الرَّسُولِ، عَلَى الدُّنْيَا بَعْدَكَ الْعَفَا.

كَأَنِّي بِكَ بَيْنَ يَدَيْهِ مَائِلًا [مائلاً خ.ل.] وَ لِلْكَافِرِينَ قَائِلًا :

أَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ

مَحْنُ وَ بَيْتُ اللَّهِ أَوْلَىٰ بِالنَّبِيِّ

أَطَعْتُكُمْ بِالرُّمْحِ حَتَّىٰ يَنْشِي

أَضْرِبُكُمْ بِالسَّيْفِ أَحْمِي عَنْ أَبِي

ضَرَبَ غُلَامٍ هَاشِمِيٍّ عَرَبِيٍّ

وَ اللَّهُ لَا يَحْكُمُ فِينَا ابْنُ الدَّعِي

حَتَّىٰ قَضَيْتَ نَحْبَكَ وَ لَقِيتَ رَبَّكَ أَشْهَدُ أَنَّكَ أَوْلَىٰ بِاللَّهِ وَ بِرَسُولِهِ، وَ

به نام خدای بخشنده‌ی مهربان؛ هرگاه خواستی شهدا - که
خشنودی خدا بر ایشان باد - را زیارت کنی نزد [پایین] پای
حسین علیه السلام بایست، و آن جاقبر علی بن حسین است - که درود خدا
بر هر دوی ایشان باد -؛ پس روی خود را به طرف قبله کن؛ آن جا
محدوده‌ی شهداست، و به علی بن حسین علیه السلام اشاره کن و بگو:

[۱] سلام بر تو ای اولین کشته از نسل بهترین فرزندان ابراهیم خلیل،
درود خدا بر تو و بر پدرت باد، آن‌گاه که (پدرت) در خطاب به تو فرمود:
خدا گروهی را بکشد که تو را کشتند. ای پسر من! چه چیز ایشان
را بر دشمنی (با خدای) بخشنده و بریدن حُرْمَت رسول کشاند.
پس از تو بر دنیا نابودی باد.

گویی که من [می‌بینم] تو در پیش روی او (حسین علیه السلام) جنگیدی و به
دشمنان گفتی:

من علی فرزند حسین فرزند علی ام؛ و ما به خانه‌ی خدا سوگند
که به پیامبر شایسته‌تریم؛

شما را با نیزه می‌زنم تا این که خم شود؛ (و) شمشیر را بر شما
فرود می‌آورم، (و) از پدرم حمایت می‌کنم؛

(ضربتی فرود می‌آورم آن هم) ضربت زدن جوان هاشمی عرب
(سیرت)؛ به خدا سوگند فرزند پدر ناشناخته، بر ما نمی‌تواند
فرمان براند.

(آن قدر جنگیدی) تا مرگت فرا رسید و خداوندگارت را دیدار کردی.
گواهی می‌دهم که تو بر خدا و رسولش شایسته‌تری. و همانا تو فرزند

أَنَّكَ ابْنُ رَسُولِهِ وَ حُجَّتِهِ وَ أَمِينِهِ [و دِينِهِ خ.ل.] وَ ابْنُ حُجَّتِهِ وَ أَمِينِهِ، حَكَمَ
 اللَّهُ عَلَى قَاتِلِكَ مُرَّةً بِنِ مُنْقِذِ بْنِ النُّعْمَانِ الْعَبْدِيِّ لَعْنَةُ اللَّهِ وَ أَخْزَاهُ وَ مَنْ
 شَرِكَهُ فِي قَتْلِكَ، وَ كَانُوا عَلَيْكَ ظَهِيْرًا وَ أَصْلَاهُمْ اللَّهُ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيْرًا،
 وَ جَعَلْنَا اللَّهُ مِنْ مُلَاقِيكَ [وَ مُرَافِقِيكَ خ.] وَ مُرَافِقِي جَدِّكَ وَ أَبِيكَ وَ عَمِّكَ وَ
 أَخِيكَ وَ أُمَّكَ الْمَظْلُومَةَ، وَ أَبْرَأُ إِلَى اللَّهِ مِنْ قَاتِلِيكَ، وَ أَسْأَلُ اللَّهَ مُرَافِقَتَكَ
 فِي دَارِ الْخُلُودِ وَ أَبْرَأُ إِلَى اللَّهِ خ.ل.] مِنْ أَعْدَائِكَ أَوْلِي الْجُحُودِ وَ السَّلَامُ عَلَيْكَ
 وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ.

[٢] السَّلَامُ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحُسَيْنِ، الطُّفْلِ الرَّضِيعِ، الْمَرْمِيِّ الصَّرِيعِ
 الْمَتَشَحِّطِ دَمًا الْمَصْعَدِ دَمُهُ فِي السَّمَاءِ، الْمَذْبُوحِ بِالسَّهْمِ فِي حَجَرِ أَبِيهِ، لَعَنَ اللَّهُ
 رَامِيَهُ حَرْمَلَةَ بْنَ كَاهِلِ الْأَسَدِيِّ وَ ذَوِيهِ.

[٣] السَّلَامُ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، مُبْلِى الْبَلَاءِ، وَ الْمُنَادِي
 بِالْوَلَاءِ فِي عَرَضَةِ كَرْبَلَاءِ، الْمَضْرُوبِ مُقْبِلًا وَ مُدْبِرًا. لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَهُ هَانِيَّ بْنَ
 ثُبَيْتِ الْحَضْرَمِيِّ.

[٤] السَّلَامُ عَلَى أَبِي الْفَضْلِ الْعَبَّاسِ بْنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ الْمُوَاسِي أَخَاهُ
 بِنَفْسِهِ، الْآخِذِ لِنَعْدِهِ مِنْ أَمْسِيهِ، الْفَادِي لَهُ، الْوَاقِي السَّاعِي إِلَيْهِ بِمَائِهِ، الْمَقْطُوعَةَ

رسول و حجّت و امانت‌دار او و پسر حجّت و امین او یی، خدایّ نسبت به تو بر قاتلت "مرّة فرزند منقذ فرزند نعمان عبدی" حکم کند. خدا او را لعنت کند و خوارش فرماید و تمام کسانی را که در کشتنت با او همراه شدند و بر علیه تو یاریش کردند (نفرین فرستد). و خدایّ ایشان را به دوزخ افکند و چه بد جایگاهی است.

و خداوند ما را از کسانی قرار دهد که ترا دیدار می‌کنند؛ و با تو دوستی می‌ورزند؛ و بانیایت و پدرت و عمویت و برادرت و مادر مظلومت (فاطمه زهرا) همنشینی می‌کنند. به سوی خدا از کشتندگان بیزاری می‌جویم. از خدا همنشینی با تو در خانه‌ی جاودانگی را خواستارم. از دشمنانت، همان کافرانِ تکذیب‌کننده (ی حق و حقیقت) به سوی خدا بیزاری می‌جویم. سلام و آسایش و رحمت و برکت‌های خدا بر تو باد.

[۲] سلام بر "عبد الله فرزند حسین"، کودک شیرخوارِ تیر خورده‌ی به زمین افتاده‌ی به خون غلتیده، (که) خونش به سوی آسمان بالا رفت و در آغوش پدر سرش با تیر گوش تا گوش بریده شد؛ خدا تیرانداز بدو و پژمرده‌کننده‌اش "حرمله فرزند کاهل اسدی" را لعنت کند.

[۳] سلام بر "عبد الله فرزند امیر مؤمنان"، گرفتار به بلا و آزمایش و نداگر به دوستی (با برادرش و خاندانش) در پهنه‌ی کربلا، که از پیش رو و پشت سر به دست دشمنان زخمی شده (بود)؛ خدا قاتل او "هانی فرزند ثبیت حضر می" را لعنت کند.

[۴] سلام بر "ابا الفضل عباس فرزند امیر مؤمنان"، که به جان (پاک) خویش یاری‌کننده‌ی برادرش (بود و) از امروز برای فردای خویش بهره‌ها برد، (آن) فداکننده (ی خود برای امامش) و نگاهبانِ شتاب‌گر به

يَدَاهُ، لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَهُ [قَاتِلِيهِ خ.ل.] يَزِيدَ بْنَ الرُّقَادِ الْجُهَنِيِّ وَ حَكِيمَ بْنَ الطُّفَيْلِ
الطَّائِيَّ.

[٥] السَّلَامُ عَلَى جَعْفَرِ بْنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ الصَّابِرِ بِنَفْسِهِ [نَفْسَهُ خ.ل.]
مُحْتَسِبًا، وَ النَّائِي عَنِ الْأَوْطَانِ مُغْتَرِبًا، الْمُسْتَسْلِمِ لِلْقِتَالِ، الْمُسْتَقْدِمِ لِلنِّزَالِ،
الْمَكْثُورِ بِالرِّجَالِ، لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَهُ هَانِيَّ بْنَ ثُبَيْتِ الْحَضْرَمِيِّ.

[٦] السَّلَامُ عَلَى عُثْمَانَ بْنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ سَمِيِّ عُثْمَانَ بْنِ مَطْعُونٍ، لَعَنَ اللَّهُ
رَامِيَهُ بِالسَّهْمِ خَوْلِيَّ بْنَ يَزِيدِ الْأَصْبَحِيِّ الْإِيَادِيَّ وَ الْأَبَانِيَّ الدَّارِيَّ
[الدَّارِمِيِّ خ.ل.]

[٧] السَّلَامُ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ قَتِيلِ الْأَبَانِيِّ الدَّارِيِّ [الْأَبَادِيِّ
الدَّارِمِيِّ خ.ل.] لَعَنَهُ اللَّهُ وَ ضَاعَفَ عَلَيْهِ الْعَذَابَ الْأَلِيمَ، وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ يَا
مُحَمَّدُ وَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِكَ الصَّابِرِينَ.

[٨] السَّلَامُ عَلَى أَبِي بَكْرٍ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الزَّكِيِّ الْوَلِيِّ الْمَرْمِيِّ
بِالسَّهْمِ الرَّدِيِّ، لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَهُ عَبْدَ اللَّهِ بْنِ عُقْبَةَ الْغَنَوِيَّ.

[٩] السَّلَامُ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ [بْنِ عَلِيٍّ خ.] الزَّكِيِّ، لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَهُ
وَ رَامِيَهُ حَرَمَلَةَ بْنَ كَاهِلِ الْأَسَدِيِّ.

[١٠] السَّلَامُ عَلَى الْقَاسِمِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْمَضْرُوبِ عَلَى هَامِيَتِهِ،
الْمَسْلُوبِ لِأُمَّتِهِ حِينَ نَادَى الْحُسَيْنَ عَمَّهُ فَجَلَّى عَلَيْهِ عَمَّهُ كَالصَّقْرِ، وَ

سوی او با (مشک) آبش، (که) دو دستش بریده شد. خداوند قاتلانش "یزید فرزند رُقَاد جُهَنی"، و "حکیم فرزند طُفیل طایی" را لعنت کند.

[۵] سلام بر "جعفر فرزند امیر مؤمنان" شکیبای بر نفس‌اش و حسابگر (کردارهایش)، و به تنهایی از زادگاه‌های (خویش) دور شد و تسلیم جنگ گشت (آن) پیشتازِ در ستیز، (که) به خاطر زیادی دشمنان و مردمان حمله ور بدو شکست خورده است. خدا قاتل او "هانی فرزند ثبیت حضرمی" را لعنت کند.

[۶] سلام بر "عثمان فرزند امیر مؤمنان" همنام "عثمان فرزند مظعون" [= یار با وفای پیامبر خدا و امیر مؤمنان] خدا تیراندازان بدو "خولی فرزند یزید اصبحی ایادی" و "ابانی داری" را نفرین کند.

[۷] سلام بر "محمد فرزند امیر مؤمنان" کشته شده‌ی به دست "ابانی داری" که خدا او را نفرین کند و عذاب دردناک را بر او بیفزاید، و درود خدا بر تو ای محمد و بر خاندان شکیبایت.

[۸] سلام بر "ابی بکر فرزند حسنِ پاکیزه‌ی دوستدار خدا"، که با تیر (سه شعبه‌ی) از کمان رها شده، کشته شد. خدا قاتل او "عبد الله فرزند عقبه غنوی" را نفرین کند.

[۹] سلام بر "عبد الله فرزند حسن فرزند علیِ پاکیزه"، خدا قاتلش و تیرانداز بدو "حرمله فرزند کاهل اسدی" را نفرین کند.

[۱۰] سلام بر "قاسم فرزند حسن فرزند علی" (آن که) پیکرش ضربت خورد و ابزار جنگی‌اش به تاراج رفت، آن گاه که عمویش حسین (علیه السلام) را فرا خواند، عمویش به سان عقابِ تیز پرواز به سوی وی شتافت، و مردم را از کنار (پیکر) او دور کرد، و خود را بدو رساند، در حالی که او (قاسم)

هُوَ يَفْحَصُ بِرِجْلَيْهِ [بِرِجْلَيْهِ خ.ل.] التُّرَابَ وَالْحُسَيْنَ يَقُولُ:

بُعْدًا لِقَوْمٍ قَتَلُوكَ، وَ مَنْ خَصَمَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ جَدُّكَ وَ أَبُوكَ.

ثُمَّ قَالَ:

عَزَّ وَ اللَّهُ عَلَى عَمِّكَ أَنْ تَدْعُوهُ فَلَا يُجِيبُكَ، أَوْ أَنْ يُجِيبَكَ وَ أَنْتَ قَتِيلٌ

جَدِيلٌ فَلَا يَنْفَعُكَ. هَذَا وَ اللَّهُ يَوْمَ كَثُرَ وَاتْرَهُ، وَ قَلَّ نَاصِرُهُ.

جَعَلَنِي اللَّهُ مَعَكُمْ يَوْمَ جَمْعِكُمْ، وَ بَوَّأَنِي مَبُوءَاكُمْ، وَ لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَكَ عُمَرَ

[عَمْرُو خ.ل.] بَنَ سَعْدِ بْنِ عُرْوَةَ بْنِ نُفَيْلِ الْأَزْدِيِّ وَ أَصْلَاهُ جَحِيمًا، وَ أَعَدَّ

لَهُ عَذَابًا أَلِيمًا.

[١١] السَّلَامُ عَلَى عَوْنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ الطَّيَّارِ فِي الْجِنَانِ، حَلِيفِ

الْإِيمَانِ، وَ مُنَازِلِ الْأَقْرَانِ، النَّاصِحِ لِلرَّحْمَانِ، التَّالِي لِلْمَثَانِي وَ الْقُرَّانِ، لَعَنَ اللَّهُ

قَاتِلَهُ عَبْدَ اللَّهِ بْنِ قُطَيْبَةَ النَّبَهَانِيَّ.

[١٢] السَّلَامُ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ الشَّاهِدِ مَكَانَ أَبِيهِ، وَ

التَّالِي لِأَخِيهِ، وَ وَاقِيهِ بِيَدَنِهِ، لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَهُ عَامِرَ بْنَ نَهْشَلِ التَّمِيمِيَّ.

[١٣] السَّلَامُ عَلَى جَعْفَرِ بْنِ عَقِيلِ، لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَهُ وَ رَامِيَهُ بِشَرِّ بَنَ

حَوْطِ الْأَهْمَدَانِيَّ.

[١٤] السَّلَامُ عَلَى عَبْدِ الرَّحْمَانِ بْنِ عَقِيلِ لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَهُ وَ رَامِيَهُ عُثْمَانَ

(از شدت سوزش زخم‌ها) پاهایش را به زمین می‌کشید، و حسین علیه السلام (بدو) می‌فرمود:

خدا گروهی که ترا کشتند، از رحمت خویش دور کند، و در روز رستاخیز نیایت و پدرت با ایشان دشمنی خواهند کرد.

سپس فرمود:

به خدا سوگند بر عمویت گران است که او را بخوانی ولی او دعوت ترا اجابت نکند، یا به سوی تو آید، در حالی که تو کشته شده و مورد حمله قرار گرفته (باشی). پس (این شتافتن عمو به سویت) در روزی که ستم‌کنندگان بدو زیاد و یاری‌کننده‌اش از ک است، تو را سود نمی‌بخشد.

خدا در روزی که شما دو تن را گرد هم می‌آورد، مرا همراه شما قرار دهد؛ و در سکونت‌گاهتان ساکنم گرداند، و خدا کشته‌ها را "عمر فرزند سعد فرزند نفیل ازدی" را لعنت کند و به دوزخ افکند و برایش عذابی دردناک آماده کند.

[۱۱] سلام بر "عون فرزند عبد الله فرزند جعفر پرواز کننده‌ی در بهشت‌ها"، همراه و همگام ایمان، همسفر با خویشان، نصیحت‌گر برای (خدای) بخشنده، همتای مثنای و قرآن، خدا قاتلش "عبد الله فرزند قطبه نبهانی" را لعنت کند.

[۱۲] سلام بر "محمد فرزند عبد الله فرزند جعفر" شهودگر جایگاه پدرش، دنباله‌رو برادرش و با بدن خویش از وی دفاع کرد؛ خدا قاتل او "عامر فرزند نهشل تمیمی" را لعنت کند.

[۱۳] سلام بر "جعفر فرزند عقیل"، خدا قاتلش و تیرانداز بدو "بشر فرزند حوط همدانی" را لعنت کند.

[۱۴] سلام بر "عبد الرحمان فرزند عقیل"، خدا قاتلش و تیرانداز بدو

اعمر خ.ل. [بن خالد بن أشيم [أسد خ.ل.] الجهني.

[١٥] السّلامُ على القَتيلِ بنِ القَتيلِ، عبدِ اللهِ بنِ مُسلمِ بنِ عَقيلٍ و لعنَ

اللهُ قاتِلَهُ عامِرَ بنَ صَعصَعَةَ [و قيلَ أسدَ بنَ مالِكِ].

[١٦] السّلامُ على أبي عُبَيْدِ اللهِ [عبدِ اللهِ خ.ل.] بنِ مُسلمِ بنِ عَقيلٍ و

لعنَ اللهُ قاتِلَهُ و راميَهُ عمرو بنَ صَبِيحِ الصَّيْداوِيِّ.

[١٧] السّلامُ على مُحَمَّدِ بنِ أبي سَعِيدِ بنِ عَقيلٍ و لعنَ اللهُ قاتِلَهُ لَقِيْطَ

أبنَ نَاشِرِ الجُهَنِيِّ.

[١٨] السّلامُ على سُلَيْمَانَ مَوْلى الحُسَيْنِ بنِ أميرِ المُؤمِنينَ و لعنَ اللهُ

قاتِلَهُ سُلَيْمَانَ بنَ عَوْفِ الحَضْرَمِيِّ.

[١٩] السّلامُ على قَارِبِ مَوْلى الحُسَيْنِ بنِ عَلِيٍّ.

[٢٠] السّلامُ على مُنْجِحِ مَوْلى الحُسَيْنِ بنِ عَلِيٍّ.

[٢١] السّلامُ على مُسلمِ بنِ عَوْسَجَةَ الأَسَدِيِّ القَائِلِ لِلحُسَيْنِ و قد

أذِنَ لَهُ فِي الإنْصِرَافِ:

أَنَحْنُ نُخَلِّي عَنكَ و بِمِ نَعْتَدِرُ عِنْدَ اللهِ مِنْ أَدَاءِ حَقِّكَ، [و خ.] لا و اللهُ

حَتَّى أَكْسِرَ فِي صُدُورِهِمْ رُمْحِي هَذَا و أَضْرِبَهُمْ بِسَيْفِي مَا ثَبَتَ

قَائِمُهُ فِي يَدِي و لا أَفَارِقُكَ، و لو لَمْ يَكُنْ مَعِي سِلَاحٌ أَقَاتِلُهُمْ بِهِ،

لَقَذَفْتُهُمْ بِالْحِجَارَةِ و لَمْ أَفَارِقُكَ حَتَّى أَمُوتَ مَعَكَ.

و كُنْتُ أَوَّلَ مَنْ شَرَى نَفْسَهُ و [كُنْتُ خ.] أَوَّلَ شَهِيدٍ شَهِدَ اللهُ [مِنْ

"عثمان فرزند خالد فرزند اشیم جُهَنی" را نفرین کند.

[۱۵] سلام بر کشته شده‌ی فرزند کشته شده، "عبد الله فرزند مسلم فرزند عقیل" و خدا قاتل او "عامر فرزند صعصعه" را نفرین کند. او گفته شده "اسد فرزند مالک" بوده است.

[۱۶] سلام بر "ابی عبید الله فرزند مسلم فرزند عقیل" و خدا قاتلش و تیر انداز بدو "عمرو فرزند صبیح صیداوی" را نفرین کند.

[۱۷] سلام بر "محمد فرزند ابی سعید فرزند عقیل" و خدا قاتل او "لقیط فرزند ناشر جُهَنی" را نفرین کند.

[۱۸] سلام بر "سلیمان" غلام حسین فرزند امیر المؤمنین (علیه السلام) و خدا قاتلش "سلیمان فرزند عوف حضرمی" را نفرین کند.

[۱۹] سلام بر "قارب" غلام حسین فرزند علی (علیه السلام).

[۲۰] سلام بر "مُنَجِّح" غلام حسین فرزند علی (علیه السلام).

[۲۱] سلام بر "مسلم فرزند عوسجه اسدی"، همان گوینده‌ی به (حضرت) حسین (علیه السلام) آن گاه که حضرتش بدو اجازه‌ی بازگشت داد:

آیا ما از تو روی برتابیم و برای خدا در بجانیاوردن حق تو چه بهانه‌ای بیاوریم؟ نه به خدا سوگند (روی بر نتابم) تا این که نیزه‌ام را در سینه‌هایشان خُرد کنم، و تا آن گاه که این شمشیر در دستم باشد، آن را بر ایشان می‌کوبم، و از تو جدا نمی‌شوم. و اگر اسلحه‌ای نداشته باشم تا بدان با ایشان کارزار کنم. بدیشان سنگ پرتاب می‌کنم. و از تو جدا نمی‌شوم تا این که همراه تو بمیرم.

و تو اوّل کسی هستی که جان خویش را بفروخت، و اوّلین شهید از شهیدان (راه) خدایی که پیمان خویش را به انجام رسانید. پس به خداوندگار کعبه سوگند که رستگار شدی. خدا به (پاس) پایداریت و کمکت بر امام خویش

شُهَدَاءِ اللَّهِ خ.ل.] وَ قَضَى نَحْبَهُ، فَفُزْتَ وَ رَبُّ إِبْرَبِّ خ.ل.] الْكَعْبَةِ شَكَرَ اللَّهُ
[لَكَ خ.] أَسْتَقْدَامَكَ وَ مُوَاسَاتِكَ إِمَامَكَ إِذْ مَشَى إِلَيْكَ وَ أَنْتَ صَرِيحٌ. فَقَالَ:

يَرْحَمُكَ اللَّهُ يَا مُسْلِمَ بْنَ عَوْسَجَةَ!

وَ قَرَأَ:

﴿فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَ مَا بَدَلُوا تَبْدِيلًا﴾

لَعَنَ اللَّهُ الْمُشْرِكِينَ فِي قَتْلِكَ عَبْدَ اللَّهِ الضَّبَّائِيَّ وَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ حُشَكَارَةَ
الْبَجَلِيَّ وَ مُسْلِمَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الضَّبَّائِيَّ.

[٢٢] السَّلَامُ عَلَى سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَنَفِيِّ الْقَائِلِ لِلْحُسَيْنِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) وَ قَدْ

أَذِنَ لَهُ فِي الْإِنْصِرَافِ:

لَا وَ اللَّهُ لَا تُخَلِّيكَ حَتَّى يَعْلَمَ اللَّهُ أَنَا قَدْ حَفِظْنَا غَيْبَةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى
اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فِيكَ، وَ اللَّهُ لَوْ أَعْلَمُ أَنِّي أَقْتُلُ ثُمَّ أَحْيَا، ثُمَّ أُحْرَقُ، ثُمَّ
أُذْرَى وَ يُفْعَلُ بِي ذَلِكَ [ذَلِكَ بِي خ.ل.] سَبْعِينَ مَرَّةً مَا فَارَقْتُكَ حَتَّى
أَلْتِي جَمَامِي دُونَكَ، وَ كَيْفَ لَا أَفْعَلُ ذَلِكَ، وَ إِنَّمَا هِيَ مَوْتَةٌ أَوْ قَتْلَةٌ
وَاحِدَةٌ، ثُمَّ هِيَ بَعْدَهَا الْكَرَامَةُ الَّتِي لَا أَنْقِضَاءَ لَهَا أَبَدًا.

فَقَدْ لَقِيتَ جَمَامَكَ وَ وَاسَيْتَ إِمَامَكَ، وَ لَقِيتَ مِنَ اللَّهِ الْكَرَامَةَ فِي دَارِ
الْمُقَامَةِ، حَشَرْنَا اللَّهُ مَعَكُمْ فِي الْمُسْتَشْهِدِينَ، وَ رَزَقْنَا مُرَافَقَتَكُمْ فِي أَعْلَى عِلِّيِّينَ.

[٢٣] السَّلَامُ عَلَى بَشْرِ بْنِ عُمَرَ الْحَضْرَمِيِّ شَكَرَ اللَّهُ لَكَ قَوْلَكَ لِلْحُسَيْنِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ)

پاداش فراوان دهد، هنگامی که (حضرتش) به سوی تو آمد و تو به زمین افتاده بودی. پس فرمود:

ای مسلم بن عوسجه! خدا ترا رحمت کند!

و (این آیه) را قرائت کرد:

«و برخی از آنان به شهادت رسیدند و برخی از آنها در [همین] انتظارند و [هرگز عقیده‌ی خود را] تبدیل نکردند».

[احزاب (۳۳): ۲۳]

خدا شرکت‌کنندگان در قتل تو "عبد الله ضبایی" و "عبد الله فرزند خشکاره بجلی" و "مسلم فرزند عبد الله ضبایی" را نفرین کند.

[۲۲] سلام بر "سعد فرزند عبد الله حنفی" گوینده‌ی به حسین (علیه السلام) در هنگامی که بدو در بازگشتن اجازه داد:

ترا رها نمی‌کنیم تا این که خدا بداند که همانا ما پنهانی رسول خدا ﷺ را در حق تو پاس داشته‌ایم. به خدا سوگند اگر بدانم کشته می‌شوم. سپس زنده می‌شوم، سپس به آتش سوزانیده می‌شوم، سپس در هوا پراکنده می‌شوم، و این کار را هفتاد مرتبه با من انجام می‌دهند، از تو دست نمی‌کشم تا این که مرگم در پیش رویت فرارسد. و چرا این کار را نکنم در حالی که تنها یک‌بار مردن یا کشته شدن است. و پس از آن کرامتی است که نهایی برای آن نیست.

پس مرگت را دیدی و امامت را یاری کردی، و از سوی خدای در خانه‌ی همیشگی از کرامت (بیکران) برخوردار شدی. خداوند ما را در زمره‌ی شهادت خواهان با شما برانگیزد، و دوستی و همراهی شما را در اعلیٰ علیین (بلندترین بلندای عالم وجود) روزیمان فرماید.

[۲۳] سلام بر "بُشر فرزند عمر حضرمی"، خدا به خاطر سختی که به

وَ قَدْ أَذِنَ لَكَ فِي الْإِنصِرَافِ :

أَكَلْتَنِي إِذِنِ السَّبَاعُ حَيًّا إِنَّ [إِذَا خ.ل.] فَارَقْتُكَ وَ أَسْأَلُ عَنْكَ الرَّكْبَانَ،
وَ أَخَذُكَ مَعَ قِلَّةِ الْأَعْوَانِ؟! لَا يَكُونُ هَذَا أَبَدًا.

[٢٤] السَّلَامُ عَلَى يَزِيدَ بْنِ حُصَيْنِ الْهَمْدَانِيِّ الْمَشْرِقِيِّ الْقَارِي الْمَجْدَلِ

بِالْمَشْرِقِيِّ.

[٢٥] السَّلَامُ عَلَى عُمَرَ [عُمَرَانَ خ.ل.] بْنِ كَعْبِ الْأَنْصَارِيِّ.

[٢٦] السَّلَامُ عَلَى نُعَيْمِ بْنِ عَجْلَانَ [الْعَجْلَانَ خ.ل.] الْأَنْصَارِيِّ.

[٢٧] السَّلَامُ عَلَى زُهَيْرِ بْنِ الْقَيْنِ الْبَجَلِيِّ الْقَائِلِ لِلْحُسَيْنِ (ع) وَ قَدْ

أَذِنَ لَهُ فِي الْإِنصِرَافِ:

لَا وَ اللَّهِ لَا يَكُونُ ذَلِكَ أَبَدًا، أَتْرُكُ ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ (ﷺ) أَسِيرًا فِي

يَدِ الْأَعْدَاءِ وَ أَنْجُو [أَنَا خ.ل.]؟! لَا أَرَانِي اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ.

[٢٨] السَّلَامُ عَلَى عَمْرِو بْنِ قَرْظَةَ [عَمَرَ بْنَ قَرْظَةَ خ.ل.] الْأَنْصَارِيِّ.

[٢٩] السَّلَامُ عَلَى حَبِيبِ بْنِ مُظَاهِرِ الْأَسَدِيِّ.

[٣٠] السَّلَامُ عَلَى الْحُرِّ بْنِ يَزِيدِ الرِّيَاحِيِّ.

[٣١] السَّلَامُ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمِيرِ الْكَلْبِيِّ.

[٣٢] السَّلَامُ عَلَى نَافِعِ بْنِ هِلَالِ بْنِ نَافِعِ الْبَجَلِيِّ الْمُرَادِيِّ.

[٣٣] السَّلَامُ عَلَى أَنَسِ بْنِ كَاهِلِ الْأَسَدِيِّ.

حسین (علیه السلام) گفتی پاداش فراوان ارزانی فرماید، در حالی که به تو اجازه‌ی بازگشت داد:

اگر از تو روی برتابم، حیوانات درنده مرا زنده زنده بخورند. و (من) از تو اجازه سواری برای بازگشت بگیرم و ترا با کمی یاوران خوارت کنم؟! این کار ابداً نخواهد شد.

[۲۴] سلام بر "یزید فرزند حُصَین هُمَدانی مُشرقی" قاری (قرآن)، (دشمن را) به زمین زننده.

[۲۵] سلام بر "عمر فرزند کعب انصاری".

[۲۶] سلام بر "نعیم فرزند عجلان انصاری".

[۲۷] سلام بر "زهیر فرزند قین بجلی" گوینده‌ی به حسین (علیه السلام) در حالی که بدو اجازه‌ی بازگشت داد:

نه بخدا سوگند این کار نخواهد شد. آیا فرزند رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را گرفتار و اسیر در دست دشمنان رها کنم، و خود رهایی یابم؟! خدا این روز را بر من نیاورد.

[۲۸] سلام بر "عمرو فرزند قَرظه انصاری".

[۲۹] سلام بر "حبیب فرزند مُظاهر اسدی".

[۳۰] سلام بر "حرّ فرزند یزید ریاحی".

[۳۱] سلام بر "عبد الله فرزند عُمیر کلبی".

[۳۲] سلام بر "نافع فرزند هلال بَجلی مرادی".

[۳۳] سلام بر "انس فرزند کاهل اسدی".

[٣٤] السَّلَامُ عَلَى قَيْسِ بْنِ مُسَهَّرِ الصَّيْدَاوِيِّ.

[٣٥ و ٣٦] السَّلَامُ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ وَ عَبْدِ الرَّحْمَانَ ابْنَيْ عُرْوَةَ بْنِ حَرَّاقِ

الْغِفَارِيِّينَ.

[٣٧] السَّلَامُ عَلَى جَوْنِ بْنِ حُوَيٍّ [عَوْنِ بْنِ حَرِيٍّ خ.ل.] مَوْلَى أَبِي ذَرٍّ الْغِفَارِيِّ.

[٣٨] السَّلَامُ عَلَى شَيْبِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ النَّهْشَلِيِّ.

[٣٩] السَّلَامُ عَلَى الْحَجَّاجِ بْنِ زَيْدٍ [الْحَجَّاجِ بْنِ يَزِيدِ خ.ل.] السَّعْدِيِّ.

[٤٠ و ٤١] السَّلَامُ عَلَى قَاسِطٍ وَ كَرْشِ ابْنَيْ ظَهْرٍ [زُهَيْرٍ {ابْن} خ.ل.]

التَّغْلِبِيِّينَ.

[٤٢] السَّلَامُ عَلَى كِنَانَةَ بْنِ عَتِيقٍ.

[٤٣] السَّلَامُ عَلَى ضِرْغَامَةَ بْنِ مَالِكٍ.

[٤٤] السَّلَامُ عَلَى حُوَيٍّ [جُوَيْنِ خ.ل.] بْنِ مَالِكِ الضُّبَيْعِيِّ.

[٤٥] السَّلَامُ عَلَى عَمْرٍو بْنِ ضُبَيْعَةَ الضُّبَيْعِيِّ.

[٤٦] السَّلَامُ عَلَى زَيْدِ بْنِ ثُبَيْتِ الْقَيْسِيِّ.

[٤٧ و ٤٨] السَّلَامُ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ وَ عُبَيْدِ اللَّهِ [عُبَيْدِ اللَّهِ خ.ل.] ابْنَيْ يَزِيدَ

ابْنِ ثُبَيْتِ [ثُبَيْطِ خ.ل.] الْقَيْسِيِّ.

[٤٩] السَّلَامُ عَلَى عَامِرِ بْنِ مُسْلِمٍ.

[٥٠] السَّلَامُ عَلَى قَعْنَبِ بْنِ عَمْرٍو التَّمْرِيِّ [النَّمْرِيِّ خ.ل.].

[٥١] السَّلَامُ عَلَى سَالِمِ مَوْلَى عَامِرِ بْنِ مُسْلِمٍ.

[۳۴] سلام بر "قیس فرزند مُشهر صیداوی".

[۳۵ و ۳۶] سلام بر "عبد الله" و "عبد الرحمان" فرزندان عُرّوه فرزند

حَراقِ غِفاری.

[۳۷] سلام بر "جون فرزند حُوّی" غلام ابی ذر غِفاری.

[۳۸] سلام بر "شبیّب فرزند عبد الله نهشلی".

[۳۹] سلام بر "حَجّاج فرزند زید سعدی".

[۴۰ و ۴۱] سلام بر "قاسط" و "کرش" فرزندان ظَهِیر تغلیبی.

[۴۲] سلام بر "کنانه فرزند عتیق".

[۴۳] سلام بر "ضرغامه فرزند مالک".

[۴۴] سلام بر "حُوّی فرزند مالک ضُبَعی".

[۴۵] سلام بر "عمرو فرزند ضُبَیعَه ضُبَعی".

[۴۶] سلام بر "زید فرزند ثُبَیت قَیسی".

[۴۷ و ۴۸] سلام بر "عبد الله" و "عبید الله" فرزندان یزید فرزند ثُبَیت

قَیسی.

[۴۹] سلام بر "عامر فرزند مسلم".

[۵۰] سلام بر "قَعْنَب فرزند عمرو تَمَری".

[۵۱] سلام بر "سالم" غلامِ عامر فرزند مسلم.

- [٥٢] السَّلَامُ عَلَى سَيْفِ بْنِ مَالِكٍ.
- [٥٣] السَّلَامُ عَلَى زُهَيْرِ بْنِ بَشْرِ الخَثْعَمِيِّ.
- [٥٤] السَّلَامُ عَلَى زَيْدِ [بَدْرِخ.ل.] بْنِ مَعْقِلِ الجُعْفِيِّ.
- [٥٥] السَّلَامُ عَلَى الحَجَّاجِ بْنِ مَسْرُوقِ الجُعْفِيِّ.
- [٥٦ و ٥٧] السَّلَامُ عَلَى مَسْعُودِ بْنِ الحَجَّاجِ وَ ابْنِهِ.
- [٥٨] السَّلَامُ عَلَى مُجَمِّعِ بْنِ عَبْدِ اللهِ العَائِذِيِّ [العَائِدِيِّ خ.ل.].
- [٥٩] السَّلَامُ عَلَى عَمَّارِ بْنِ حَسَّانَ بْنِ شَرِيحِ الطَّائِيِّ.
- [٦٠] السَّلَامُ عَلَى حَبَابِ بْنِ الحَارِثِ [حَيَّانَ بْنِ الحَرْثِ خ.ل.] السَّلْمَانِيِّ

الأزديُّ.

- [٦١] السَّلَامُ عَلَى جُنْدَبِ بْنِ حُجْرِ الخَوْلَانِيِّ.
- [٦٢] السَّلَامُ عَلَى عُمَرَ بْنِ خَالِدِ الصَّيْدَاوِيِّ.
- [٦٣] السَّلَامُ عَلَى سَعِيدِ مَوْلَاهُ.
- [٦٤] السَّلَامُ عَلَى يَزِيدَ بْنِ زِيَادِ بْنِ مُهَاصِرِ [المُظَاهِرِ خ.ل.] الكِنْدِيِّ.
- [٦٥] السَّلَامُ عَلَى زَاهِدِ [زَاهِرِ خ.ل.] مَوْلَى عَمْرٍو بْنِ الحَمِقِ الخَزَاعِيِّ.
- [٦٦] السَّلَامُ عَلَى جَبَلَةَ بْنِ عَلِيٍّ الشَّيْبَانِيِّ.
- [٦٧] السَّلَامُ عَلَى سَالِمِ مَوْلَى بَنِي المَدِينَةِ الكَلْبِيِّ.
- [٦٨] السَّلَامُ عَلَى أَسْلَمَ بْنِ كَثِيرِ الأزديِّ.
- [٦٩] السَّلَامُ عَلَى قَاسِمِ بْنِ حَبِيبِ الأزديِّ.
- [٧٠] السَّلَامُ عَلَى عُمَرَ بْنِ جُنْدَبِ [الأخْدُوثِ خ.] الحَضْرَمِيِّ.

- [۵۲] سلام بر "سیف فرزند مالک".
- [۵۳] سلام بر "زهیر فرزند بشر خثعمی".
- [۵۴] سلام بر "زید فرزند معقل جُعی".
- [۵۵] سلام بر "حجاج فرزند مسروق جُعی".
- [۵۶ و ۵۷] سلام بر "مسعود فرزند حجاج" و فرزندش.
- [۵۸] سلام بر "مُجمَع فرزند عبد الله عائدی".
- [۵۹] سلام بر "عمّار فرزند حسان فرزند شریح طائی".
- [۶۰] سلام بر "حباب فرزند حارث سلمانى اُردى".
- [۶۱] سلام بر "جُندب فرزند حُجر خولانى".
- [۶۲] سلام بر "عمر فرزند خالد صیداوی".
- [۶۳] سلام بر "سعید" غلام او (یعنی غلام عمر بن خالد صیداوی).
- [۶۴] سلام بر "یزید فرزند زیاد فرزند مُهاصر کندی".
- [۶۵] سلام بر "زاهد" غلام "عمر و فرزند حمق خُزاعی".
- [۶۶] سلام بر "جَبَلَه فرزند علی شیبانی".
- [۶۷] سلام بر "سالم" غلام بنی مدَنیه کلبی.
- [۶۸] سلام بر "اسلم فرزند کثیر اُردى".
- [۶۹] سلام بر "قاسم فرزند حبیب اُردى".
- [۷۰] سلام بر "عمر فرزند جُندب حُضرمی".

[٧١] السَّلَامُ عَلَى أَبِي ثَمَامَةَ [أبي ثَمَامَةَ خ.ل.] عُمَرَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الصَّائِدِيِّ.

[٧٢] السَّلَامُ عَلَى حَنْظَلَةَ بْنِ سَعْدٍ [أَسْعَدُ خ.ل.] الشُّبَامِيِّ [الشُّبَيْتَانِيُّ خ.ل.].

[٧٣] السَّلَامُ عَلَى عَبْدِ الرَّحْمَانَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْكَدْرِ [الْكَدِينِ خ.ل.]^(١)

الأَرْحَبِيِّ.

[٧٤] السَّلَامُ عَلَى عَمَّارِ بْنِ أَبِي سَلَامَةَ الْهُمْدَانِيِّ.

[٧٥] السَّلَامُ عَلَى عَابِسِ بْنِ أَبِي شَيْبٍ [شَيْبٍ خ.ل.] الشَّاكِرِيِّ.

[٧٦] السَّلَامُ عَلَى شَوْذَبِ مَوْلَى شَاكِرٍ.

[٧٧] السَّلَامُ عَلَى شَيْبِ بْنِ الْحَارِثِ بْنِ سَرِيحٍ.

[٧٨] السَّلَامُ عَلَى مَالِكِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَرِيحٍ.

[٧٩] السَّلَامُ عَلَى الْجَرِيحِ الْمَأْشُورِ سَوَّارِ [سَوَّارِ خ.ل.] بْنِ أَبِي جَمْرِ

الْفَهْمِيِّ الْهُمْدَانِيِّ.

[٨٠] السَّلَامُ عَلَى الْمُرْتَبِ [الْمُرْتَبِ خ.ل.] مَعَهُ عَمْرُو بْنُ عَبْدِ اللَّهِ

الْجَنْدُعِيِّ.

السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا خَيْرَ أَنْصَارِ. السَّلَامُ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى

الدَّارِ، بَوَّأَكُمْ اللَّهُ مَبُوءَ الْأَبْرَارِ، أَشْهَدُ لَقَدْ كَشَفَ اللَّهُ لَكُمْ الْغَطَاءَ، وَ مَهَّدَ لَكُمْ

الْوِطَاءَ وَ أَجْزَلَ لَكُمْ الْعَطَاءَ، وَ كُنْتُمْ عَنِ الْحَقِّ غَيْرَ بَطَاءٍ، وَ أَنْتُمْ لَنَا قُرْطَاءُ

[قُرْطُ خ.ل.]، وَ نَحْنُ لَكُمْ خُلَطَاءُ فِي دَارِ الْبَقَاءِ، وَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ

وَ بَرَكَاتُهُ.

١- أبو مخنف ازدی. مقتل الحسين، ص ١٦ و محمد بن جریر طبری، تاریخ الطبری، ج ٤، ص

- [۷۱] سلام بر "ابی ثمامه، عمر فرزند عبد الله صائدی".
- [۷۲] سلام بر "حنظله فرزند سعد شبامی".
- [۷۳] سلام بر "عبد الرحمان فرزند عبد الله فرزند کدیر ارحبی".
- [۷۴] سلام بر "عمار فرزند ابی سلامه همدانی".
- [۷۵] سلام بر "عابس فرزند ابی شیب شاکری".
- [۷۶] سلام بر "شوذب" غلام شاکر.
- [۷۷] سلام بر "شیب فرزند حارث فرزند سریع".
- [۷۸] سلام بر "مالک فرزند عبد الله فرزند سریع".
- [۷۹] سلام بر زخمی اسیر گرفتار "سوار فرزند ابی حمیر فهمی همدانی".
- [۸۰] سلام بر زخمی همراه او "عمرو فرزند عبد الله جندعی".
- سلام بر شما باد ای بهترین یاران، سلام بر شما به خاطر آن چه شکیبایی ورزیدید. پس چه نیکو جایگاه و خانه‌ی آینده‌ای دارید. خدا شما را در جایگاه نیکان سکنا دهد، و شهادت می‌دهم که خدا پرده را از (برابر دیدگان) شما برداشت و برایتان فرش و بستر گسترد، و برای شما عطا و بخشش فراوان داد. و شما از (یاری) حق درنگ نکردید، و بر ما پیشی جستید. و ما آرزو مندیم که با شما در خانه‌ی همیشگی همنشین و همراه باشیم. و سلام و رحمت و برکات خدا بر شما باد.

بررسی

نگارنده‌ی أنصار الحسین علیهم‌السلام در انتساب این زیارت به امام زمان علیه‌السلام بیانی دارد. می‌گوید:

علامه‌ی مجلسی رضوان الله علیه بر این زیارت‌نامه شرحی آورده است: «این زیارت را شیخ مفید و سید ابن طاووس در زیارات خود آورده‌اند، بدون این که اشاره‌ای به زیارت عاشورا کرده باشند؛ و نویسندگی المزار الکبیر گفته است:

زیارت شهدا - رضوان الله علیهم - در روز عاشورا را شریف ابو الفتح محمد بن محمد جعفری ادم الله عزه به نقل از عماد الدین محمد بن ابی القاسم طبری، به نقل از شیخ ابو علی حسن بن محمد طوسی به من گفت. نیز شیخ ابو عبد الله حسین بن هبة الله بن رطبه، به نقل از شیخ ابو علی، به نقل از پدرش ابو جعفر طوسی، به نقل از شیخ محمد بن احمد بن عیاش و دیگران بیان کرده‌اند، به این دلیل در زیارت‌های مطلقه آورده‌ایم، زیرا در اخبار، آن را به وقت معین و مشخصی اختصاص نداده‌اند.

بدان که در تاریخ خبر، اشکالی وجود دارد؛ زیرا چهار سال قبل از ولادت حضرت حجت علیه‌السلام نقل گردیده است؛ و احتمال دارد که تاریخ آن سال دویست و شصت و دو بوده و یا آن که در زمان امام حسن عسکری علیه‌السلام صادر شده باشد.»

سپس نویسنده‌ی کتاب، با بررسی در سلسله‌ی سند زیارت، می‌گوید: «و این سند، همان طور که ملاحظه می‌شود به ابن عیاش خاتمه می‌پذیرد، و دو شخص نامعلوم دیگر، ابو منصور، و محمد بن غالب در این سلسله‌اند؛ پس زیارت از نظر سند ضعیف و سست است.»

در این جا بیان چند نکته ضروری است:

۱- بزرگانی چون: شیخ محمد بن جعفر المشهدی (از علمای قرن ششم) در المزار الکبیر، سید علی بن طاووس (۵۸۹ - ۶۶۴) [۱۲] در الإقبال بالأعمال الحسنة، شهید اول محمد بن مکی عاملی جزینی (۷۳۴ - ۷۸۶) در المزار و محمد باقر مجلسی (متوفای ۱۱۱۱) در بحار الأنوار این دعا را نقل کرده‌اند. علامه مجلسی در بحار الانوار به اعتبار (خرج من الناحية = از ناحیه‌ی مقدّس این دعا خارج شد) صدور آن را ابتدا به حضرت بقیة الله نسبت می‌دهد و تاریخ را تصحیح می‌کند و سپس با فرض صحّت تاریخ آن را به حضرت عسکری منتسب می‌کند. وی می‌گوید:

«... در تاریخ خبر اشکالی وجود دارد؛ چرا که چهار سال پیشتر از زمان ولادت حضرت قائم علیه السلام است. شاید تاریخ سال (اثین و ستین و مائتین) ۲۶۲ بوده است؛ و احتمال دارد که این زیارت از سوی حضرت ابا محمد (حسن) عسکری علیه السلام خارج شده باشد.» [۱۳]

ولی محدّث بزرگوار میرزا حسین نوری این دعا را از سخنان حضرت عسکری علیه السلام می‌داند. وی در این مورد می‌گوید:

«و في الزيارة التي خرجت من الناحية المقدّسة عن العسکري علیه السلام: السّلام علی زهیر بن القین البجلی ...» [۱۴]

«در زیارتی که از ناحیه‌ی مقدّس از حضرت عسکری علیه السلام خارج شد (آمده است): سلام بر زهیر فرزند قین بجلی ...»

برخی نویسندگان در ضمن بیان عنوان "صاحب الناحية" این لقب را

برای حضرت ولی عصر و حضرت عسکری و امام هادی علیهم السلام ذکر کرده‌اند. [۱۵]

با توجه بر احتمال علامه مجلسی مبنی بر اشتباه تاریخ توقیع، انتساب این زیارت به حضرت بقیة الله علیه السلام کاری ناروا نیست.

در مورد صحت نقل این دعا نگارنده‌ی أنصار الحسین علیهم السلام گوید:

«به خاطر وجود دو راوی مجهول در سند، این دعا ضعیف است.»

در این مورد باید گفت:

۱ - همه‌ی دانشمندان امامیه این دعا را ضعیف نمی‌دانند. میرزا ابو الفضل تهرانی - شاگرد مبرز فقیه بزرگوار مرحوم میرزای محمد حسن شیرازی - در کتاب شفاء الصدور - که از بهترین شرح‌های زیارت عاشورا به زبان فارسی بشمار می‌رود و آن را به دستور میرزای شیرازی نگاشته است - گوید:

«و در کتاب اقبال سید اجل ازهد ابن طاووس رضی الله عنه ، به سند حسن زیارتی از ناحیه مقدسه روایت فرموده که اسامی شهدا و قتله‌ی ایشان غالباً و اشاره‌ی بعضی وقایع بعض از ایشان در او هست، و ما از جهت تبرک به آن زیارت کریمه و عموم نفع، عین آن زیارت را از نفس کتاب اقبال نقل می‌کنیم.» [۱۶]

۲ - به صرف وجود ضعف در رجال سند حدیث، نمی‌توان حدیث را رد کرد و بی‌بهره دانست. زیرا ضعف سند دلیل بر مطرود بودن حدیث نیست. میان حدیث ضعیف و مجعول تفاوت بسیار وجود دارد. احادیث مجعول یا موضوعه (= ساختگی) مطرودند؛ اما احادیث ضعیف مطرود نیستند. چه بسا روایتی که محدثان امامیه بدان اعتماد کرده‌اند؛ ولی آن روایت در علم الحدیث ضعیف شمرده می‌شود.

یاد آوری این نکته نیز ضروری است: ملاک و میزان ضعیف بودن

حدیث نزد محدثان یکسان نیست. محدثان متقدم چون "محمّدون ثالث اولی" (= محمد بن یعقوب کلینی، محمد بن علی بن بابویه قمی و محمد بن حسن طوسی) با محدثان متأخر چون "محمّدون ثالث آخری" (= محمد باقر مجلسی، محمد بن حسن حرّ عاملی و محمد بن مرتضای کاشانی) در ملاک و میزان ضعف حدیث اختلاف نظر دارند. گاه روایتی نزد متأخران ضعیف معرفی شده است؛ ولی بزرگان متقدم آن را صحیح دانسته‌اند.

سید نعمه الله جزایری (۱۰۵۰ - ۱۱۱۲) در بررسی روایات کتاب التوحید، اثر شیخ صدوق می‌نگارد:

«سندهای اخباری که در این کتاب ذکر شده است اگر چه اکثر آن‌ها به اصطلاح رجال‌های متأخر غیر پاکیزه است؛ ولی به چند جهت در آن روایات قدح و ردی وجود ندارد:

۱ - آن روایات به اصطلاح رجال‌های متقدم صحیح می‌باشد؛ چرا که صحیح بنا بر اصطلاح ایشان آن است که در کتاب‌های أربعة مئة (چهار صد کتابی که در عصر امامان علیهم‌السلام توسط اصحابشان نوشته شده است) یا دیگر کتب (حدیثی) تکرار شده باشد.

۲ - یا برای ایشان قرینه‌ای در جهت صحت حدیث و صدور آن از امام علیه‌السلام اقامه شود؛ گر چه راوی از جنبه‌ی اعتقادی فاسد باشد.» [۱۷]

چنان که گفتیم این دعا را سید ابن طاووس (۵۸۹ - ۶۶۴) در الإقبال بالأعمال الحسنة، از طریق شیخ مفید (۳۳۶ - ۴۱۳) و جدّ خود شیخ ابو جعفر محمد بن حسن طوسی (۳۸۵ - ۴۶۰)، نیز شیخ محمد بن جعفر المشهدی در المزار الکبیر، به نقل از استاد خود عماد الدین محمد بن أبی القاسم طبری (از علمای قرن چهارم) و نیز فقیه بزرگوار شیعه شهید اول محمد بن مکی عاملی جزینی (۷۳۴ - ۷۸۶) در المزار نقل می‌کنند. محمد باقر مجلسی (متوفای ۱۱۱۱) هم در بحار الأنوار و محدث نوری در نفس الرحمان فی فضائل

سلمان آن را نقل کرده‌اند. با توجه به دقت نظر این محدثان و فقیهان و نزدیکی زمانی برخی از ایشان به عصر صدور حدیث درجه‌ی اعتماد نسبت به این نقل، بالا می‌رود.

۳- بررسی دقیق سلسله‌ی سند حدیث در روایات فقهی ضروری است؛ آن هم در واجبات و محرمات.

بنا بر قواعدی که فقیهان در علم اصول اثبات کرده‌اند: در ادله‌ی سنن، جواز تسامح در سند وجود دارد؛ و فقهای امامیه در بررسی روایات سنن مادامی که منجر به واجبات نشود (چون کفایت غسل‌های مستحبی از وضو) با دیده‌ی تسامح نگریسته‌اند.

در طول زمان غیبت از عصر محمد بن یعقوب کلینی تا عصر حاضر جملگی فقیهان و محدثان امامیه در مستحبات با دیده‌ی تسامح نگریسته و بدین گونه روایات عمل کرده‌اند؛ خواه با حکم به استحباب آن و خواه با حکم رجائی.

لذا در کتب علمای امامیه دعاها، زیارت‌ها، غسل‌ها، نمازها، روزه‌های زیادی نقل شده که هم خود بدان عمل کرده و هم دیگران را به عمل بدان‌ها فرا خوانده‌اند، گرچه راویان آن از نظر علم رجال ضعیف معرفی شده‌اند. این موضوع بر هر که با مشرب فقهای امامیه آشنایی مختصری داشته باشد، روشن و غیر قابل انکار است.

۴- گرچه برخی ادعیه و زیارات از نظر سند ضعیف‌اند؛ ولی وجود شواهدی موجب تقویت آن‌ها می‌شود؛ بسان برخورداری آن دعا یا زیارت از معارف بالای توحیدی و حقایق گسترده‌ی معرفتی که بسان آن جز از زبان وحی گزارش نمی‌شود. نیز مضمون بخش‌های مختلف آن دعا یا زیارت در دیگر روایت مستند خواه آحادی ثقه و یا متواتر معنوی وجود داشته باشد.

بزرگان فقها و محدثان با وجود چنین قرائنی روایت یا دعا یا زیارت را تلقی به قبول کرده‌اند.

اصولتئون در این باب اصطلاحی دارند. می‌گویند: برخی روایات از قرائن صدق خبری برخوردار هستند و برخی صدق مخبری. بسیاری از ادعیه و زیارات واجد قرائن صدق مخبری‌اند؛ یعنی محتوای دعا یا زیارت خود گزارشی مستند بر انتساب آن به ناحیه‌ی وحی است، گرچه از نظر سند ضعیف باشد؛ یعنی صدق خبری آن ثابت نشود.

زيارة الناحية (١)

زيارة أخرى في يوم عاشوراء لأبي عبد الله الحسين بن عليّ
صلوات الله عليه. ومما خرج من الناحية عليه السلام إلى أحد الأبواب،
قال: تَقِفْ عَلَيْهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَتَقُولُ [١٨]:

قال الشيخ المفيد قدس الله روحه في كتاب المزار بعد إيراد
الزيارة التي نقلناها من المصباح ما هذا لفظه:
زيارة أخرى في يوم عاشوراء برواية أخرى: إذا أردت زيارته
بها في هذا اليوم فقف عليه صلى الله عليه وآله وقل [١٩]:

١ - رياض السالكين، ج ٤، ص ٢١٥: والناحية: الجانب، فاعلة بمعنى مفعولة، لأنها تنحى أي: تقصد،
من النحو بمعنى: القصد.

زیارت ناحیه

محمد بن جعفر مشهدی معروف به ابن مشهدی گوید:
زیارت دیگری در روز عاشورا برای حضرت ابا عبد الله حسین بن
علی علیه السلام (نقل شده است). و این زیارت از جمله زیارت‌هایی است که
از ناحیه مقدسه برای یکی از چهار باب آن حضرت خارج شد. پس در
حضور آن حضرت می‌ایستی و عرض می‌کنی: ...

نیز علامه مجلسی گوید:

شیخ مفید - که خداوند روحش را پاکیزه فرماید - در کتاب مزار پس
از بیان زیارتی که آن را از کتاب مصباح نقل کردیم، گوید که عین
سخنش این است: «زیارتی دیگر در روز عاشورا به روایتی دیگر؛
هرگاه خواستی حضرتش را بدان در این روز زیارت کنی، پس در
حضور حضرتش صلی الله علیه و آله بایست و بگو:»

[١] السَّلَامُ عَلَى آدَمَ صِفْوَةَ اللَّهِ مِنْ خَلِيقَتِهِ؛ السَّلَامُ عَلَى شَيْثٍ وَلِيِّ اللَّهِ
وَ خَيْرَتِهِ؛ السَّلَامُ عَلَى إِدْرِيسَ الْقَائِمِ لِلَّهِ بِحُجَّتِهِ؛ السَّلَامُ عَلَى نُوحِ الْمَجَابِ فِي
دَعْوَتِهِ؛ السَّلَامُ عَلَى هُودِ الْمَمْدُودِ مِنَ اللَّهِ بِمَعْوَتِهِ؛ السَّلَامُ عَلَى صَالِحِ الَّذِي
تَوَجَّهَ لِلَّهِ بِكِرَامَتِهِ؛ السَّلَامُ عَلَى إِبْرَاهِيمَ الَّذِي حَبَّاهُ اللَّهُ بِخَلَّتِهِ؛ السَّلَامُ عَلَى
إِسْمَاعِيلَ الَّذِي فَدَاهُ اللَّهُ بِذَبْحِ عَظِيمٍ مِنْ جَنَّتِهِ؛ السَّلَامُ عَلَى إِسْحَاقَ الَّذِي
جَعَلَ اللَّهُ النُّبُوَّةَ فِي ذُرِّيَّتِهِ؛ السَّلَامُ عَلَى يَعْقُوبَ الَّذِي رَدَّ اللَّهُ عَلَيْهِ بَصَرَهُ
بِرَحْمَتِهِ؛ السَّلَامُ عَلَى يُوسُفَ الَّذِي نَجَّاهُ اللَّهُ مِنَ الْجُبِّ بِعَظَمَتِهِ.

[٢] السَّلَامُ عَلَى مُوسَى الَّذِي فَلَقَ اللَّهُ الْبَحْرَ لَهُ بِقُدْرَتِهِ؛ السَّلَامُ عَلَى
هَارُونَ الَّذِي خَصَّهُ اللَّهُ بِنُبُوَّتِهِ؛ السَّلَامُ عَلَى شُعَيْبٍ الَّذِي نَصَرَهُ اللَّهُ عَلَى
أُمَّتِهِ؛ السَّلَامُ عَلَى دَاوُدَ الَّذِي تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِ مِنْ خَطِيئَتِهِ.

[٣] السَّلَامُ عَلَى سُلَيْمَانَ الَّذِي ذَلَّتْ لَهُ الْجِنُّ بِعِزَّتِهِ؛ السَّلَامُ عَلَى أَيُّوبَ

[۱] سلام بر آدم همان برگزیده‌ی خدا از میان آفریدگانش، سلام بر شیث، همان دوست و ولیّ خدا و انتخاب شده‌اش، سلام بر ادریس، همان قیام‌کننده‌ی برای خدا به حجّت و گوااهش، سلام بر نوح همان اجابت شده در دعوتش، سلام بر هود که از جانب خدا به کمک‌های پیوسته یاری شد؛ سلام بر صالح که با کرامتِ خویش به (سوی) خدا رو کرد؛ سلام بر ابراهیم، همان کسی که خدا با برگزیدنش به مقام دوستی خویش بدو محبت کرد؛ سلام بر اسماعیل همان کسی که خدا به (فرستادن) قربانی بزرگ از بهشتش او را آزاد ساخت؛ سلام بر اسحاق همانی که خدا نبوت را در فرزندان و نسل او قرار داد؛ سلام بر یعقوب همان کسی که (خداوند) بینایی او را به موجب رحمتش بدو بازگرداند؛ سلام بر یوسف همانی که خدا او را از چاه (تاریک) به عظمت خویش نجات بخشید.

[۲] سلام بر موسی کسی که خدا دریا را به قدرتش برای او شکافت؛ سلام بر هارون کسی که خدا او را به نبوت خویش ویژه داشت؛ سلام بر شعیب همانی که خدا او را بر علیه (نابکاران) امتش یاری کرد؛ سلام بر داوود کسی که خدا از خطای او درگذشت.

[۳] سلام بر سلیمان کسی که پری‌ها به عزّتش برای او خوار شدند؛ سلام بر ایوب کسی که خدا او را از بیماریش شفا بخشید؛ سلام بر یونس کسی که

الَّذِي شَفَاهُ اللَّهُ مِنْ عِلَّتِهِ؛ السَّلَامُ عَلَى يُونُسَ الَّذِي أَنْجَزَ اللَّهُ لَهُ مَضْمُونَ
عِدَّتِهِ؛ السَّلَامُ عَلَى عَزِيرِ الَّذِي أَحْيَاهُ اللَّهُ بَعْدَ مَيْتَتِهِ؛ السَّلَامُ عَلَى زَكَرِيَّا
الصَّابِرِ فِي مِحْنَتِهِ؛ السَّلَامُ عَلَى يَحْيَى الَّذِي أَرْزَقَهُ اللَّهُ بِشَهَادَتِهِ؛ السَّلَامُ عَلَى
عِيسَى رُوحِ اللَّهِ وَكَلِمَتِهِ.

[٤] السَّلَامُ عَلَى مُحَمَّدٍ حَبِيبِ اللَّهِ وَصِفْوَتِهِ، السَّلَامُ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ
عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ الْمَخْصُوصِ بِأُخُوَّتِهِ، السَّلَامُ عَلَى فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ ابْنَتِهِ،
السَّلَامُ عَلَى أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ وَصِيِّ أَبِيهِ وَخَلِيفَتِهِ، السَّلَامُ عَلَى الْحُسَيْنِ
الَّذِي سَمَحَتْ نَفْسُهُ بِمُهْجَتِهِ، السَّلَامُ عَلَى مَنْ أَطَاعَ اللَّهَ فِي سِرِّهِ وَعَلَانِيَتِهِ،
السَّلَامُ عَلَى مَنْ جَعَلَ اللَّهُ الشِّفَاءَ فِي تَرْبَتِهِ، السَّلَامُ عَلَى مَنْ الْإِجَابَةُ تَحْتَ
قُبَّتِهِ، السَّلَامُ عَلَى مَنْ الْأَيْمَةُ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ.

[٥] السَّلَامُ عَلَى ابْنِ خَاتَمِ الْأَنْبِيَاءِ، السَّلَامُ عَلَى ابْنِ سَيِّدِ الْأَوْصِيَاءِ،
السَّلَامُ عَلَى ابْنِ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ، السَّلَامُ عَلَى ابْنِ خَدِيجَةَ الْكُبْرَى، السَّلَامُ
عَلَى ابْنِ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى، السَّلَامُ عَلَى ابْنِ جَنَّةِ الْمَأْوَى، السَّلَامُ عَلَى ابْنِ
زَمْزَمَ وَالصَّفَا.

[٦] السَّلَامُ عَلَى الْمُرْمَلِ بِالدَّمَاءِ، السَّلَامُ عَلَى الْمَهْتُوكِ الْخَبَاءِ، السَّلَامُ
عَلَى خَامِسِ أَصْحَابِ أَهْلِ الْكِسَاءِ، السَّلَامُ عَلَى غَرِيبِ الْغُرَبَاءِ، السَّلَامُ عَلَى
شَهِيدِ الشُّهَدَاءِ. السَّلَامُ عَلَى قَتِيلِ الْأَدْعِيَاءِ، السَّلَامُ عَلَى سَاكِنِ كَرْبَلَاءِ،
السَّلَامُ عَلَى مَنْ بَكَتُهُ مَلَائِكَةُ السَّمَاءِ، السَّلَامُ عَلَى مَنْ ذُرِّيَّتُهُ الْأَرْكَبَاءِ.

خدا یاری ضمانت شده‌اش را بدو رساند؛ سلام بر عزیز که خدا او را پس از مردن زنده کرد؛ سلام بر زکریای شکیبیا در سختی‌اش، سلام بر یحیی که خدا با شهادتش [۲۰] او را (به مقام قُرب خویش) رساند و بلندای درجه داد؛ سلام بر عیسی روح خداوند و کلمه‌ی او.

[۴] سلام بر محمد دوستدار و مورد محبت خدا و برگزیده‌اش؛ سلام بر امیر مؤمنان علی بن ابی طالب که او را به برادری (پیامبر) اش مخصوص گردانید؛ سلام بر فاطمه زهرا دختر (پیامبر) اش؛ سلام بر ابا محمد حسن، وصی پدرش و جانشین او؛ سلام بر حسین کسی که با خونش، جان خویش را (در راه خدا) ارزانی داشت؛ سلام بر کسی که در پنهان و آشکارش خدا را فرمان برد؛ سلام بر کسی که خدائی شفا را در خاک او قرار داد؛ سلام بر کسی که در زیر گنبد وی دعا(ها) بر آورده می‌شود؛ سلام بر کسی که امامان از فرزندان و نسل اویند.

[۵] سلام بر فرزند انجام پیامبران، سلام بر فرزند آقای جانشینان، سلام بر فرزند فاطمه زهرا، سلام بر فرزند خدیجه کبری، سلام بر فرزند سدره‌ی مُنتهی (که نهایت دانش پیامبران بدان جا منتهی است و آن جاکاشانه‌ی فرشتگان مقرب الاهی است)؛ سلام بر فرزند جنت مأوا (باغ‌های پناه‌گاه)، سلام بر فرزند زمزم (چاهی که برای حضرت اسماعیل در کنار خانه‌ی خدا آشکار شد) و صفا (یکی از دو کوه نزدیک کعبه).

[۶] سلام بر آغشته‌ی به خون، سلام بر (کسی که) خیمه (اش) دریده شد؛ سلام بر پنجمین یاران اهل کساء (ساکنان زیر بُردِ یمانی در حضور پیامبر)، سلام بر تنهای تنهایان، سلام بر شهید شهیدان، سلام بر کشته‌ی (به دست) پسر خواندگانِ مشکوک نسل‌ها، سلام بر سکونت یافته‌ی کربلا، سلام بر کسی که فرشتگان آسمان بر او گریستند؛ سلام بر کسی که فرزندانش پاک شدگان‌اند.

[٧] السَّلَامُ عَلَى يَعْسُوبِ الدِّينِ، السَّلَامُ عَلَى مَنَازِلِ الْبَرَاهِينِ، السَّلَامُ عَلَى الْأَيْمَةِ السَّادَاتِ، السَّلَامُ عَلَى الْجُيُوبِ الْمُضَرَّجَاتِ، السَّلَامُ عَلَى الشُّفَاةِ الذَّابِلَاتِ، السَّلَامُ عَلَى النُّفُوسِ الْمُضْطَلَّمَاتِ، السَّلَامُ عَلَى الْأَزْوَاجِ الْمُخْتَلَسَاتِ، السَّلَامُ عَلَى الْأَجْسَادِ الْعَارِيَاتِ، السَّلَامُ عَلَى الْجُسُومِ الشَّاحِبَاتِ، السَّلَامُ عَلَى الدَّمَاءِ السَّائِلَاتِ، السَّلَامُ عَلَى الْأَعْضَاءِ الْمُقَطَّعَاتِ، السَّلَامُ عَلَى الرُّؤُوسِ الْمُشَالَاتِ، السَّلَامُ عَلَى النَّسُوءِ الْبَارِزَاتِ.

[٨] السَّلَامُ عَلَى حُجَّةِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ وَ عَلَى آبَائِكَ الطَّاهِرِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ وَ عَلَى أَبْنَائِكَ الْمُسْتَشْهِدِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ وَ عَلَى ذُرِّيَّتِكَ النَّاصِرِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ وَ عَلَى الْمَلَائِكَةِ الْمُضَاجِعِينَ، السَّلَامُ عَلَى الْقَتِيلِ الْمَظْلُومِ، السَّلَامُ عَلَى أَخِيهِ الْمَسْمُومِ، السَّلَامُ عَلَى عَلِيِّ الْكَبِيرِ، السَّلَامُ عَلَى الرَّضِيعِ الصَّغِيرِ.

[٩] السَّلَامُ عَلَى الْأَبْدَانِ السَّلِيبَةِ، السَّلَامُ عَلَى الْعِثْرَةِ الْقَرِيبَةِ، السَّلَامُ عَلَى الْمَجْدَلِينَ فِي الْقَلَوَاتِ، السَّلَامُ عَلَى النَّازِحِينَ عَنِ الْأَوْطَانِ، السَّلَامُ عَلَى الْمَدْفُونِينَ بِلَا أَكْفَانٍ، السَّلَامُ عَلَى الرُّؤُوسِ الْمَفْرَقَةِ عَنِ الْأَبْدَانِ، السَّلَامُ عَلَى الْمُحْتَسِبِ الصَّابِرِ، السَّلَامُ عَلَى الْمَظْلُومِ بِلَا نَاصِرٍ، السَّلَامُ عَلَى سَاكِنِ التُّرْبَةِ الزَّاكِيَةِ، السَّلَامُ عَلَى صَاحِبِ الْقُبَّةِ السَّامِيَةِ.

[١٠] السَّلَامُ عَلَى مَنْ طَهَّرَهُ الْجَلِيلُ؛ السَّلَامُ عَلَى مَنْ أفتَحَرَ بِهِ جَبْرَائِيلُ؛ السَّلَامُ عَلَى مَنْ نَاغَاهُ فِي الْمَهْدِ مِيكَائِيلُ؛ السَّلَامُ عَلَى مَنْ نُكِّثَتْ

[۷] سلام بر پادشاه (یعسوب = پادشاه زنبوران عسل که دیگر زنبوران به گرد او می‌گردند) آیین، سلام بر محل فرود آمدن بُرهان‌ها، سلام بر پیشوایان بزرگوار، سلام بر گریبان‌های شکافته، سلام بر لب‌های پژمرده‌ی شکننده، سلام بر جان‌های از بیخ و بُن بریده، سلام بر روح‌های (از تن) ربوده شده، سلام بر پیکرهای عریان، سلام بر جسم‌های رنگ باخته، سلام بر خون‌های جاری شده، سلام بر عضوهای بریده شده، سلام بر سرهای (بر بالای نی) برافراشته، سلام بر زن‌های سر برهنه شده.

[۸] سلام بر حجت و گواه خداوندگار گیتی، سلام بر تو و بر پدران پاکیزه‌ات، سلام بر تو و بر پسران شهادت پذیرت، سلام بر تو و بر فرزندان یاری‌کننده‌ات، سلام بر تو و بر فرشتگان سکونت‌گزیده در کنار آرامگاهت؛ سلام بر کشته شده‌ی ستم‌دیده، سلام بر برادر ستم‌خورده‌اش، سلام بر علی بزرگ، سلام بر شیرخوار کوچک.

[۹] سلام بر بدن‌های (کفن و انگشتر و ... آنان) غارت شده، سلام بر خاندان نزدیک و خویشاوند، سلام بر کارزارکنندگان در بیابان‌های پهناور؛ سلام بر دورافتادگان از سرزمین (خویش)، سلام بر دفن‌شدگان بدون کفن، سلام بر سرهای جدا شده از بدن‌ها، سلام بر حساب‌گر شکیبا، سلام بر ستم‌دیده‌ی بدون یاور، سلام بر سُکنا‌گزیده‌ی در خاک پاکیزه، سلام بر صاحب‌گنبد بلند و شکوهمند.

[۱۰] سلام بر کسی که (خدای) با جلالت، پاکیزه‌اش فرمود؛ سلام بر کسی که جبرئیل بدو مباحثات کرد؛ سلام بر کسی که میکائیل در گهواره با او سخن گفت (و سرگرمش کرد)؛ سلام بر کسی که پیمانش شکسته شد؛ سلام

ذِمَّتُهُ؛ السَّلَامُ عَلَى مَنْ هَتَكَتْ حُرْمَتُهُ؛ السَّلَامُ عَلَى مَنْ أَرِيقَ بِالظُّلْمِ دَمُهُ؛
السَّلَامُ عَلَى الْمُغْسَلِ بِدَمِ الْجِرَاحِ، السَّلَامُ عَلَى الْمُجَرَّعِ بِكَأْسَاتِ الرِّمَاحِ،
السَّلَامُ عَلَى الْمُضَامِ الْمُسْتَبَاحِ، السَّلَامُ عَلَى الْمُنْحُورِ فِي الْوَرَى، السَّلَامُ عَلَى
مَنْ تَوَلَّى دَفَنَهُ [عَلَى مَنْ دَفَنَهُ خ. «بج»] أَهْلُ الْقُرَى.

[۱۱] السَّلَامُ عَلَى الْمُقْطُوعِ الْوَتِينِ، السَّلَامُ عَلَى الْمُحَامِي بِلَا مُعِينِ،
السَّلَامُ عَلَى الشَّيْبِ الْخَضِيبِ، السَّلَامُ عَلَى الْحَدِّ التَّرِيبِ، السَّلَامُ عَلَى الْبَدَنِ
السَّلِيبِ، السَّلَامُ عَلَى الثَّغْرِ الْمَقْرُوعِ بِالْقَضِيبِ، السَّلَامُ عَلَى الْوَدَجِ
الْمَقْطُوعِ^(۱)، السَّلَامُ عَلَى الرَّأْسِ الْمَرْفُوعِ، السَّلَامُ عَلَى الْأَجْسَامِ الْعَارِيَةِ فِي
الْقَلَوَاتِ، تَنْهَشُهَا الذُّنَابُ الْعَادِيَاتُ؛ وَتَخْتَلِفُ إِلَيْهَا السَّبَاعُ الضَّارِيَاتُ.

[۱۲] السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَوْلَايَ وَ عَلَى الْمَلَائِكَةِ الْمَرْفُوفِينَ حَوْلَ قُبَيْكَ،
الْحَافِينَ بِتُرْبَتِكَ، الطَّائِفِينَ بِعَرْصَتِكَ، الْوَارِدِينَ لِزِيَارَتِكَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ فَإِنِّي
قَصَدْتُ إِلَيْكَ وَ رَجَوْتُ الْفَوْزَ لَدَيْكَ.

[۱۳] السَّلَامُ عَلَيْكَ سَلَامَ الْعَارِفِ بِحُرْمَتِكَ، الْمُخْلِصِ فِي وَلَايَتِكَ،
الْمُقَرَّبِ إِلَى اللَّهِ بِمَحَبَّتِكَ، الْبَرِيِّ مِنْ أَعْدَائِكَ، سَلَامَ مَنْ قَلْبُهُ بِمُصَابِكَ مَقْرُوحٌ،
وَ دَمْعُهُ عِنْدَ ذِكْرِكَ مَسْفُوحٌ، سَلَامَ الْمَفْجُوعِ الْمَحْزُونِ [الْحَزِينِ خ. «بج»]
الْوَالِيهِ الْمُسْتَكِينِ، سَلَامَ مَنْ لَوْ كَانَ مَعَكَ بِالطُّفُوفِ لَوْكَ بِنَفْسِهِ حَدَّ السُّيُوفِ؛
وَ بَدَلَ حُشَاشَتِهِ دُونَكَ لِلْحُتُوفِ؛ وَ جَاهَدَ بَيْنَ يَدَيْكَ؛ وَ نَصَرَكَ عَلَى مَنْ بَغَى

بر کسی که حرمتش دریده شد؛ سلام بر کسی که خونش به ستم ریخته شد؛ سلام بر (کسی که) به خون زخم‌ها غسل داده شد؛ سلام بر (کسی که) با جام تیرها آب داده شد؛ سلام بر (کسی که بر او) ستم جایز شمرده شد؛ سلام بر سر بریده شده در میهمانی (در کنار نهر)، سلام بر کسی که ساکنان قریه‌ها او را دفن کردند.

[۱۱] سلام بر (کسی که) شاه‌رگ (اش) بریده شد؛ سلام بر مدافع بدون یاور، سلام بر سپید موی (محاسن) خضاب کرده، سلام بر رخسار خاک آلود، سلام بر بدن غارت شده‌ی برهنه، سلام بر دندان‌های پیشین با چوب (خیزران) کوبیده شده، سلام بر رگ‌های گردن چون چهار پایان بریده شده، سلام بر سر (بالای نی) افراشته شده، سلام بر جسم‌های عریان در بیابان‌های پهناور (که) گرگان درنده گازشان می‌گیرند و درندگان مژه‌ی خون و گوشت چشیده، به گردشان می‌گردند.

[۱۲] سلام بر تو ای آقای من و بر فرشتگان بال‌گشوده (که خواستار فرود) اطراف گنبد تو هستند، (همان فرشتگان) بسیار احترام‌کننده بر خاک مزارت، طواف‌کنندگان صحن و فضایت، وارد شوندگان بر زیارتت. سلام بر تو که همانا قصد (زیارت) تو کرده‌ام، و آرزو مند رستگاری نزد توام.

[۱۳] سلام بر تو سلام آشنای به حرمت و مقامت، خالص در ولایت و دوستی‌ات، نزدیکی جوینده به خدا به سبب محبتت، دوری جوینده از دشمنانت، سلام کسی که قلبش در مصیبت تو زخمی و مجروح است؛ و اشکش به هنگام یاد کردن تو ریزان، سلام دردمند گرفته و محزون و شیدای فروتن، سلام کسی که اگر با تو در کربلا بود تو را با جانش از تیزی شمشیرها نگاه می‌داشت و باقی مانده‌ی روحش - عمرش - را برای تو در معرض مرگ می‌انداخت و در پیش رویت کارزار می‌کرد و ترا در برابر آنانی که بر تو هجوم آوردند و شوریدند، یاری می‌کرد؛ و روح و پیکر و

عَلَيْكَ؛ وَ فِدَاكَ بِرُوحِهِ وَ جَسَدِهِ وَ مَالِهِ وَ وَلَدِهِ؛ وَ رُوحَهُ لِرُوحِكَ فِدَاءً، وَ
أَهْلُهُ لِأَهْلِكَ وَقَاءً.

[۱۴] فَلَمَّ أَخَّرْتَنِي الدُّهُورُ، وَ عَاقَنِي عَنْ نَصْرِكَ المَقْدُورُ، وَ لَمْ أَكُنْ لِمَنْ
حَارَبَكَ مُحَارِباً، وَ لِمَنْ نَصَبَ لَكَ العُدَاوَةَ مُنَاصِباً، فَلَا تُدْبِنَنَّ صَبَاحاً وَ مَسَاءً،
وَ لَا يُكِينَنَّ عَلَيْكَ [لَكَ خ.ل. «بج»] بَدَلَ الدُّمُوعِ دَمًا، حَسْرَةً عَلَيْكَ، وَ تَأْسُفًا عَلَى مَا
دَهَاكَ، وَ تَلَهْفًا حَتَّى أَمُوتَ بِلَوْعَةِ المِصَابِ، وَ غُصَّةِ الإِكْتِيَابِ.

[۱۵] أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلَاةَ، وَ آتَيْتَ الزَّكَاةَ، وَ أَمَرْتَ بِالمَعْرُوفِ،
وَ نَهَيْتَ عَنِ المُنْكَرِ وَ العُدْوَانِ، وَ أَطَعْتَ اللهَ وَ مَا عَصَيْتَهُ، وَ تَمَسَّكَتَ بِهِ وَ
بِحَبْلِهِ، فَأَرْضَيْتَهُ وَ خَشِيْتَهُ وَ رَاقَبْتَهُ وَ اسْتَجَبْتَهُ [أَسْتَحْيِيْتَهُ خ.ل.]، وَ سَنَنْتَ
السُّنَنَ، وَ أَطَقَاتِ الفِتَنِ، وَ دَعَوْتَ إِلَى الرِّشَادِ، وَ أَوْضَحْتَ سُبُلَ السَّدَادِ، وَ
جَاهَدْتَ فِي اللهِ حَقَّ الجِهَادِ.

[۱۶] وَ كُنْتَ لِلَّهِ طَائِعاً، وَ لِجَدِّكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ تَائِباً، وَ
لِقَوْلِ أَبِيكَ سَامِعاً، وَ إِلَى وَصِيَّةِ أَخِيكَ مُسَارِعاً، وَ لِعِمَادِ الدِّينِ رَافِعاً،
لِلطُّغْيَانِ قَامِعاً، وَ لِلطُّغَاةِ مُقَارِعاً، وَ لِلأُمَّةِ نَاصِحاً، وَ فِي غَمَرَاتِ المَوْتِ
سَابِحاً، وَ لِلفُسَّاقِ مُكَافِحاً، وَ بِحُجَجِ اللهِ قَائِماً، وَ لِلإِسْلَامِ وَ المُسْلِمِينَ
[لِلْمُسْلِمِينَ خ.ل.] رَاحِماً، وَ لِلحَقِّ نَاصِراً، وَ عِنْدَ البَلَاءِ صَابِراً، وَ لِلدِّينِ
كَائِناً، وَ عَنْ حَوْزَتِهِ مُرَامِياً، وَ عَنْ شَرِيعَتِهِ مُحَامِياً^(۱).

مال و فرزندش را فدای تو می‌کرد؛ و روحش فدای روح تباد و خانواده‌اش نگاهدار و مدافع خانواده‌ات.

[۱۴] پس اگر روزگار (ولادت) مرا به بعد انداخت و مقدرات مرا از یاری تو دور کرد، و برای کسانی که با تو کارزار کردند کارزارگر نبودم و با کسانی که با تو دشمنی کردند، نستیزیدم، پس صبح و شام برایت ناله می‌کنم، و به جای اشک برایت خون می‌گیرم، (به خاطر) حسرت بر تو، و اندوه و تأسف بر آن چه تو را گرفتار کرد، و شعله‌ور و در سوز و گدازم تا این که (از) بی‌قراری سختی‌ها و مصیبت‌ها و غصه‌ی اندوهگینی (به خاطر از دست دادن فرصت‌ها) بمیرم.

[۱۵] شهادت می‌دهم همانا تو نماز را برپا داشتی؛ و زکات (حقوق مالی) را پرداختی؛ و به نیکی فرمان دادی؛ و از بدی و ستم‌کاری بازداشتی؛ و خدا را فرمان بردی؛ و از او سرپیچی نکردی؛ و به او و ریسمانش چنگ آزیدی؛ پس از او خشنود شدی؛ و از خدا ترسیدی؛ و او را در نظر گرفتی؛ و (دعوت) او را پاسخ گفتی؛ و به روش‌هایش سلوک کردی؛ و آشوب‌ها را فرو نشاندی؛ و (مردم را) به سوی رشد فرا خواندی؛ و راه‌های استوار را آشکار ساختی؛ و در (راه) خدا به حق جهادش ستیزیدی.

[۱۶] و تو برای خدا فرمانبردار بودی و برای نیایت محمد صلی الله علیه و آله پیروی، و برای سخن پدرت شنوا، و به سوی وصیت و سفارش برادرت شتاب‌گر کوشا، و برای پایه‌های دین بلندکننده، و برای سرکشی و طغیان درهم کوبنده، و بر آشوب‌گران و طغیان‌گران سختگیر کوبنده، و برای امت نصیحت‌گر، و در لحظات مرگ ستایش‌گر و تسبیح‌کننده‌ی (خدا)، و بر گناهکاران هرزه درگیر شونده، و به حجت‌ها و دلیل‌های خدا قیام‌کننده، و برای اسلام و مسلمانان بخشایشگر، و برای حق‌یاور، و در هنگام بلا و گرفتاری شکیبا، و برای دین‌نگهبان، و از محدودی آیین دفاع‌کننده و

[١٧] تَحُوطُ الْهُدَى وَ تَنْصُرُهُ، وَ تَبْسُطُ الْعَدْلَ وَ تَنْشُرُهُ، وَ تَنْصُرُ الدِّينَ وَ تَظْهِرُهُ، وَ تَكْفُ الْعَابِثَ وَ تَزْجُرُهُ، وَ تَأْخُذُ لِلدَّيْنِ مِنَ الشَّرِيفِ، وَ تُسَاوِي فِي الْحُكْمِ بَيْنَ الْقَوِيِّ وَ الضَّعِيفِ.

[١٨] كُنْتُ رَبِيعَ الْإِيْتَامِ، وَ عِصْمَةَ الْأَنَامِ، وَ عِزَّ الْإِسْلَامِ، وَ مَعْدِنَ الْأَحْكَامِ، وَ حَلِيفَ الْأَنْعَامِ، سَالِكاً طَرَائِقَ جَدِّكَ وَ أَبِيكَ، مُشَبَّهاً فِي الْوَصِيَّةِ لِأَخِيكَ.

[١٩] وَ فِي الدَّمِّ، رَضِيَّ الشِّيمِ، ظَاهِرَ الْكَرَمِ، مُتَهَجِّداً فِي الظُّلَمِ، قَوِيمَ الطَّرَائِقِ، كَرِيمَ الْخَلَائِقِ [الخلایق خ ل. «بع»]، عَظِيمَ السَّوَابِقِ، شَرِيفَ النَّسَبِ، مُنِيفَ الْحَسَبِ، رَفِيعَ الرَّتَبِ، كَثِيرَ الْمَنَاقِبِ، مَحْمُودَ الضَّرَائِبِ، جَزِيلَ الْمَوَاهِبِ، حَلِيمَ، رَشِيدَ، مُنِيبَ، جَوَادَ، عَلِيمَ، شَدِيدَ، إِمَامَ، شَهِيدَ، أَوَّاهَ، مُنِيبَ، حَبِيبَ مُهَيْبَ.

[٢٠] كُنْتُ لِلرَّسُولِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ لَدَا، وَ لِلْقُرْآنِ مُنْقِداً [سنداً خ ل.]، وَ لِلْأُمَّةِ عَضُداً، وَ فِي الطَّاعَةِ مُجْتَهِداً، حَافِظاً لِلْعَهْدِ وَ الْمِيثَاقِ، نَاكِباً عَنِ سُبُلِ الْفُسَاقِ، وَ بَاذِلاً لِلْمَجْهُودِ، طَوِيلَ الرُّكُوعِ وَ الشُّجُودِ.

[٢١] زَاهِداً فِي الدُّنْيَا زُهْداً الرَّاحِلِ عَنْهَا، نَاطِراً إِلَيْهَا بِعَيْنِ الْمُسْتَوْحِشِينَ مِنْهَا، آمَالِكَ عَنْهَا مَكْفُوفَةً، وَ هِمَّتِكَ عَنْ زِينَتِهَا مَصْرُوفَةً، وَ الْحَاطِظَكَ [الْحَاطِظُ خ ل.] عَنْ بَهْجَتِهَا مَطْرُوفَةً، وَ رَغْبَتِكَ فِي الْآخِرَةِ مَعْرُوفَةً.

حمایت‌کننده‌ی شریعت اسلام بودی.

[۱۷] (راه) هدایت را پاس‌داشتی و آن را یاری کردی؛ و عدل و داد را گستردی و آن را پراکنده ساختی؛ و آیین را یاری کردی و آشکارش ساختی؛ و کسی که دین را بازیچه شمرده بود، او از کار بازش داشتی، و وی را نهی کردی؛ و (حق را) برای پست از شریف باز ستاندی؛ و میان توانا و ضعیف یکسان حکم کردی.

[۱۸] تو باران بهاری یتیمان و بی‌پدران بودی؛ و بازدارنده‌ی مردمان (از بدی)، و عزت اسلام، و گنجینه‌ی احکام، و هم‌پیمان نیکویی، رهرو (راه) نیایت و پدرت و در وصیت شبیه برادرت (بودی).

[۱۹] وفاکننده به امان‌دادن‌ها، دوستدار خوی‌ها (ی نیکو)، (صاحب) گرم‌های آشکار، نماز شب گزار در تاریکی‌ها، بر پاگر روش‌ها (ی نیکو)، بخشنده‌ی آفریدگان، بزرگ‌پیشینیان، نیکو‌نَسب، با حَسَبِ فراوان، (صاحب) رتبه‌های بلند، دارای مناقب فراوان، صاحب سرشت‌های ستوده، واجد موهبت‌های بسیار، بردبارِ رشد یافته، بازگشت‌کننده (به سوی خدا)، سخی، دانا، شدید، پیشوای شهید، آمرزش‌گر، زاری‌کننده (در آستان‌الاهی)، دوست‌دارنده‌ی ترسان (بودی).

[۲۰] برای رسول ﷺ فرزند و برای قرآن سند و برای امت بازو، و در فرمان‌بری کوشا، نگاهبان عهد و پیمان، کناره‌گیر از راه‌های گناهکاران و هرزگان، عطاکننده‌ی به‌درمانده‌ی گرفتار، (و) صاحب رکوع و سجده‌های طولانی بودی.

[۲۱] کناره‌گیر از دنیا (چون) کناره‌گیری کوچ‌کننده از آن، و نگرنده به دنیا به دیده‌ی ترسندگان از آن (بودی)، آرزوهایت از آن (= دنیا) بازداشته شده و همّتات از آرایش‌هایش برگرفته بود. چشم‌ت از نگرستن به شادی آفرینی (دنیا) بسته و اشتیاق و رغبت در مورد آخرت شناخته

[٢٢] حَتَّى إِذَا الْجَوْرُ مَدَّ بَاعَهُ، وَ أَسْفَرَ الظُّلْمُ قِنَاعَهُ، وَ دَعَا [دَعَى] الْغَيْءُ
 أَتْبَاعَهُ، وَ أَنْتَ فِي حَرَمِ جَدِّكَ قَاطِنٌ، وَ لِلظَّالِمِينَ مُبَايِنٌ، جَلِيسُ الْبَيْتِ وَ
 الْمِحْرَابِ، مُعْتَزِلٌ عَنِ اللَّذَاتِ وَ الشَّهَوَاتِ، تُنَكِّرُ الْمُنْكَرَ بِقَلْبِكَ وَ لِسَانِكَ، عَلَى
 قَدْرِ [حَسَبِ خ.ل. «بح»] طَاقَتِكَ وَ إِمْكَانِكَ، ثُمَّ أَقْتَضَاكَ الْعِلْمُ لِإِنْكَارِهِ، وَ
 لَزِمَكَ أَنْ تُجَاهِدَ الْفُجَّارَ، فَسِرْتَ فِي أَوْلَادِكَ وَ أَهَالِيكَ، وَ شِيَعَتِكَ وَ مَوَالِيكَ،
 وَ صَدَعْتَ بِالْحَقِّ وَ الْبَيِّنَةِ، وَ دَعَوْتَ إِلَى اللَّهِ بِالْحِكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ، وَ
 أَمَرْتَ بِإِقَامَةِ الْحُدُودِ وَ الطَّاعَةِ لِلْمَعْبُودِ، وَ نَهَيْتَ عَنِ الْخَبَائِثِ وَ الطُّغْيَانِ، وَ
 وَاجَهُوكَ بِالظُّلْمِ وَ الْعُدْوَانِ.

[٢٣] فَجَاهَدْتَهُمْ بَعْدَ الْإِيْعَازِ [الإيعاز خ.ل. «بح»] لَهُمْ وَ تَأْكِيدِ الْحُجَّةِ
 عَلَيْهِمْ، فَتَنَكَّهُوا ذِمَامَكَ وَ بَيْعَتَكَ وَ أَسَخَطُوا رَبَّكَ وَ جَدَّكَ، وَ بَدَّوْوكَ
 بِالْحَرْبِ، فَثَبَّتَ لِلطُّغْنِ وَ الضَّرْبِ، وَ طَحَنَتْ جُنُودَ الْفُجَّارِ، وَ أَفْتَحَمَتْ
 قَسَطَلَ الْغُبَارِ، مُجَالِدًا بِذِي الْفَقَارِ، كَأَنَّكَ عَلِيٌّ الْمُخْتَارُ.

[٢٤] فَلَمَّا رَأَوْكَ ثَابِتَ الْجَاشِ، غَيْرَ خَائِفٍ وَ لَا خَاشٍ، نَصَبُوا لَكَ
 غَوَائِلَ مَكْرِهِمْ، وَ قَاتَلُوكَ بِكَيْدِهِمْ وَ شَرِّهِمْ، وَ أَمَرَ اللَّعِينُ جُنُودَهُ، فَسَنَعُوكَ
 الْمَاءَ وَ وُرُودَهُ، وَ نَاجَزُوكَ الْقِتَالَ [القتال خ.ل. «بح»]، وَ عَاجَلُوكَ النَّزَالَ وَ
 رَشَقُوكَ بِالسَّهَامِ وَ النَّبَالِ، وَ بَسَطُوا إِلَيْكَ الْإِصْطِلَامَ، وَ لَمْ يَرِعُوا لَكَ

شده و مشهور بود.

[۲۲] تا این که بیداد دستش را از آستین بیرون کرد؛ و ستم، از روی اسلحه‌اش پرده برداشت؛ و گمراهی پیروانش را فرا خواند؛ و تو در حرم جدت ساکن بودی، و از ستمگران جدایی گزیده، در خانه و محراب (عبادتگاه خود) نشسته، از لذت‌ها و شهوت‌ها روی برتافته بودی، زشتی را با قلبت و زبانت به مقدار توان و امکانت زشت می‌شمردی؛ پس آگاهی تو (از اوضاع) ایجاب کرد که پرچم مخالفت را برداری؛ و تو را بر آن داشت که با عیاشان و هرزگان کارزار کنی. پس با فرزندان و خاندان و پیروان و دوستانت به راه افتادی و حقیقت را به روشنی آشکار کردی؛ و به سوی خدا با حکمت و پند و اندرزهای نیکو فرا خواندی؛ و به برپا داشتن حدود و فرمان‌بری از معبود فرمان دادی؛ و از پلیدی و طغیان و سرکشی بازداشتی؛ و (آنان) به ستم و دشمنی با تو برخورد کردند.

[۲۳] پس از دعوت آنان به انجام کار (های شایسته) و تأکید حجت بر ایشان؛ با آنان ستیزیدی، و (آنان) امان و بیعت ترا شکستند؛ و بر خداوندگارت و نیایت (پیامبر خدا ﷺ) خشم کردند؛ و با تو جنگ را بیاغازیدند. پس بر زخم زبان‌ها و ضربه‌ها شکیبایی ورزیدی؛ و لشکر ستمگران هرزه را در هم کوبیدی؛ و در گرد و غبار برخاسته در میدان جنگ وارد شدی، در حالی که با (شمشیر) ذوالفقار کارزار می‌کردی، به سان آن که حضرت علی مختار (برگزیده) بودی.

[۲۴] پس چون ترا پایدار و غیر گریز‌پا، ناترس و غیر پست دیدند، شرارت‌های فریب‌های خویش را برای تو برافراشتند، و با حيله و شرارتِ خویش با تو جنگیدند؛ و آن نفرین شده لشکرش را (به جلوگیری از آب) فرمان داد؛ پس ترا از آب و ورود در آن باز داشتند، و ترا به جنگ کشاندند،

ذِمَاماً، وَ لَا رَاقِبُوا [رَاغِبُوا خ.ل.] فِيكَ أَثَاماً فِي قَتْلِهِمْ أَوْلِيَاءَكَ، وَ نَهَبِهِمْ
رِحَالِكَ؛ [و.خ. «بج»] أَنْتَ مُقَدَّمٌ فِي الْهَبَوَاتِ، وَ مُحْتَمِلٌ لِلْأَذْيَاتِ، وَ ^(۱) قَدْ
عَجِبْتَ مِنْ صَبْرِكَ مَلَائِكَةُ السَّمَاوَاتِ.

[۲۵] فَأَحْدَقُوا بِكَ مِنْ كُلِّ الْجِهَاتِ، وَ أَثَخَنُوكَ بِالْجِرَاحِ، وَ حَالُوا بَيْتَكَ
وَ بَيْنَ الرِّوَاكِ، وَ لَمْ يَبْقَ لَكَ نَاصِرٌ، وَ أَنْتَ مُحْتَسِبٌ صَابِرٌ، تَذُبُّ عَنْ
نِسْوَتِكَ وَ أَوْلَادِكَ حَتَّى نَكْسُوكَ عَنْ جَوَادِكَ [جَوَارِكَ خ.ل.]، فَهَوَيْتَ إِلَى
الْأَرْضِ جَرِيحاً، تَطْوُوكَ الْخَيُْولُ بِحَوَافِرِهَا وَ [أَوْخ.ل. «بج»] تَعْلُوكَ الطُّغَاةُ
بِبَوَاتِرِهَا.

[۲۶] قَدْ رَشَحَ لِلْمَوْتِ جَبِينُكَ، وَ اخْتَلَفْتَ بِالْإِنْقِبَاضِ وَ الْإِنْبِسَاطِ
شِمَالِكَ وَ يَمِينِكَ، تُدِيرُ طَرْفاً خَفِيّاً إِلَى رَحْلِكَ وَ بَيْتِكَ، وَ قَدْ شُغِلْتَ بِنَفْسِكَ
عَنْ وُلْدِكَ وَ أَهْلِيكَ وَ أَشْرَعَ فَرَسُكَ شَارِداً، وَ ^(۲) إِلَى خِيَامِكَ قَاصِداً،
مُحْمِجاً بَاكِياً.

[۲۷] فَلَمَّا رَأَيْنَ النِّسَاءَ جَوَادَكَ مَخْزِياً، وَ نَظَرْنَ سَرْجَكَ عَلَيْهِ مَلُویاً،
بَرَزْنَ مِنَ الْخُدُورِ، نَاشِرَاتِ الشُّعُورِ عَلَى الْخُدُودِ، لَاطِمَاتِ الْوُجُوهِ
سَافِرَاتِ، وَ بِالْعَوِيلِ دَاعِيَاتِ، وَ بَعْدَ الْعِزِّ مُذَلَّلَاتِ، وَ إِلَى مَصْرَعِكَ
مُبَادِرَاتِ.

۱- "و" در بحار الانوار موجود نیست.

۲- "و" در بحار الانوار موجود نیست.

و در جنگ بر تو شتافتند (و اسب‌ها را زین کردند) و ترا با تیرها و سنگ‌ها مورد حمله قرار دادند. و برای از میان برداشتن تو همت گماشتند. و احترام ترا حفظ نکردند. و از جزای گناه (خویش) در حق تو، (و) کشتن فرزندان و تاراج باردان‌هایت نترسیدند. در حالی که تو پیش‌تاز در گرد و غبار و تحمل‌کننده‌ی آزارها و اذیت‌ها بودی، (که) فرشتگان آسمان از صبر و شکیب تو به شگفتی افتادند.

[۲۵] پس از هر سوگرد تو حلقه زدند و زخم‌های کاری بر تو فرو آوردند، و میان تو و شب مانع شدند (نگذاشتند کارت تا شب به طول انجامد)، در حالی که برای تو یاری باقی نمانده بود. و تو حسابگر شکیبا بودی. از زنان و فرزندان دفاع می‌کردی، تا این که ترا از اسبت (به زمین) انداختند. پس تو زخمی بر زمین افتادی. اسب‌ها با سم‌هایشان بر تو تاختند، و ستمگران و سرکشان شمشیرهای بُران‌شان را بر تو فرو آوردند.

[۲۶] بر پیشانی‌ات عرق مرگ نشسته بود و به راست و چپ کشیده و جمع می‌شدی (و به خود می‌پیچیدی). گوشه‌ی چشمت را به سوی باردانت و خانه‌ات گرداندی، و به تحقیق از فرزندان و خاندانت به نفس خویش مشغول گردانیده شدی؛ و اسبت (در حال) شیعه و گریه، گریزان به سوی خیمه‌هایت شتافت.

[۲۷] پس هنگامی که زنان، اسبت را شرمسار دیدند، و به زین باژگونت نگاه کردند، از سراپرده‌ها بیرون دویدند؛ با موهای پریشانِ بر گونه‌ها، با روی نیمه باز، بر رخسار (خود) سیلی می‌زدند، و شیون‌کنان و ناله‌زنان، که پس از عزت و شکوه، خوار و ذلیل شده و به سوی قتلگاهت شتابان (بودند).

[٢٨] وَ الشَّمْرُ جَالِسٌ عَلَى صَدْرِكَ، اَوْخ. «بح» [مَوْلَعٌ سَيْفُهُ عَلَى
نَحْرِكَ، قَابِضٌ عَلَى شَيْبَتِكَ بِيَدِهِ، ذَابِحٌ لَكَ بِمُهَنْدِهِ، قَدْ سَكَتَتْ حَوَاسُكَ، وَ
خَفِيَتْ أَنْفَاسُكَ، وَ رُفِعَ عَلَى الْقَنَاةِ رَأْسُكَ، وَ سُيِّ أَهْلُكَ كَالْعَبِيدِ، وَ صُفِّدُوا
فِي الْحَدِيدِ، فَوْقَ أَقْتَابِ الْمُطَيَّاتِ، تَلْفَحُ وَجُوهَهُمْ حَرُّ الْمَاجِرَاتِ، يُسَاقُونَ فِي
الْبَرَاري وَ الْقَلَوَاتِ، أَيَدِيهِمْ مَغْلُولَةٌ إِلَى الْأَعْنَاقِ، يُطَافُ بِهِمْ فِي الْأَسْوَاقِ.

[٢٩] فَالْوَيْلُ لِلْعَصَاةِ الْفُسَّاقِ، لَقَدْ قَتَلُوا بِقَتْلِكَ الْإِسْلَامَ، وَ عَطَّلُوا
الصَّلَاةَ وَ الصِّيَامَ، وَ نَقَضُوا السُّنَنَ وَ الْأَحْكَامَ، وَ هَدَمُوا قَوَاعِدَ الْإِيمَانِ، وَ
حَرَّفُوا آيَاتِ الْقُرْآنِ، وَ هَمَلَجُوا فِي الْبَغْيِ وَ الْعُدْوَانِ.

[٣٠] لَقَدْ أَصْبَحَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مَوْثُورًا، وَ عَادَ كِتَابُ
اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مَهْجُورًا، وَ عَوِدِرَ الْحَقُّ إِذْ قُهِرَتْ مَقْهُورًا، وَ قُفِدَ بِقَفْدِكَ
التَّكْبِيرُ وَ التَّهْلِيلُ وَ التَّحْرِيمُ وَ التَّحْلِيلُ وَ التَّنْزِيلُ وَ التَّأْوِيلُ، وَ ظَهَرَ بِغَدِّكَ
التَّغْيِيرُ وَ التَّبْدِيلُ وَ الْإِلْحَادُ وَ التَّعْطِيلُ وَ الْأَهْوَاءُ وَ الْأَضَالِيلُ وَ الْفِتْنُ وَ
الْأَبَاطِيلُ.

[٣١] فَقَامَ نَاعِيكَ عِنْدَ قَبْرِ جَدِّكَ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، فَتَعَاكَ
إِلَيْهِ بِالذَّمْعِ الْمَطُولِ قَائِلًا:

يَا رَسُولَ اللَّهِ! قُتِلَ سِبْطُكَ وَ فَتَاكَ، وَ أَسْتَبِيحُ أَهْلَكَ وَ حَمَاكَ، وَ
سُيِّتَ بِغَدِّكَ ذَرَارِيكَ، وَ وَقَعَ الْمَحْذُورُ بِعِثْرَتِكَ وَ ذَوِيكَ.

[۲۸] و شمر بر روی سینه‌ات نشسته بود. (و) شمشیرش را بر گودی زیر گلویت فرو برده و ریشت را به دستش گرفته (بود) و سرت را به شمشیر هندی خود می‌برید. حواست (در آن حال) آرامش داشت، و نفس‌هایت (در سینه) پنهان شده بود. و (به ناگاه) سرت بر نیزه بلند شد. و خانواده‌ات چون بندگان اسیر شدند. و با آهن‌ها، غل و زنجیر شدند. بالای پالان‌های چهارپایان چهره‌هایشان از حرارت (آفتاب در) روزهای گرم می‌سوخت، در بیابان‌ها و دشت‌های پهناور پیش برده می‌شدند. دستانشان به گردنشان آویخته بود، (و) در بازارها گردانده می‌شدند.

[۲۹] پس وای بر سرکشانِ هرزه‌ی گنهکار، به کشتنت اسلام را کشتند؛ و نماز و روزه را بیهوده و مهمل گذاشتند؛ و سنت‌ها (= کارهای نیکو) و احکام (الاهی) را شکستند؛ و پایه‌های ایمان را نابود کردند؛ و آیات قرآن را واژگون ساختند؛ و در فساد و دشمنی سخت پیش دویدند.

[۳۰] به تحقیق رسول خدا ﷺ انتقام خون کشته‌اش ناگرفته ماند. و کتاب خدای عزّ و جلّ رها و یله گردید. و آن‌گاه که تو مغلوب شدی، به حق و حقیقت خیانت شد. و به نابودی‌ات "الله اکبر" و "لا اله الا الله" و "تحریم" و "تحلیل" و "تنزیل" و "تأویل" از میان رفت. و پس از تو "تغییر" و "تبدیل" و "بی‌دینی" و "کفر" و "وانهادن (حقیقت)" و "خواست‌های نفسانی" و "گمراهی‌ها" و "آشوب‌ها" و "بیهودگی‌ها" آشکار گشت.

[۳۱] پس همانا خبر دهنده‌ی مرگت در کنار قبر نیایت پیامبر ﷺ بپا خواست و با اشک ریزان خبر مرگ ترا به حضرتش داد. در حالی که می‌گفت:

ای رسول خدا! فرزند و جوانت کشته شد! خانواده و نزدیکانت بیچاره شدند! و فرزندان پس از تو اسیر شدند! و خانواده‌ات و

فَانزَعَجَ الرَّسُولُ، وَ بَكَى قَلْبُهُ الْمَهُولُ، وَ عَزَّاهُ بِكَ الْمَلَائِكَةُ وَ الْأَنْبِيَاءُ، وَ
فُجِعَتْ بِكَ أُمَّكَ الزَّهْرَاءُ.

[۳۲] وَ اخْتَلَفَتْ [اخْتَلَفَ خ.د.] جُنُودُ الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ تُعَزِّي أَبَاكَ
أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، وَ أَقِيمَتْ لَكَ الْمَأْتَمُ فِي أَعْلَى عَلِيِّينَ، وَ لَطَمَتْ عَلَيْكَ الْحُورُ
الْعَيْنُ، وَ بَكَتِ السَّمَاءُ وَ سُكَّانُهَا وَ الْجِنَانُ وَ خَزَائِنُهَا، وَ الْهَضَابُ وَ أَقْطَارُهَا، وَ
الْبِحَارُ وَ حِيَتَانُهَا وَ مَكَّةُ وَ بُيُوتَانُهَا^(۱)، وَ الْجِنَانُ وَ وِلْدَانُهَا، وَ الْبَيْتُ وَ الْمَقَامُ،
وَ الْمَشْعَرُ الْحَرَامُ [الْمَشْعَرُ وَ الْحَرَمُ خ.د.]، وَ الْحِلُّ وَ الْإِحْرَامُ.

[۳۳] اللَّهُمَّ فَبِحُرْمَةِ الْمَكَانِ الْمُنِيفِ، صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ
أَحْشُرْنِي فِي زُمْرَتِهِمْ وَ أَدْخِلْنِي الْجَنَّةَ بِشَفَاعَتِهِمْ، اللَّهُمَّ فَإِنِّي [إِنِّي خ.د.]
أَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ يَا أَسْرَعَ الْحَاسِبِينَ، وَيَا أَكْرَمَ الْأَكْرَمِينَ، وَيَا أَحْكَمَ الْحَاكِمِينَ، بِمُحَمَّدٍ
خَاتَمِ النَّبِيِّينَ، رَسُولِكَ إِلَى الْعَالَمِينَ أَجْمَعِينَ، وَ بِأَخِيهِ وَ ابْنِ عَمِّهِ الْأَنْزَعِ
الْبَطِينِ، الْعَالِمِ الْمَكِينِ، عَلِيٍّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، وَ بِفَاطِمَةَ سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ، وَ
بِالْحَسَنِ الزَّكِيِّ عِصْمَةِ الْمُتَّقِينَ، وَ بِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ أَكْرَمِ الْمُسْتَشْهِدِينَ، وَ
بِأَوْلَادِهِ الْمُقْتُولِينَ، وَ بِعِزَّتِهِ الْمَظْلُومِينَ، وَ بِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ زَيْنِ الْعَابِدِينَ، وَ
بِمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ قِبْلَةَ الْأَوَّابِينَ [الْأَوَّلِينَ خ.د.]، وَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ أَصْدَقِ
الصَّادِقِينَ، وَ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ مُظْهِرِ الْبَرَاهِينِ، وَ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى نَاصِرِ

۱ - "وَ مَكَّةُ وَ بُيُوتَانُهَا" در بحار الانوار موجود نیست.

افرادت در گرفتاری و بازداشت افتادند!

پس پیامبر آشفته خاطر شد، و سینه‌ی گریانش، بگریست. و به خاطر تو فرشتگان و پیامبران بر او سر سلامتی دادند، و به خاطر تو مادرت زهرا سوگوار شد و مصیبت زده گشت.

[۳۲] فرشتگان مقرب (برای) سوگواری و تسلیت گفتن به پدرت امیر مؤمنان (به حضورش) آمد و شد کردند. و برای تو در اعلیٰ علیین (بلندترین بلندای عالم وجود) عزا برپا شد. و به خاطر تو زنان چشم سیاه درشت دیده‌ی (بهشتی) بر (رخسار خود) سیلی زدند. و آسمان و ساکنانش، و بهشت‌ها و خزانه‌دارانش، و کوه‌های گسترده بر روی زمین و کرانه‌هایش، و دریاها و ماهی‌هایش، و مکه و پایه‌هایش، و بهشت‌ها و ساکنانش، و خانه (ی خدا) و مقام (ابراهیم)، و مشعر الحرام (مکانی میان منی و عرفات) و حلّ (هنگام بیرون آمدن حاجیان از احرام) و احرام همه گریستند.

[۳۳] ایزدا! به احترام این جایگاه بلند (مرتبه) بر محمد و خاندان محمد درود فرست، و مرا در گروه ایشان گرد آور، و مرا به شفاعت ایشان به بهشت وارد کن. خدایا! به سوی تو چنگ می‌زنم، ای سریع‌ترین حسابگران! و ای کریم‌ترین کریمان! و ای حکم‌کننده‌ترین حکم‌کنندگان! به حق محمد انجام پیامبران، (و) فرستاده‌ات به سوی تمامی مردم گیتی و به برادرش و پسر عمویش (که) جدا شده از شرک و دوگانه پرستی (است)، و درویش انباشته از دانش و ایمان (بود)، آن دانشمند برخوردار از مقام بلند علی امیر مؤمنان، و به حق فاطمه بانوی بانوان جهان، و به حق حسن پاکیزه‌ی نگاهبان پروا پیشگان، و به حق ابا عبد الله حسین کریم‌ترین شهادت جویان، و به حق فرزندان کشته شده‌اش و به خاندان ستم دیده‌اش، و به علی بن حسین زینت عبادت‌گران، و به محمد بن علی قبله گاه بازگشت کنندگان، و به جعفر بن محمد راستگوترین راستگویان، و به موسی بن

الدِّينِ، وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ قُدْوَةَ الْمُهْتَدِينَ، وَ عَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدٍ أَزْهَدَ الزَّاهِدِينَ، وَ
 الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ وَارِثَ الْمُسْتَخْلِفِينَ، وَ الْحُجَّةَ عَلَى الْخَلْقِ أَجْمَعِينَ، أَنْ تُصَلِّيَ
 عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِينَ الْأَبْرَرِينَ، آلِ طه وَ يس، وَ أَنْ تَجْعَلَنِي فِي
 الْقِيَامَةِ مِنَ الْأَمِنِينَ الْمُطْمَئِنِّينَ الْفَائِزِينَ الْفَرِحِينَ الْمُشْتَبِّهِينَ.

[٣٣] اللَّهُمَّ اكْتُبْنِي فِي الْمُسْلِمِينَ، وَ الْحَقْنِي بِالصَّالِحِينَ، وَ اجْعَلْ لِي لِسَانَ
 صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ، وَ أَنْصُرْنِي عَلَى الْبَاغِينَ، وَ اكْفِنِي كَيْدَ الْحَاسِدِينَ، وَ
 أَصْرِفْ عَنِّي مَكْرَ الْمَاكِرِينَ، وَ أَقْبِضْ عَنِّي أَيْدِيَ الظَّالِمِينَ، وَ اجْمَعْ بَيْنِي وَ بَيْنَ
 السَّادَةِ الْمِيَامِينَ فِي أَعْلَى عِلِّيِّينَ، مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ
 الصِّدِّيقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ، بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

[٣٤] اللَّهُمَّ إِنِّي أَقْسِمُ عَلَيْكَ بِنَبِيِّكَ الْمَعْصُومِ، وَ بِحُكْمِكَ الْمَحْتُومِ، وَ نَهْيِكَ
 الْمَكْتُومِ، وَ بِهَذَا الْقَبْرِ الْمَلْمُومِ، الْمَوْسَدِ فِي كَنَفِهِ الْإِمَامُ الْمَعْصُومُ، الْمَقْتُولُ
 الْمَظْلُومُ، أَنْ تَكْشِفَ مَا بِي مِنَ الْغَمِّومِ، وَ تَصْرِفَ عَنِّي شَرَّ الْقَدَرِ الْمَحْتُومِ، وَ
 تُجِيرَنِي مِنَ النَّارِ ذَاتِ السَّمُومِ، اللَّهُمَّ جَلِّئِي بِنِعْمَتِكَ، وَ رَضِّنِي بِقِسْمِكَ، وَ
 تَعَمَّدْنِي بِجُودِكَ وَ كَرَمِكَ، وَ بَاعِدْنِي مِنْ مَكْرِكَ وَ نِقَمَتِكَ [نِقَمِكَ خ.ل].

[٣٥] اللَّهُمَّ اغْصِنِي مِنَ الزَّلَلِ، وَ سَدِّدْنِي فِي الْقَوْلِ وَ الْعَمَلِ، وَ أَفْسَحْ

جعفر آشکار کننده‌ی برهان‌ها، و به علی بن موسی یاور آیین، و به محمد ابن علی پیشتاز هدایت شدگان، و به علی بن محمد پارساترین پارسایان، و به حسن بن علی وارث جانشینان، و به حجت بر تمامی آفریدگان (ترا سوگند می‌دهم) که بر محمد و خاندان محمد آن راستگویان نیکوکار، آن خاندان طه و یس درود فرستی و مرا در روز قیامت از امان یافتگانِ آسودگانِ رستگارانِ شادمانانِ بشارت یافتگان قرار دهی.

[۳۳] ایزدا! نام مرا در (زمره‌ی) تسلیم شدگان (حق) بنویس، و مرا به صالحان پیوند، و نامم را بر زبان آیندگان نیکو و سخنم را دلپذیر گردان. و مرا بر علیه ستمگرانِ فاسد یاری کن، و از حیل‌های حسودان نگاهم دار، و فریب فریبکاران را از من دور کن و دستان ستمگران را از من کوتاه گردان، و میان من و آقایان خجسته در اعلیٰ علّیین (بلندترین بلندای عالم وجود) جمع گردان، همان کسانی که بدیشان نعمت ارزانی داشتی، یعنی پیامبران و تصدیق‌کنندگان و شهیدان و صالحان. به رحمت تو (چنگ می‌زنم) ای رحم‌کننده‌ترین رحم‌کنندگان.

[۳۴] بار الاها! همانا ترا به حقّ پیامبر معصومت سوگند می‌دهم، و به حقّ حکم قطعی شده‌ات، و به بازداشت و نهی پوشیده شده‌ات، و به حقّ این قبر که مردمان به زیارتش روی می‌آورند، (قبری که) در آغوشش امام معصوم کشته شده‌ی ستم‌دیده، آرمیده است، سوگندت می‌دهم، که مرا از غم و اندوه بدرآوری؛ و شرّ و بدی تقدیر حتمی‌ات را از من باز داری، و مرا از آتش دارای بادهای گرم‌کُشنده، کنارم داری. خدایا! مرا به نعمت خودت بزرگووارم گردان؛ و به قسمت‌هایت از من خشنود شو؛ به جود و کرم و بخششت از من پرده پوشی کن؛ و مرا از فریب و انتقامت دور گردان.

[۳۵] بار خدایا! مرا از گناهان نگاهدار؛ و در سخن (حق) و کردار (درست) استوارم گردان؛ و مدت اجل و مهلت مرا گسترش ده؛ و از دردها

لي في مُدَّةِ الأَجَلِ، وَ أَعْفِنِي مِنَ الأَوْجَاعِ وَ العِلَلِ، وَ بَلِّغْنِي بِمَوَالِي وَ بِفَضْلِكَ
أَفْضَلَ الأَمَلِ.

[٣٦] اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَقْبِلْ تَوْبَتِي، وَ أَرْحَمْ عَثْرَتِي،

وَ أَقْلِنِي عَثْرَتِي، وَ نَفْسَ كُرْبَتِي، وَ آغْفِرْ لِي خَطِيئَتِي، وَ أَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي.

[٣٧] اللَّهُمَّ لَا تَدَعْ لِي فِي هَذَا المَشْهَدِ المَعْظَمِ وَ المَحَلِّ المَكْرَمِ ذَنْباً إِلَّا

غَفَرْتَهُ، وَ لَا عَيْباً إِلَّا سَتَرْتَهُ، وَ لَا غَمّاً إِلَّا كَشَفْتَهُ، وَ لَا رِزْقاً إِلَّا بَسَطْتَهُ، وَ لَا

جَاهاً إِلَّا عَمَّرْتَهُ، وَ لَا فَسَاداً إِلَّا أَصْلَحْتَهُ، وَ لَا أَمَلاً إِلَّا بَلَّغْتَهُ، وَ لَا دُعَاءً إِلَّا

أَجَبْتَهُ، وَ لَا مُضِيحاً إِلَّا فَرَّجْتَهُ، وَ لَا شَمَلاً إِلَّا جَمَعْتَهُ، وَ لَا أَمراً إِلَّا أَتَمَّمْتَهُ، وَ لَا

مَالاً إِلَّا كَثَّرْتَهُ، وَ لَا خُلُقاً إِلَّا حَسَّنْتَهُ، وَ لَا إِنْفَاقاً إِلَّا أَخْلَفْتَهُ، وَ لَا حَالاً إِلَّا

عَمَّرْتَهُ، وَ لَا حَسُوداً إِلَّا قَمَعْتَهُ، وَ لَا عَدُوّاً إِلَّا أَرْدَيْتَهُ، وَ لَا شِراً إِلَّا كَفَيْتَهُ، وَ

لَا مَرَضاً إِلَّا شَفَيْتَهُ، وَ لَا بَعِيداً إِلَّا أَدْنَيْتَهُ، وَ لَا شِعْناً إِلَّا لَمَمْتَهُ، وَ لَا سُؤْلاً إِلَّا

أَعْطَيْتَهُ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ خَيْرَ العَاجِلَةِ وَ ثَوَابَ الآجِلَةِ.

[٣٨] اللَّهُمَّ أَغْنِنِي بِحَلَالِكَ عَنِ الحَرَامِ وَ بِفَضْلِكَ عَنِ جَمِيعِ الأَنَامِ، اللَّهُمَّ

إِنِّي أَسْأَلُكَ عِلْماً نَافِعاً، وَ قَلْباً خَاشِعاً، وَ يَقِيناً شَافِياً، وَ عَمَلاً زَاكِياً، وَ صَبْراً

و بیماری‌ها عافیتم بخش؛ و به حق امامانم و به (حق) فضلت مرا به بهترین آرزوها نایل گردان.

[۳۶] خدایا! بر محمد و خاندان محمد درود فرست؛ و توبه‌ی مرا بپذیر؛ و برگریه‌ام رحم کن؛ و از لغزشم درگذر؛ و سختی‌ام را آسان گردان؛ و اشتباهم را بپوشان؛ و در میان فرزندانم برایم صالحانی قرار ده.

[۳۷] ایزدا! در این شهادت‌گاه پر عظمت و مکان پر کرامت برایم گناهی مگذار مگر که ببخشایی؛ و نه عیبی مگر که بپوشانی؛ و نه اندوهی مگر که اصلاحش کنی؛ و نه روزی‌ای مگر که افزونش سازی؛ و نه منزلت و مقامی مگر که گسترشش دهی؛ و نه فساد و تباهی‌ای مگر که اصلاحش کنی؛ و نه آرزویی مگر که (به انجام) رسانی؛ و نه دعایی مگر که بپذیریش؛ و نه تنگنایی مگر که بگشایی‌اش؛ و نه پراکندگی‌ای مگر که گردش آوری؛ و نه کاری مگر که به انجامش رسانی؛ و نه دارایی‌ای مگر که افزونش کنی؛ و نه اخلاقی مگر که نیکویش گردانی؛ و نه انفاق و بخششی مگر که جانشین (و ماندگار)‌اش کنی؛ و نه دگرگونی و تحوّل مگر که آبادش سازی؛ و نه حسودی مگر که از میانش ببری؛ و نه دشمنی مگر که او را درهم شکنی؛ و نه بدی‌ای مگر که جبران‌ش کنی؛ و نه مریضی‌ای مگر که شفایش دهی؛ و نه دور افتاده‌ای مگر که نزدیکش کنی؛ و نه پراکندگی‌ای مگر که گردش آوری؛ و نه خواستی مگر که ارزانی‌اش کنی.

خدایا! از تو بهترین روی آوردنی و ثواب آینده را خواستارم.

[۳۸] بار الاها! مرا به حلال خود از حرمت بی‌نیاز گردان و به فضل و بخششت از تمامی آفریدگان (مستغنی‌ام دار).

الاها! من از تو دانش بهره دهنده، و قلب افتاده، و یقینی کامل، و کردار پاکیزه، و شکیبایی زیبا، و پاداشی فراوان می‌خواهم.

خدایا! سپاسگزاری از نعمت‌هایت را به من ارزانی کن؛ و احسان و کرم

بِحَيْلًا، وَ أَجْرًا جَزِيلًا، اَللّٰهُمَّ اَرْزُقْنِي شُكْرَ نِعْمَتِكَ [نِعْمِكَ خ.ل.] اَعْلَى، وَ زِدْ
فِي اِحْسَانِكَ وَ كَرَمِكَ اِلَيَّ، وَ اَجْعَلْ قَوْلِي فِي النَّاسِ مَسْمُوعًا [سَمُوعًا خ.ل.]،
وَ عَمَلِي عِنْدَكَ مَرْفُوعًا، وَ اَثْرِي فِي الْخَيْرَاتِ مَثْبُوعًا، وَ عَدُوِّي مَقْمُوعًا
[مَغْمُوعًا خ.ل.] .

[٣٩] اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ الْاَخْيَارِ، فِي اَنَاءِ اللَّيْلِ وَ
اَطْرَافِ النَّهَارِ، وَ اَكْفِنِي شَرَّ الْاَشْرَارِ، وَ طَهِّرْنِي مِنَ الذُّنُوبِ وَ الْاَوْزَارِ، وَ
اَجِرْنِي مِنَ النَّارِ، وَ اَدْخِلْنِي [اِحْلِنِي خ.ل. «بح»] دَارَ الْقَرَارِ، وَ اَغْفِرْ لِي وَ لِجَمِيعِ
اِخْوَانِي فِيكَ وَ اَخَوَاتِي الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ .

ثُمَّ تَوَجَّهْ اِلَى الْقِبْلَةِ وَ صَلِّ رَكَعَتَيْنِ وَ تَقْرَأْ [اَقْرَأْ خ.ل. «بح»] فِي الْاُولَى
سُوْرَةَ الْاَنْبِيَاءِ وَ فِي الْثَانِيَةِ الْحَشْرَ، وَ تَقْنُتُ فَتَقُولُ [اَقْنُتُ وَ قُلْ خ.ل. «بح»] :

[٨] لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ الْحَلِيْمُ الْكَرِيْمُ، لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيْمُ، لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ
رَبُّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَ [رَبُّ خ.] الْاَرْضِيْنَ السَّبْعِ، وَ مَا فِيْهِنَّ وَ مَا بَيْنَهُنَّ،
خِلَافًا لِاَعْدَائِهِ وَ تَكْذِيْبًا لِمَنْ عَدَلَ بِهِ، وَ اِقْرَارًا لِرُبُوبِيَّتِهِ، وَ خُضُوعًا لِعِزَّتِهِ،
الْاَوَّلُ بَغَيْرِ اَوَّلٍ وَ الْاٰخِرُ اِلَى غَيْرِ اٰخِرٍ، الظَّاهِرُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ بِقُدْرَتِهِ، وَ
الْبَاطِنُ دُوْنَ كُلِّ شَيْءٍ بِعِلْمِهِ وَ لُطْفِهِ، لَا تَقِفُ الْعُقُولُ عَلٰى كُنْهِ عَظَمَتِهِ، وَ لَا
تُدْرِكُ الْاَوْهَامُ حَقِيْقَةَ مَاهِيَّتِهِ، وَ لَا تَتَّصَوَّرُ الْاَنْفُسُ مَعَانِي كَيْفِيَّتِهِ، مُطَّلِعًا عَلٰى

و بخشش بی حسابیت را بر من فزونی بخش؛ و سخنم را در میان مردمان
مورد شنیدن قرار ده؛ و دانشم را نزد خود بلند پایه کن؛ و اثر مرا در خیرات
پیوسته و دائمی کن؛ و دشمنم را خوار و زبون و شکست خورده قرار ده.
[۳۹] خدایا! بر محمد و خاندان محمد آن برگزیدگان، در راستای شب و
تمامی روز درود فرست؛ و مرا از شر شروران و بدان نگاهم دار؛ و از گناه و
پلیدی پاکیزه‌ام کن؛ و از آتش دورم ساز؛ و مرا در خانه‌ی پایدار (= بهشت)
فرود آر؛ و من و تمامی برادران و خواهران مؤمن و باورمندم را - که در راه
تو بدست آورده‌ام - به رحمت خود بیامرز؛ ای رحم‌کننده‌ترین رحم
کنندگان.

سپس رو به قبله شو و دو رکعت نماز بخوان؛ در رکعت اول سوره‌ی
انبیا را می‌خوانی، و در رکعت دوم سوره‌ی حشر را، و سپس قنوت
می‌گیری و می‌گویی:

[۱] نیست معبودی جز آن که همه در او شیدایند، آن شکیبای کرم
کننده‌ی بخشایشگر بی حساب؛ نیست حیران‌کننده‌ای جز آن که همه در او
شیدایند، آن والا مقام با عظمت؛ نیست حیران‌کننده‌ای جز آن که همه در
او شیدایند، خداوندگار آسمان‌های هفتگانه و زمین‌های هفتگانه و آن چه
در آن‌ها و آن چه در میان آن‌هاست؛ در حالی که مخالف با دشمنان دروغ
انگارنده‌ی او (یم)، همان کسانی که از او روی گردانیدند. و اقرار به
خداوندگاریش (می‌کنم)، و افتاده بر (در) عزت و شکوهش (می‌باشم)،
ابتدا و اول، بدون این که اول و ابتدای چیزی باشد؛ و پایان، بدون این که
پایان چیزی باشد؛ آشکار بر هر چیز به قدرتش، و پنهان و درون هر چیز
به دانشش و لطفش، خردها به کنه عظمتش راه ندارند؛ و اندیشه‌ها حقیقت
چیستی‌اش را درک نمی‌کنند؛ و نفس‌ها معانی چگونگی‌اش را نمی‌توانند

الضَّامِرِ، عَارِفًا بِالسَّرَائِرِ، يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَ مَا تُخْفِي الصُّدُورُ.

[٢] اللَّهُمَّ إِنِّي أَشْهَدُكَ عَلَى تَصْدِيقِي رَسُولَكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ

إِيمَانِي بِهِ، وَ عِلْمِي بِمَنْزِلَتِهِ، وَ إِنِّي أَشْهَدُ أَنَّهُ النَّبِيُّ الَّذِي نَطَقَتِ الْحِكْمَةُ بِفَضْلِهِ،

وَ بَشَّرَتِ الْأَنْبِيَاءُ بِهِ، وَ دَعَتُ إِلَى الْإِقْرَارِ بِمَا جَاءَ بِهِ، وَ حَثَّتْ عَلَى تَصْدِيقِهِ

بِقَوْلِهِ تَعَالَى:

﴿الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَ الْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ

بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَ يُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ

الْمَخْبَأَتِ وَ يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ﴾

فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ رَسُولِكَ إِلَى الثَّقَلَيْنِ، وَ سَيِّدِ الْأَنْبِيَاءِ الْمُصْطَفَيْنِ، وَ عَلَى

أَخِيهِ وَ ابْنِ عَمِّهِ الَّذِينَ لَمْ يُشْرِكَا بِكَ طَرْفَةَ عَيْنٍ أَبَدًا، وَ عَلَى فَاطِمَةَ

الزَّهْرَاءِ سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ، وَ عَلَى سَيِّدَتِي شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ الْحَسَنِ وَ

الْحُسَيْنِ، صَلَاةً خَالِدَةً الدَّوَامِ، عَدَدَ قَطْرِ الرَّهَامِ، وَ زِينَةَ الْجِبَالِ وَ الْأَكَامِ، مَا

أَوْزَقَ السَّلَامِ، وَ اخْتَلَفَ الضِّيَاءِ وَ الظَّلَامِ، وَ عَلَى آلِهِ الطَّاهِرِينَ، الْأَيْمَةَ

الْمُهْتَدِينَ، الذَّاكِرِينَ عَنِ الدِّينِ عَلِيٍّ وَ مُحَمَّدٍ وَ جَعْفَرٍ وَ مُوسَى وَ عَلِيٍّ وَ مُحَمَّدٍ

وَ عَلِيٍّ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُجَّةِ، الْقَوَامِ بِالْقِسْطِ وَ سُلَالَةِ السَّبْطِ.

[٣] اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ هَذَا الْإِمَامِ فَرَجًا قَرِيبًا، وَ صَبْرًا جَمِيلًا، وَ

تصوّر کنند؛ آگاه بر درون‌ها و آشنای به پنهان‌ها، خیانت چشم‌ها و آن چه را سینه‌ها پنهان داشته‌اند، می‌داند.

[۲] الاها! همانا من ترا به تصدیقم بر فرستاده‌ات ﷺ و ایمانم بدو و آگاهیم نسبت به مقام و منزلتش گواه می‌گیرم. و همانا حکمت به فضلش به سخن آمده، و پیامبران بدو بشارت داده‌اند، و به اقرار و اعتراف بدان چه آورده، فرا خوانده‌اند؛ و به تصدیق حضرتش تشویق کرده‌اند. به (دلیل) سخن خدای متعال (که می‌فرماید):

﴿ کسی که (نام او را) در تورات و انجیل نزد خویش نوشته یافتند، که به نیکی فرمانشان می‌دهد و از زشتی بازشان می‌دارد، برایشان پاکیزه‌ها را حلال می‌دارد و پلیدی‌ها و ناپاکی‌ها را برایشان حرام می‌کند. گرفتاری‌ها و سختی‌ها و زنجیرهایی که بدان‌ها گرفتارند را از ایشان باز می‌گشاید﴾

پس بر محمد فرستاده‌ات به سوی پری‌ها و انسان‌ها، و آقای پیامبران برگزیده‌ات، و بر برادر و پسر عمویش درود فرست. همان دو تنی که حتی (به کمی زمان) یک چشم بر هم زدن به تو شرک نورزیدند، و بر فاطمه‌ی زهرا بانوی بانوان گیتی، و بر آقای جوانان اهل بهشت حسن و حسین درود فرست، (آن هم) درود همیشگی و پیوسته به تعداد قطرات باران‌های نم‌نم کننده‌ی پیوسته، و به سنگینی کوه‌ها و تپه‌ها، (و به وزن) آن چه سنگ خاکستری رنگ وجود دارد، و (به تعداد) رفت و آمد نورها و سایه‌ها. و بر خاندان پاکیزه‌اش و امامان هدایت شده و دفاع‌کنندگان از آیین، علی و محمد و جعفر و موسی و علی و محمد و علی و حسن و حجت، آن برپا دارندگان عدل و داد، و نوادگان دختری (پیامبر ﷺ) درود فرست.

[۳] بار خدایا! به حق این امام از تو گشایشی نزدیک، و شکیبایی‌ای

نَصْرًا عَزِيزًا، وَ غِنَى عَنِ الْخَلْقِ، وَ ثَبَاتًا فِي الْهُدَى، وَ التَّوْفِيقَ لِمَا تُحِبُّ وَ
 تَرْضَى، وَ رِزْقًا وَاسِعًا حَلَالًا طَيِّبًا، مَرِيئًا دَارًا سَائِغًا، فَاضِلًا مُفْضِلًا صَبًا
 صَبًا، مِنْ غَيْرِ كَدٍّ وَ لَا نَكْدٍ، وَ لَا مِنَّةٍ مِنْ أَحَدٍ، وَ عَافِيَةً مِنْ كُلِّ بَلَاءٍ وَ سُقْمٍ
 وَ مَرَضٍ، وَ الشُّكْرَ عَلَى الْعَافِيَةِ وَ التَّعْمَاءِ، وَ إِذَا جَاءَ الْمَوْتُ فَاقْبِضْنَا عَلَى
 أَحْسَنِ مَا يَكُونُ لَكَ طَاعَةً، عَلَى مَا أَمَرْتَنَا مُحَافِظِينَ، حَتَّى تُؤَدِّيَنَا إِلَى جَنَّاتِ
 النَّعِيمِ، بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

[٤] اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اَوْحِشْنِي مِنَ الدُّنْيَا وَ اِنْسِنِي
 بِالْآخِرَةِ، فَإِنَّهُ لَا يُوحِشُ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا خَوْفُكَ، وَ لَا يُؤْنِسُ بِالْآخِرَةِ إِلَّا
 رَجَاؤُكَ، اَللّٰهُمَّ لَكَ الْحُجَّةُ لَا عَلَيْكَ، وَ إِلَيْكَ الْمَشْتَكَى لَا مِنْكَ، فَصَلِّ عَلَى
 مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ أَعِنِّي عَلَى نَفْسِي الظَّالِمَةِ العَاصِيَةِ، وَ شَهْوَتِي الغَالِبَةِ، وَ أَخْتِمْ لِي
 بِالْعَفْوِ وَ الْعَافِيَةِ [لي بِالْعَافِيَةِ خ. «بح»].

[٥] اَللّٰهُمَّ اِنَّ اَسْتِغْفَارِي اِيَّاكَ وَ اَنَا مُصِرٌّ عَلَى مَا نُهِيتُ قَلَّةَ حَيَاةٍ، وَ
 تَرْكِي الْاِسْتِغْفَارَ مَعَ عِلْمِي بِسَعَةِ حِلْمِكَ تَضْيِعُ لِحَقِّ الرَّجَاءِ، اَللّٰهُمَّ اِنَّ ذُنُوبِي
 تُؤَيِّسُنِي اَنْ اَرْجُوَكَ، وَ اِنَّ عِلْمِي بِسَعَةِ رَحْمَتِكَ يَمْنَعُنِي اَنْ اُخْشَاكَ، فَصَلِّ عَلَى
 مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ صَدِّقْ رَجَائِي لَكَ، وَ كَذِّبْ خَوْفِي مِنْكَ، وَ كُنْ عِنْدَ اَحْسَنِ
 ظَنِّي بِكَ يَا اَكْرَمَ الْاَكْرَمِينَ.

زیبا، و یاری با عزت، و بی‌نیازی از خلق، و پایداری در هدایت، و موفقیت بر آن چه دوست داری و خشنودی، و روزی گسترده‌ی حلال پاکیزه‌ی تازه‌ی نیکوی نو به نوبی گوارای خوشمزه‌ی (با) زیادی برگزیده شده‌ی بسیار ریخته شده، بدون زحمت و سختی و بی‌هیچ منتی از کسی را درخواست می‌کنم. و سلامتی از هر بلا و درد و مرضی، و سپاسگزاری بر سلامتی و نعمت‌ها (را ارزانیم فرما). و هرگاه که مرگ (به سراغ‌مان) آید، جان‌مان را به بهترین حالت بستان که در فرمانبری تو باشیم، و بر آن چه فرمان‌مان دادی نگاهبان باشیم؛ تا این که ما را به بهشت‌های پر نعمت وارد سازی. به رحمت تو (چنگ می‌زنیم)، ای رحم‌کننده‌ترین رحم‌کنندگان.

[۴] بار ال‌ها! بر محمد و خاندان محمد درود فرست، و مرا از (بدی) دنیا بترسان و به آخرت مأنوسم کن. پس همانا جز ترس از تو چیزی از دنیا به وحشتم نمی‌افکند. و جز امیدواری به تو (چیزی انسان را) به آخرت مأنوس نمی‌کند. بار خدایا! حجت و دلیل از سوی توست نه بر علیه تو؛ و شکوه و شکایت به سوی توست نه از تو؛ پس بر محمد و خاندانش درود فرست، و مرا بر نفس بسیار ستمگر سرپیچی‌کننده‌ام، و شهوت‌چیره شونده‌ام یاری فرما؛ و عاقبت مرا به نیکی پایان ده.

[۵] خدایا! بخشش خواهی‌ام تنها از توست، در حالی که بر آن چه نهی شده‌ام به خاطر کم‌حیایی اصرار و پافشاری‌کننده‌ام؛ و آمرزش خواهی‌ام را ترک کردم، با این که می‌دانم بردباریت گسترده است؛ (و این کار من) از میان بردن حق امیدواری است. ایزدا! همانا گناهانم مرا مأیوسم داشته تا به تو امیدوار باشم. و آگاهیم به گستردگی رحمتت مانع از آن شده که از تو بترسم. پس بر محمد و خاندان محمد درود فرست، و امیدواریم را بر خودت تصدیق کن، و وحشتم را از خودت باز دار و به همان گونه که به تو گمان نیکو دارم با من رفتار کن. ای کریم‌ترین کریمان.

[٦] اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَيِّدْنِي بِالْعِصْمَةِ، وَ أَنْطِقْ لِسَانِي بِالْحِكْمَةِ وَ اجْعَلْنِي مِمَّنْ يَنْدَمُ عَلَى مَا ضَيَّعَهُ فِي أَمْسِهِ، وَ لَا يَغْبِنُ حَظَّهُ فِي يَوْمِهِ، وَ لَا يَهْمُ لِرِزْقِ غَدِهِ، اللَّهُمَّ إِنَّ الْغَنِيَّ مَنْ اسْتَغْنَى بِكَ وَ افْتَقَرَ إِلَيْكَ، وَ الْفَقِيرَ مَنْ اسْتَغْنَى بِخَلْقِكَ عَنْكَ، فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ أَغْنِنِي عَنْ خَلْقِكَ بِكَ، وَ اجْعَلْنِي مِمَّنْ لَا يَبْسُطُ كَفًّا إِلَّا إِلَيْكَ.

[٧] اللَّهُمَّ إِنَّ الشَّقِيَّ مَنْ قَنَطَ وَ أَمَامَهُ التَّوْبَةُ وَ وَرَاءَهُ الرَّحْمَةُ، وَ إِنْ كُنْتُ ضَعِيفَ الْعَمَلِ فَإِنِّي فِي رَحْمَتِكَ قَوِيٌّ الْأَمَلِ، فَهَبْ لِي ضَعْفَ عَمَلِي لِقُوَّةِ أَمَلِي.

[٨] اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتُ تَعَلَّمْتُ أَنْ مَا فِي عِبَادِكَ مَنْ هُوَ أَقْسَى قَلْبًا مِنِّي وَ أَعْظَمُ مِنِّي ذَنْبًا فَإِنِّي أَعْلَمُ أَنَّهُ لَا مَوْلَى أَعْظَمُ مِنْكَ طَوْلًا، وَ أَوْسَعُ رَحْمَةً وَ عَفْوًا، فَيَا مَنْ هُوَ أَوْحَدٌ فِي رَحْمَتِهِ، أَغْفِرْ لِمَنْ لَيْسَ بِأَوْحَدٍ فِي خَطِيئَتِهِ.

[٩] اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَمَرْتَنَا فَعَصَيْنَا، وَ نَهَيْتَ فَمَا أَنْتَهَيْنَا، وَ ذَكَرْتَ فَتَنَاسَيْنَا، وَ بَصَّرْتَ فَتَعَامَيْنَا، وَ حَذَّرْتَ [حَدَّدْتَ خ.ل.] فَتَعَدَّيْنَا، وَ مَا كَانَ ذَلِكَ جَزَاءَ إِحْسَانِكَ إِلَيْنَا، وَ أَنْتَ أَعْلَمُ بِمَا أَعْلَنَّا وَ أَخْفَيْنَا، وَ أَخْبَرُ بِمَا نَأْتِي وَ مَا أَتَيْنَا، فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ لَا تُؤَاخِذْنَا بِمَا أَخْطَأْنَا وَ نَسِينَا، وَ هَبْ لَنَا حُقُوقَكَ لَدَيْنَا، وَ أَيْمِ إِحْسَانِكَ إِلَيْنَا، وَ أَسْبِلْ رَحْمَتَكَ عَلَيْنَا.

[۶] الاها! بر محمد و خاندان محمد درود فرست و مرا به نگاهداریت تأییدم کن؛ و زبانم را به حکمت گویا فرما؛ و مرا از کسانی قرار ده که به خاطر آن چه در شبش از میان برده، پشیمان است؛ و از بهره‌ی روزش محروم و مغبون نمی‌شود، و برای روزی بامدادش اندوهگین نباشد. خدایا! بی‌نیاز کسی است که به تو بی‌نیازی جوید، و محتاج تو باشد. و نیازمند کسی است که (با تکیه) به آفریدگانت (خود را) از تو بی‌نیاز داند. بر محمد و خاندان محمد درود فرست، و مرا به (لطف) خودت از خلقت بی‌نیاز کن؛ و مرا از کسانی قرار ده که دستش را جز به سوی تو نگشاید.

[۷] خدایا! همانا بدبخت و تیره‌بخت کسی است که نومید باشد، در حالی که توبه پیش رویش و رحمت پشت سرش است. اگر کم کردارم ولی در رحمت تو قوی آرزویم. پس کمی کردارم را به قوت آرزویم ببخشای.

[۸] ایزدا! اگر تو می‌دانی در میان بندگان سخت‌دل‌تر و پرگناه‌تر از من نیست، همانا من هم می‌دانم که مولا و آقای از نظر فضیلت و برتری، بزرگ‌تر از تو و گشاده‌رحمت و چشم‌پوش‌تر از تو وجود ندارد؛ پس ای کسی که او در رحمتش یکتاست، از کسی که در گناهِش تنها (فرد گنهکار) نیست، چشم‌پوشی کن.

[۹] بار الاها! همانا تو فرمانمان دادی، ما سرپیچی کردیم؛ و ما را بازداشتی و ما نهی تو را نپذیرفتیم؛ و یادآوریمان کردی و ما فراموش کردیم؛ و بصیرت دادی پس خود را به کوری زدیم؛ و دورمان داشتی پس تجاوز کردیم؛ و این پاداش احسان تو بر ما نبود؛ و تو بدان چه آشکار کردیم و پنهان ساختیم، آگاهی؛ و از آن چه ما بجای آوردیم، و آن چه بجا آوردیم، با خبری. پس بر محمد و خاندان محمد درود فرست، و ما را بدان چه خطا مرتکب شدیم و فراموش کردیم بازخواست نکن؛ و حق‌هایی که از تو نزد ماست بر ما ببخش؛ و احسان خودت را بر ما بپایان رسان؛ و رحمت

[١٠] اللَّهُمَّ إِنَّا نَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِهَذَا الصَّدِيقِ الْإِمَامِ، وَ نَسْأَلُكَ بِالْحَقِّ الَّذِي
 جَعَلْتَهُ لَهُ وَ لِحَدِّهِ رَسُولِكَ وَ لِأَبَوَيْهِ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ، أَهْلِ بَيْتِ الرَّحْمَةِ، إِذْرَارَ
 الرِّزْقِ الَّذِي بِهِ قِوَامُ حَيَاتِنَا، وَ صَلَاحُ أَحْوَالِ عِيَالِنَا، فَأَنْتَ الْكَرِيمُ الَّذِي
 تُعْطِي مِنْ سَعَةٍ، وَ تَمْنَعُ [مُتَمْنِعُ خ.ل.] مِنْ قُدْرَةٍ، وَ نَحْنُ نَسْأَلُكَ مِنَ الرِّزْقِ مَا
 يَكُونُ صَلَاحًا لِلدُّنْيَا، وَ بَلَغًا لِلْآخِرَةِ.

[١١] اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ اغْفِرْ لَنَا وَ لِوَالِدَيْنَا، وَ لِجَمِيعِ
 الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ، وَ الْمُسْلِمِينَ وَ الْمُسْلِمَاتِ، الْأَحْيَاءِ مِنْهُمْ وَ الْأَمْوَاتِ، وَ
 آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَ قِنَا [بِرَحْمَتِكَ خ.ل.] عَذَابَ النَّارِ.
 ثُمَّ تَرُكِعُ وَ تَسْجُدُ وَ تَجْلِسُ وَ تَتَشَهَّدُ وَ تُسَلِّمُ فَإِذَا سَبَّحْتَ فَعَفِّرْ خَدَيْكَ
 وَ قُلْ:

سُبْحَانَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ أَرْبَعِينَ مَرَّةً.

وَ أَسْأَلُ اللَّهَ الْعِزَّمَ وَ النَّجَاةَ وَ الْمَغْفِرَةَ وَ التَّوْفِيقَ لِحُسْنِ [بِحُسْنِ خ.ل.]
 الْعَمَلِ وَ الْقَبُولِ لِمَا تَقَرَّبُ بِهِ إِلَيْهِ وَ تَبْتَغِي بِهِ وَجْهَهُ وَ قِفْ عِنْدَ الرَّأْسِ
 ثُمَّ صَلِّ رَكَعَتَيْنِ عَلَى مَا تَقَدَّمَ. ثُمَّ أَنْكَبْ عَلَى الْقَبْرِ وَ قَبْلَهُ وَ قُلْ:
 زَادَ اللَّهُ فِي شَرَفِكُمْ، وَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ.

خود را به (سوی) ما راه‌گشای (و فرو فرست).

[۱۰] بار ال‌ها! ما به سبب این امام بسیار راستگو به سوی تو چنگ می‌آزیم؛ و به حقی که برای او و جدش همان فرستاده‌ی تو و پدر و مادرش - علی و فاطمه همان خاندان رحمت - قرار دادی، از تو پیوستگی روزی‌ای را درخواست می‌کنیم که حیات و آسایش عیال ما بدان (وابسته) است. پس تو آن کریم و بخشنده‌ای هستی که از فراخی و گسترده‌گی اعطا می‌کنی، و از قدرت باز می‌داری. ما از تو روزی‌ای را درخواست می‌کنیم که آسایش و صلاح دنیا و رسیدن به آخرت در گرو آن است.

[۱۱] خدایا! بر محمد و خاندان محمد درود فرست، و ما و پدر و مادرمان و همه‌ی زنان و مردان باورمند و مسلمان، چه زنده و چه مرده‌ی ایشان، را بیامرزد؛ و در دنیا به ما نیکویی و در آخرت هم نیکویی ارزانی فرما؛ و ما را از عذاب آتش نگاهدار.

سپس به رکوع برو، و سجده کن، و بنشین، و تشهد را بگو، و سلام بده، پس آن گاه که سجده‌ی شکر و ستایش و تسبیح بجا آوردی و گونه‌هایت به خاک آغشته شد، چهل مرتبه بگو:

خدا از آن چه ما گمان کنیم منزّه و پاکیزه است. و ستایش برای خداست. و شیداکننده‌ای نیست جز آن که همه در او شیدایند. و آنی که کسی به او راه ندارد بزرگ‌تر است (از آن که وصف شود).

و از خدا عصمت و نجات و آمرزش و توفیق (به جای آوردن) کردارهای نیکو، و پذیرش آن چه را درخواست کن که با آن به سوی حضرتش نزدیک شوی و بدان خوشنودیش را بجویی. و در بالای سر بایست دو رکعت نماز را همان گونه که گذشت بجای آور، سپس بر روی قبر خم شو و آن را بیوس و بگو:

خدا شرفِ شما را افزون داشت و سلام و رحمت و برکت‌های خدا بر

شما باد.

وَ أَدْعُ لِنَفْسِكَ وَ لِوَالِدَيْكَ وَ لِمَنْ أَرَدْتَ وَ أَنْصَرِفُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ
تَعَالَى (۱).

۱- «وَأَنْصَرِفُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى» در بحار الانوار موجود نیست.

زیارت‌ها / ۹۱

و بعد برای خودت و پدرت و مادرت و برای هر که بخواهی دعا کن و به
خواست خدای متعال بازگرد.

بررسی

○ نگارنده‌ی *خلفیات کتاب مأساة الزهراء* زیارت ناحیه را موضوعه (= ساختگی) می‌خواند. او چنین می‌نویسد:

«حکم قاطع ما این است که این زیارت ساختگی است و توسط برخی

علمای شیعه ساخته شده است.» [۲۱]

وی برای سخن خود دو دلیل دارد:

□ الف - وجود برخی عبارات‌ها در این زیارت. ایشان این جمله را شاهد می‌گیرد: «بَرَزْنَ مِنَ الْخُدُورِ، نَاشِرَاتِ الشُّعُورِ عَلَى الْخُدُودِ، لَا طِيمَاتِ الْوُجُوهِ» (زنان، از سراپرده‌ها بیرون دویدند، با موهای پریشان بر گونه‌ها و با روی نیمه باز، بر رخسار خود سیلی می‌زدند)؛ و در پی آن می‌نگارد: «وقوع آن از سوی خاندان عصمت غیر قابل قبول است.»

□ ب - سخن علامه‌ی مجلسی در بحار الأنوار که گوید: «این زیارت از ساخته‌های شیخ مفید و شریف مرتضی علم الهدی است.»

○ نیز نگارنده‌ی *الولاية التكوينية الحق الطبيعي للمعصوم* در زمره دعا‌های ساختگی همین زیارت را نام می‌برد. [۲۲]

در بررسی این مدعا به چند نکته اشاره می‌کنیم:

۱ - عدم نقل سند زیارت‌ها دلیل طرد آن‌ها نیست؛ بلکه سیره‌ی محدثان شیعه در باب ادعیه نوعاً عدم نقل سند کامل است. این سخن برای کسانی که با کتب دعا آشنایی دارند، روشن تر از آن است که بخواهیم شاهد نقل کنیم.

شیخ طوسی (متوفای ۴۶۰) در مصباح‌المتهجد و سلاح‌المتعبد، قطب‌الدین راوندی (متوفای ۵۷۳) در سلوة‌الحزین‌المعروف‌بالدعوات، محمد بن جعفر المشهدی (از اعلام قرن ششم) در المزار الکبیر، سید علی بن طاووس (۵۸۹ - ۶۶۸) در مصباح‌الزائر، شهید اول محمد بن مکی عاملی جزینی (۷۳۴ - ۷۸۶) در المزار، شیخ ابراهیم کفعمی (متوفای ۸۶۱) در البتد الامین نوعاً سند دعاها را نقل نکرده‌اند. گاهی هم بدون استناد به امام علیه السلام دعاها و زیارت‌هایی را در کتاب‌های خود نگاشته‌اند و همان دعاها و زیارت‌ها از عصر صادقین علیهم السلام تا زمان حاضر پایه‌ی بسیاری از اعمال مستحب میان سلف صالح بوده است. زیرا شواهدی وجود دارد که آن دعا‌های بی سند از ناحیه‌ی امامان معصوم علیهم السلام روایت شده است. مثلاً گفته‌اند: خواندن این دعا در روز جمعه مستحب است. این سخن دلیل استناد آن دعا یا زیارت به معصوم است. زیرا بنا بر فقه امامیه، در عبادات تنها با استناد به قرآن و سنت نبوی و ولوی به احکام خمس (واجب، حرام، مستحب، مکروه و مباح) می‌توان حکم کرد. دانشمندان امامیه برخی از این دعاها و زیارت‌ها را منتسب به حضرت بقیة الله علیه السلام دانسته‌اند و گفته‌اند: راوی به خاطر ترس از شهرت، یا انکار منکران، آن را بدون سند و به طور مقطوع نقل کرده است.

محدث نوری از جمله شواهد امکان دیدار امام زمان علیه السلام در عصر غیبت وجود برخی ادعیه و زیارت‌هایی را می‌داند که بزرگان امامیه بدون سند نقل کرده‌اند. وی چنین می‌نگارد:

«منها کثیر من الزیارات و الآداب و الأعمال المعروفة التي تداولت بين الإمامية و لا مستند لها ظاهراً من أخبارهم، و لا من كتب قدمائهم الواقفين على آثار الأئمة علیهم السلام و أسرارهم، و لا أمانة تشهد بأن منشأها أخبار مطلقه، أو وجوه اعتبارية مستحسنة، هي التي دعوتهم إلى إنشائها و ترتيبها، و الإعتناء لجمعها و تدوينها كما هو الظاهر في جملة منها، نعم لا

نُضَائِقُ فِي وُرُودِ الْأَخْبَارِ فِي بَعْضِهَا.» (۲۳)

«از جمله (دعاهای رسیده از ناحیه‌ی حضرت بقیة الله) بسیاری از زیارت‌ها و آداب و اعمال معروفی است که در میان شیعیان امامیه متداول است و ظاهراً سندی از اخبار (امامان علیهم السلام) برای آن‌ها وجود ندارد و در کتاب‌های دانشمندان پیشین - که به آثار امامان آگاهی داشته‌اند و واجد اسرار این خاندان بوده - نیز نقل نشده است. شاهدی هم وجود ندارد که مبنای (تألیف) آن‌ها، اخبار مطلق (در باب دعا و زیارت) و یا برخی وجوهی باشد که (ایجاد) این گونه دعاهای زیارت‌ها را نیکو گرداند و آن اخبار مشوق ایشان برای تدوین دعا یا زیارت باشد. آری در این سخن مضایقه‌ای نداریم که برخی از این دعاهای زیارت‌ها - که در ظاهر بدون سند است - از ناحیه‌ی (دیگر) امامان علیهم السلام روایت شده باشد.»

با وجود این قرینه‌ها که در نزد خردمندان مورد پذیرش است، آیا می‌تواند این زیارت‌ها را تماماً از درجه‌ی اعتبار ساقط دانست و ساختگی خواند، در حالی که آن‌ها را بزرگان شیعه نقل کرده‌اند؟!

۲ - در طول تاریخ تشیع محدثان و فقهای امامیه این گونه ادعیه را تلقی به قبول کرده و در اعمال عبادی خود از آن‌ها بهره برده‌اند. کار بزرگان شیعه - که پاسداران حریم ولایت بوده‌اند و همواره کوشیده‌اند ساحت مذهب را از آلوده شدن به سخنان باطل حفظ کنند - نیز می‌تواند کاشف از حق بودن این دعاهای زیارات باشد. بلی این را انکار نمی‌کنیم که در ادله سنن جواز تسامح در سند وجود دارد.

۳ - نگارنده‌ی خلیفات کتاب مأساة الزهراء علیها السلام از قول علامه‌ی مجلسی سخنی را نقل کرده، اما از نظر برگزیده‌ی مجلسی بدون بررسی عبور کرده است. علامه‌ی مجلسی چنین می‌نگارد:

«زِيَارَةُ أُخْرَى لَهُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ أَوْ رَدَّهَا السَّيِّدُ وَ غَيْرُهُ وَ الظَّاهِرُ أَنَّهُ مِنْ تَأْلِيفِ السَّيِّدِ الْمُرْتَضَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ. قَالَ فِي مِصْبَاحِ الزَّائِرِ زِيَارَةً

بِالْفَاظِ شَافِيَةٍ يُذَكَّرُ فِيهَا بَعْضُ مَصَائِبِ يَوْمِ الطُّفِّ يُزَارُّ بِهَا الْحُسَيْنُ
صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ سَلَامُهُ زَارَ بِهَا الْمُرْتَضَى عَلِمَ الْهُدَى رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ
سَأذُكُرُهَا عَلَى الْوَصْفِ الَّذِي أَشَارَ هُوَ إِلَيْهِ. « [۲۴]

«برای آن امام - که درود خدا بر او باد - زیارت دیگری وجود دارد که سید
(ابن طاووس) و دیگران نقل کرده‌اند و ظاهراً از تألیفات سید مرتضی است.
ابن طاووس در کتاب مصباح الزائر گوید: زیارتی با الفاظ رسا رسیده است که
در آن برخی مصیبت‌های آن حضرت صلوات الله علیه گزارش شده و سید
مرتضی آن حضرت را بدان زیارت می‌کرده و من آن زیارت را به همان
طوری که او بدان اشاره کرده است، به زودی نقل می‌کنم.»

سپس علامه‌ی مجلسی در ادامه، چنین می‌نگارد:

«ظاهراً این زیارت از مؤلفات سید (مرتضی) و شیخ مفید منی باشد که
خدای آن دو را رحمت کند. شاید هم این زیارت (از طریق راویان) بدیشان
رسیده باشد. زیرا در انتهای این زیارت خبری در چگونگی نماز این زیارت
وجود دارد و اختراع نماز جایز نیست.» [۲۵]

نکته مهم در این گونه زیارت‌ها بیان اعمال عبادی چون نماز و آداب
خاص برای آنهاست. در مذهب امامیه جعل عبادت حرام است و از
مصادیق بدعت در دین بشمار می‌رود.

علامه حلی پس از نقد روش ابو حنیفه در جعل عبادت گوید:

«إِنَّهُ تَكْلِيفٌ فَيَتَوَقَّفُ عَلَى الشَّرْعِ وَ لَمْ تُثْبِتْ؛ فَإِعْتِقَادُ فِعْلِهِ بَدْعَةٌ.» [۲۶]

(این سخن ابو حنیفه) تکلیف (شرعی) است. پس باید بر اساس شرع
بدان حکم شود و دلیل شرعی برای آن وجود ندارد. پس اعتقاد به انجام آن
کار بدعت است.

نیز صاحب مفتاح الکرامه - که از شاگردان مبرز سید مهدی بحر العلوم
است - گوید:

«وَ إِعْتِقَادُ اسْتِحْبَابِ غَيْرِ الْمُسْتَحَبِّ بَدْعَةٌ وَ حَرَامٌ.» [۲۷]

و اعتقاد به مستحب بودن چیزی غیر مستحب بدعت و حرام است. چگونه یک عالم شیعی به خود جرات می‌دهد بزرگانی چون سید مرتضی و شیخ مفید را ناخواسته بدعت‌گزار در دین معرفی کند؟ علامه‌ی مجلسی با آگاهی از این سخن در ادامه بیانات خود چنین می‌نگارد:

«ثُمَّ أَحْتَمَلُ أَنْ يَكُونَ الْمُرْتَضَى قَدْ أَخَذَ هَذِهِ الرَّوَايَةَ ثُمَّ زَادَ عَلَيْهَا مَا شَفَى غَلِيلَ صَدْرِهِ وَ أَبَانَ فِيهِ عَن مَكْنُونِ سِرِّهِ.»
 «احتمال دارد سید مرتضی این روایت (مستند تا معصوم علیه السلام) را گرفته و در لابه‌لای آن برخی عبارات را - که موجب تسلی دل و مکنون وجودی وی بوده است - افزوده باشد.»

آیا به خاطر وجود برخی جملات در احادیث و ادعیه - که در بدو امر مشکل به نظر برسد - می‌توان آن‌ها را موضوعه (= ساختگی) خواند؟ به ویژه جملاتی که قابل حمل بر معانی صحیح باشد. نگارنده‌ی خلفیات کتاب مأساة الزهراء علیها السلام در جمله‌ی یاد شده به یکی از آن موارد اشاره می‌کند. ایشان چنین می‌نگارد:

«این سخن زبان حال است. یعنی اگر مردان نامحرم نمی‌بودند موی خود را پریشان می‌کردند.» [۲۸]

۴- اگر بپذیریم نقل شریف مرتضی از ساخته‌های وی باشد، این سخن به جعلی بودن زیارت ناحیه - که محمد بن جعفر مشهدی، از طریق سفرای چهارگانه، از حضرت بقیة الله، روایت کرده - ربطی ندارد؛ علامه‌ی مجلسی نیز این زیارت را از کتاب مزار وی نقل کرده است. او در بحار الانوار چنین می‌نگارد:

«أَقُولُ قَالَ مُؤَلِّفُ الْمَزَارِ الْكَبِيرِ: زِيَارَةُ أُخْرَى فِي يَوْمِ عَاشُورَاءَ مِنْهَا خَرَجَ مِنَ النَّاحِيَةِ إِلَى أَحَدِ الْأَبْوَابِ قَالَ: ...»

فَظَهَرَ أَنَّ هَذِهِ الزِّيَارَةَ مَنْقُولَةٌ مَرْوِيَّةٌ ... وَ أَمَّا الْإِخْتِلَافُ الْوَاقِعُ بَيْنَ تِلْكَ
الزِّيَارَةِ وَ بَيْنَ مَا نُسِبَ إِلَى السَّيِّدِ الْمُرْتَضَى فَلَعَلَّهُ مَبْنِيٌّ عَلَى اخْتِلَافِ
الرُّوَايَاتِ وَ الْأَظْهَرُ أَنَّ السَّيِّدَ أَخَذَ هَذِهِ الزِّيَارَةَ وَ أَضَافَ إِلَيْهَا مِنْ قَبْلِ
نَفْسِهِ مَا أَضَافَ.» [۲۹]

«گویم: مؤلف کتاب "المزار الكبير" گوید: زیارت دیگری در روز عاشورا
وجود دارد که از ناحیه برای یکی از ابواب (آن حضرت) خارج شد ...
پس ظاهر شد که این زیارت منقول و روایت شده (از سوی معصوم علیه السلام)
است ... و شاید اختلاف واقع در این نقل و نقل سید مرتضی به خاطر
اختلاف نسخه‌ها باشد و ظاهر این است که سید این زیارت را گرفته و
برخی عبارات را از سوی خود در لابه‌لای آن افزوده است.»

علامه‌ی مجلسی نیز زیارت ناحیه را مروی^(۱) می‌داند و سند آن از
طریق سفرای چهارگانه به حضرت بقیة الله علیه السلام می‌رساند و ریشه‌ی زیارت
منقول توسط سید مرتضی را هم همین زیارت می‌خواند.
برخی محققان گفته‌اند: شریف مرتضی در برخی آثار خود به منظور
روشن‌تر شدن متن حدیث، عباراتی را بر آن افزوده است. مثلاً وی روایت
امیر المؤمنین در باب علوم قرآنی را تفصیل داده است. این روایت را
محمد بن ابراهیم نعمانی (متوفای قرن چهارم) از امیر المؤمنین نقل کرده
است. شریف مرتضی در تفسیر خود - که به تفسیر شریف مرتضی معروف
است - همان روایت را نقل کرده و از دیگر آیات قرآن شواهدی را بر آن
افزوده است. علی بن ابراهیم قمی [۳۰] نیز در مقدمه‌ی تفسیر خود
خلاصه‌ی آن روایت را به عنوان مقدمه کتاب برگزیده است.
بسیاری از دانشمندان مسلمان در قرون مختلف کوشیده‌اند با تخلص یا
تفصیل روایتی بر ارزش آثار خود بیفزایند.

زيارة يوم الولادة

خَرَجَ إِلَى الْقَاسِمِ بْنِ الْعَلَاءِ الْهَمْدَانِيِّ وَكَيْلِ أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام إِنَّ مَوْلَانَا
الْحُسَيْنَ عليه السلام وُلِدَ يَوْمَ الْخَمِيسِ لِثَلَاثِ خَلْوَنَ مِنْ شَعْبَانَ فَصُغُّهُ وَ
أَدْعُ فِيهِ بِهَذَا الدُّعَاءِ [٣١]:

زیارت روز ولادت

(از جانب حضرت صاحب الزمان علیه السلام) به سوی قاسم بن علاء
همدانی وکیل حضرت ابا محمد (حسن عسکری علیه السلام) توقیعی بیرون
آمد که: مولای ما امام حسین علیه السلام در روز پنجشنبه سوم شعبان متولد
شد؛ پس آن روز را روزه بدار و این دعا را بخوان:

[١] اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ الْمَوْلُودِ فِي هَذَا الْيَوْمِ الْمَوْعُودِ بِشَهَادَتِهِ قَبْلَ
أَسْتِهْلَالِهِ وَوِلَادَتِهِ بِكَتْمِ السَّمَاءِ وَمَنْ فِيهَا وَالْأَرْضِ وَمَنْ عَلَيْهَا، وَلَمَّا يُطَأُّ
لَا بَتِّيَهَا قَتِيلِ الْعَبْرَةِ وَ سَيِّدِ الْأُسْرَةِ الْمَمْدُودِ بِالنُّصْرَةِ يَوْمَ الْكُرَّةِ، الْمَعْوَضِ مِنْ
قَتْلِهِ أَنَّ الْأَئِمَّةَ مِنْ نَسْلِهِ، وَالشِّفَاءَ فِي تُرْبَتِهِ، وَالْفَوْزَ مَعَهُ فِي أَوْبَتِهِ، وَ
الْأَوْصِيَاءَ مِنْ عِثْرَتِهِ بَعْدَ قَائِمِهِمْ وَ غَيْبَتِهِ، حَتَّى يُدْرِكُوا الْأَوْتَارَ، وَ يَثْأُرُوا
الثَّأْرَ، وَ يُرْضُوا الْجَبَّارَ، وَ يَكُونُوا خَيْرَ أَنْصَارِ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمْ مَعَ اخْتِلَافِ
اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ.

[٢] اللَّهُمَّ فَبِحَقِّهِمْ إِلَيْكَ أَتَوَسَّلُ، وَ أَسْأَلُ سُؤَالَ مُقْتَرِفِ مُعْتَرِفِ مُسِيءٍ
إِلَى نَفْسِهِ مِمَّا فَرَّطَ فِي يَوْمِهِ وَ أَمْسِيهِ، يَسْأَلُكَ الْعِصْمَةَ إِلَى مَحَلِّ رَمْسِيهِ. اللَّهُمَّ
صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ عِثْرَتِهِ وَ أَحْشُرْنَا فِي زُمْرَتِهِ وَ بَوِّئْنَا مَعَهُ دَارَ الْكِرَامَةِ وَ
مَحَلَّ الْإِقَامَةِ.

[٣] اللَّهُمَّ وَكَمَا أَكْرَمْتَنَا بِمَعْرِفَتِهِ فَأَكْرِمْنَا بِزُلْفَتِهِ، وَ أَرْزُقْنَا مُرَافَقَتَهُ وَ سَابِقَتَهُ،

[۱] بار خدایا! از تو درخواست می‌کنم به حق زاده شده‌ی در این روز، که قبل از گریه‌اش به هنگام تولد و پیش از ولادتش، به شهادتش وعده داده شده بود، (همان کسی که) آسمان و هر که در آن است و زمین و هر چه در آن می‌باشد، برای او گریستند؛ در حالی که هنوز - حضرتش - در بیابان‌های اطراف مدینه پای ننهاده بود. (همان) کشته‌ای که نزد هر کس یادش کنند، بر او خواهد گریست؛ و (او) آقای خانواده‌ایست که در روز رجعت پیروزمند و یاری شده است. (کسی که) به ازای کشته شدنش امامان از نسل اویند و شفا در خاک مزارش و رستگاری در رکاب او در هنگام رجعتش می‌باشد، و جانشینان از عترت آن حضرت پس از قیام‌گیشان و به نهایت رسیدن غیبت وی خواهند بود^(۱)، تا این که به خونخواهی (او) قیام کنند، و (از قاتلانش تاوان) خون (به ناحق ریخته شده‌ی) وی را باز ستانند، و از خدای جبار خشنود شوند، و در زمره‌ی بهترین یاران (دین خدا) باشند، و درود و سلام خدا همراه گردش شب و روز بر ایشان باد.

[۲] الاها! به حق ایشان به تو متوسل می‌شوم و از تو درخواست می‌کنم آن هم درخواست فردی گنه‌کار و اعتراف‌کننده‌ی بدکار بر خویشتن از آن چه در روز و شبش بر خود زیاده‌روی کرده است، که عصمت و نگاهداری خویش را بدو ارزانی کنی تا این که در جایگاه ابدی و گور خویش (جای گیرد). خداوندا! بر محمد و خاندانش درود فرست؛ و ما را در زمره‌ی ایشان برانگیز؛ و ما را با حضرتش در خانه‌ی کرامت و جایگاه همیشگی جایگزین کن.

[۳] بار الاها! هم‌چنان که بر ما به خاطر معرفتش کرم فرمودی، به قرب

۱ - یعنی پس از قیام امام زمان عج و فتح جهان و استقرار حکومت عدل و داد به دست توانای حضرتش، زمان رجعت حضرت سید الشهداءست و پس از ایشان دیگر امامان - به ترتیبی که روایات بیان کرده‌اند - به این جهان باز می‌گردند و حکومت خدایی را در زمین مستقر می‌کنند؛ در آن هنگام جز خوبی چیزی نمی‌ماند و کژی در تمامی هستی برچیده می‌شود.

وَ اجْعَلْنَا مِمَّنْ يُسَلِّمُ لِأَمْرِهِ وَ يُكْثِرُ الصَّلَاةَ عَلَيْهِ عِنْدَ ذِكْرِهِ وَ عَلَى جَمِيعِ
 أَوْصِيَائِهِ وَ أَهْلِ أَصْفِيَائِهِ أَصْطِفَاءِ [أَهْلِ أَصْطِفَاءِ خ.ل.]، الْمَمْدُودِينَ مِنْكَ
 بِالْعَدَدِ الْإِثْنَيْ عَشَرَ النُّجُومِ الزُّهَرِ وَ الْحُجَجِ عَلَى جَمِيعِ الْبَشَرِ.

اللَّهُمَّ وَ هَبْ لَنَا فِي هَذَا الْيَوْمِ خَيْرَ مَوْهَبَةٍ، وَ أَنْجِحْ لَنَا فِيهِ كُلَّ طَلِبَةٍ كَمَا
 وَهَبْتَ الْحُسَيْنَ مُحَمَّدٍ جَدِّهِ وَ عَادَ فُطْرُسُ بِمَهْدِهِ، فَنَحْنُ عَائِدُونَ بِقَبْرِهِ مِنْ
 بَعْدِهِ نَشْهَدُ تَرْبَتَهُ وَ نَنْتَظِرُ أَوْبَتَهُ آمِينَ رَبَّ الْعَالَمِينَ .

ثُمَّ تَدْعُو بَعْدَ ذَلِكَ بِدُعَاءِ الْحُسَيْنِ عليه السلام هُوَ آخِرُ دُعَائِهِ عليه السلام يَوْمَ كُوْتِرَ.

[٤] اللَّهُمَّ [أَنْتَ خ.] مُتَعَالِي الْمَكَانِ، عَظِيمُ الْجَبْرُوتِ، شَدِيدُ الْمِحَالِ، غَنِيٌّ
 عَنِ الْخَلَائِقِ، عَرِيضُ الْكِبْرِيَاءِ، قَادِرٌ عَلَى مَا تَشَاءُ، قَرِيبُ الرَّحْمَةِ، صَادِقُ
 الْوَعْدِ، سَابِغُ النُّعْمَةِ، حَسَنُ الْبَلَاءِ، قَرِيبٌ إِذَا دُعِيتَ، مُحِيطٌ بِمَا خَلَقْتَ، قَابِلُ
 التَّوْبَةِ لِمَنْ تَابَ إِلَيْكَ، قَادِرٌ عَلَى مَا أَرَدْتَ، وَ مُدْرِكٌ مَا طَلَبْتَ، وَ شَكُورٌ إِذَا
 شُكِرْتَ، وَ ذَكُورٌ إِذَا ذُكِرْتَ، أَدْعُوكَ مُحْتَاجاً، وَ أَرْغَبُ إِلَيْكَ فَقِيراً، وَ أَفْزَعُ
 إِلَيْكَ خَائِفاً، وَ أَبْكِ إِلَيْكَ مَكْرُوباً، وَ أَسْتَعِينُ بِكَ ضَعِيفاً، وَ أَتَوَكَّلُ عَلَيْكَ
 كَافِياً، أَحْكُمُ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ فَإِنَّهُمْ غَرُّونَا، وَ خَدَعُونَا، وَ خَذَلُونَا، وَ

و نزدیکی او، بر ما لطف فرما؛ و دوستی‌اش و پیشی‌جستن - بدو - را به ما ارزانی کن؛ و ما را از کسانی قرار ده که تسلیم و گوش به فرمان اویند؛ و (ما را از آنی گردان که) در هنگام یاد کردن وی، بر حضرتش و تمامی جانشینانش و خاندان برگزیده‌اش، درود و سلام زیاد می‌فرستند. (همان کسانی که) از جانب تو دوازده نفر گشتند، همان ستارگان درخشنده و حجت‌های بر تمام بشر. خدایا! در این روز، بهترین بخشش‌هایت را به ما ارزانی کن؛ در این روز تمامی درخواست‌هایمان را به ما عطا فرما؛ هم‌چنان که - در این روز گران‌قدر - حسین علیه السلام را به جدش محمد صلی الله علیه و آله عطا کردی، و فطرس به گهواره‌اش پناه جست؛ پس ما (نیز) بعد از او پناهندگان بر مزار اویم، و بر خاکش گواهی می‌دهیم (به دیدار قبرش می‌رویم)، و چشم انتظار بازگشتش می‌باشیم؛ آمین ای خداوندگار گیتی.

سپس بعد از این، دعای حضرت امام حسین علیه السلام را می‌خوانی. و این آخرین دعایی است که آن حضرت در روزی که مغلوب کافران گردید، خوانده است.

[۴] بار الاها! تو (دارای) جایگاه بلندی هستی و جبروت تو بزرگ است و بارگاهی چیره نشونده (داری)، بی‌نیاز از آفریدگان، با بزرگی‌ای گسترده، توانای بر آن چه بخواهی، نزدیک در رحمت، راستگوی در وعده، صاحب رحمتی وسیع و گشاده، نیکوی در بلا، نزدیک آن‌گاه که خوانده شوی، محیط بر آن چه آفریده‌ای، توبه پذیر هر کس که به سوی تو بازگردد، توانای بر آن چه اراده کنی، به چنگ آورنده‌ی آن چه بجویی، و شکر پذیر آن‌گاه که شکرگزاری شوی، یاد پذیر آن‌گاه که یاد شوی. نیازمندانه ترا می‌خوانم؛ و فقیرانه به سوی تو زاری می‌کنم؛ و ترسان به سوی تو پناه می‌برم؛ و افسرده به سوی تو می‌گیریم؛ و ناتوانانه از تو کمک می‌خواهم؛ و کفایت‌کننده بر تو تکیه می‌کنم؛ میان ما و قوممان (به حق)

غَدَرُوا بِنَا، وَ قَتَلُونَا وَ نَحْنُ عِثْرَةُ نَبِيِّكَ وَ وَ لَدُّ حَبِيبِكَ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الَّذِي
أَصْطَفَيْتَهُ بِالرَّسَالَةِ وَ أَتَمَمْتَهُ عَلَى وَحْيِكَ، فَاجْعَلْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا فَرَجًا وَ مَخْرَجًا،
بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

حکم فرما. پس ایشان ما را فریب دادند؛ و با ما حيله ورزیدند؛ و ما را خوار ساختند؛ و به ما خیانت کردند؛ و ما را کشتند در حالی که ما خاندان پیامبرت و فرزند حبیب و دوست محمد بن عبد الله بودیم، همان کسی که او را به رسالت برگزیدی، و بر وحی خود امینش داشتی. پس برای ما در کارمان گشایشی قرار ده، به رحمت تو ای رحم کننده ترین رحم کنندگان (پناه می جویم).

سفرش به زیارت عاشورا

محدث بزرگوار میرزا حسین نوری گوید:

جناب مستطاب پیر و پیشه‌ی پرهیزکار سید احمد فرزند سید هاشم فرزند سید حسن رشتی موسوی تاجر ساکن رشت - که خداوند او را تأیید فرماید - تقریباً در هفده سال قبل به نجف اشرف مشرف شد؛ و با عالم ربانی و فاضل صمدانی شیخ علی رشتی - که خاک مرقدش پگیزه باد - ... به منزل حقیر آمدند. چون برخاستند، شیخ به صلاح و سداد سید احمد اشاره کرد، و فرمود قضیه‌ی عجیبی وجود دارد و در آن وقت مجال بیان نبود. پس از چند روز باز او را ملاقات کردم فرمود: سید رفت و آن قضیه را با جمله‌ای از حالات سید نقل کرد.

من از نشنیدن آن‌ها از خودش بسیار تأسفخوردم. اگر چه مقام شیخ علیه السلام اجل از آن بود که گمان اندک خلاقی در نقل وی برود. از آن سال تا چند ماه قبل این مطلب در خاطر من بود، تا این که در ماه جمادی الآخر امسال از نجف اشرف برگشته بودم. در کاظمین سید احمد را ملاقات کردم که از سامرا مراجعت کرده و عازم ایران بود. شرح حالش را چنان که شنیده بودم، از خودش پرسیدم و از آن جمله داستان مورد بحث را نیز سوال کردم. همه را مطابق آن چه شنیده بودم نقل کرد، و آن قضیه چنین است: وی گفت: در سال هزار و دویست و هشتاد (۱۲۸۰ ق) به منظور حج بیت الله الحرام از "دار المرز" رشت به تبریز آمدم؛ و در خانه‌ی حاج صفر علی تاجر تبریزی معروف منزل کردم. چون قافله‌ای نبود، لذا حیران ماندم؛ تا

آن که حاج جبار جلو دارِ سده‌ی اصفهانی برای شهر "طرابوزن" (۳۲۱) بار برداشت. به تنهایی از او مرکبی کرایه کردم، و همراهش شدم. چون به منزل اول رسیدم، به تشویق حاج صفر علی سه نفر دیگر نیز به من ملحق شدند، یکی حاج ملا باقر تبریزی حجه^(۱) فروش معروفِ علما و یکی حاج سید حسین تاجر تبریزی و دیگری حاج علی نامی که خدمت می‌کرد. پس به اتفاق روانه شدیم، تا این که به "ارزنة الروم" (۳۳۱) رسیدیم، و از آن جا به "طرابوزن" عازم گشتیم. در یکی از منازل میان این دو شهر حاج جبار جلو دار نزد ما آمد، و گفت: این منزلی که در پیش داریم ترسناک است، قدری زود بار کنید، و همراهی قافله باشید. چون در سایر منازل غالباً با فاصله، از عقب قافله می‌رفتیم. پس ما هم تخمیناً دو ساعت و نیم یا سه ساعت به صبح مانده به اتفاق حرکت کردیم. به اندازه‌ی نیم یا سه ربع فرسخ از منزل خود دور شده بودیم که هوا تاریک شد و برف شروع به باریدن کرد، به طوری که رفقا هر کدام سر خود را پوشانیدند و تند راندند. من نیز هرچه کردم که همراه آنها بروم ممکن نشد، تا این که آنها رفتند و من تنها ماندم. پس از اسب پیاده شدم، و در کنار راه نشستم در حالی که به شدت نگران بودم، زیرا حدود ششصد تومان برای مخارج سفر همراه داشتم. بعد از فکر و تأمل، بنا را بر این گذاشتم که در همین محل بمانم تا فجر طالع شود؛ بعد به آن منزلی که از آن جا بیرون آمدیم، مراجعت کنم؛ و از آن جا چند تن نگهبان همراه خود کنم تا به قافله ملحق شوم. در آن حال مقابل خود باغی دیدم، که باغبانی در آن باغ بود و بیلی در دست داشت و به درختان می‌زد تا برف از آنها بریزد. پس پیش آمد و به مقدار فاصله‌ی کمی (از من) ایستاد و فرمود:

- تو کیستی؟

۱- حجه: مهره یا دانه‌ی مروارید (علی اکبر دهخدا، لغت‌نامه، ذیل همین لغت)

عرض کردم:

- رفقا رفتند و من ماندم. راه را هم نمی‌شناسم و گم کرده‌ام.

به زبان فارسی فرمود:

- ناقله (شب) بخوان تا راه را پیدا کنی.

من مشغول (خواندن) ناقله شدم، بعد از فراغ از تهجد باز پیش من آمد و

فرمود:

- نرفتی؟

گفتم:

- به خدا سوگند راه را نمی‌شناسم.

فرمود:

- (زیارت) جامعه را بخوان.

من جامعه را حفظ نداشتم، و تا کنون هم حفظ ندارم با آن که مکرر به

زیارت عتبات مشرف شده‌ام. پس برخاستم و جامعه را تماماً از حفظ خواندم.

باز نمایان شد و فرمود:

- نرفتی و (هنوز) هستی؟

بی‌اختیار گریه‌ام گرفت، و گفتم:

- (هنوز) هستم؛ راه را نمی‌شناسم.

فرمود: (زیارت) عاشورا را بخوان.

من عاشورا را نیز حفظ نداشتم و تا کنون هم (حفظ) ندارم. پس

برخاستم و مشغول (خواندن) زیارت عاشورا شدم، و آن را از حفظ خواندم

تا آن که تمامی لعن و سلام و دعای علقمه را خواندم. دیدم دوباره آمد و فرمود:

- نرفتی و (هنوز) هستی؟!

گفتم: نه تا صبح هستم. فرمود:

- من حالا تو را به قافله می‌رسانم. پس رفت و بر الاغی سوار شد و بیل

خود را به دوش گرفت و آمد، و فرمود:

- به ردیف من بر الاغ من سوار شو.

سوار شدم. پس عنان اسب خود را کشیدم، ولی تمکین نکرد و راه

ترفت. فرمود:

- جلو اسب را به من بده.

(من جلوی اسب را بدو) دادم. پس بیل را به دوش چپ گذاشت و عنان

اسب را به دست راست گرفت، و به راه افتاد. اسب در نهایت تمکین (از

او) متابعت کرد. پس دست خود را بر زانوی من گذاشت و فرمود: چرا شما

نافله نمی‌خوانید؟ نافله! نافله! نافله! سه مرتبه فرمود.

باز فرمود: چرا شما (زیارت) عاشورا را نمی‌خوانید؟ عاشورا! عاشورا!

عاشورا! سه مرتبه.

و بعد فرمود: چرا شما (زیارت) جامعه را نمی‌خوانید؟ جامعه! جامعه!

جامعه!

در وقت طحّ مسافت به نحو استداره^(۱) سیر می‌کرد، یک دفعه برگشت

و فرمود: آن(ها) رفقای شمایند، که در کنار نهر آبی فرود آمده‌اند، و

مشغول وضو برای نماز صبح‌اند.

پس من از الاغ پایین آمدم تا به اسب خود سوار شوم؛ ولی نتوانستم. آن

جناب پیاده شد و بیل را در برف فرو کرد و مرا سوار کرد، و سر اسب را به

سمت رفقا برگردانید. من در آن حال به فکر افتادم که این شخص کی بود

که به زبان فارسی حرف می‌زد؟ و حال آن که زبانی جز ترکی و مذهبی

غالباً جز عیسوی در آن حدود نبود، و چگونه به این سرعت مرا به رفقایم

رسانید؟! پس به عقب خود نظر کردم، اما احدی را ندیدم و از او آثاری پیدا

نکردم. پس به رفقای خود ملحق شدم. [۱۳۴]

زِيَارَةُ عَلِيِّكَ السُّورِيَّ

قَالَ صَالِحُ بْنُ عَقَبَةَ وَ سَيْفُ بْنُ عُمَيْرَةَ، قَالَ عَلْقَمَةُ بْنُ مُحَمَّدٍ
الْحَضْرَمِيُّ : قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ : عَلَّمَنِي دُعَاءً أَدْعُو بِهِ ذَلِكَ
الْيَوْمَ إِذَا زُرْتُهُ مِنْ قُرْبٍ، وَ دُعَاءً أَدْعُو بِهِ إِذَا لَمْ أُرْزُهُ مِنْ قُرْبٍ وَ
أَوْمَأْتُ مِنْ بَعْدِ الْبِلَادِ وَ مِنْ دَارِي بِالسَّلَامِ إِلَيْهِ. قَالَ : فَقَالَ لِي :

يَا عَلْقَمَةُ! إِذَا أَنْتَ صَلَّيْتَ الرَّكَعَتَيْنِ بَعْدَ أَنْ تُؤْمِيَ إِلَيْهِ بِالسَّلَامِ، فَقُلْ عِنْدَ
الْأَيْمَاءِ إِلَيْهِ مِنْ بَعْدِ التَّكْبِيرِ هَذَا الْقَوْلَ فَإِنَّكَ إِذَا قُلْتَ ذَلِكَ فَقَدْ دَعَوْتَ بِمَا
يَدْعُو بِهِ زُورَاهُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَ كَتَبَ اللَّهُ لَكَ مِائَةَ أَلْفِ دَرَجَةٍ وَ كُنْتَ كَمَنْ
أَشْشَهَدَ مَعَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى تُشَارِكَهُمْ فِي دَرَجَاتِهِمْ ثُمَّ لَا تَعْرِفُ إِلَّا فِي
الشُّهَدَاءِ الَّذِينَ أَشْشَهِدُوا مَعَهُ وَ كُتِبَ لَكَ ثَوَابُ زِيَارَةِ كُلِّ نَبِيٍّ وَ كُلِّ رَسُولٍ
وَ زِيَارَةِ كُلِّ مَنْ زَارَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْذُ يَوْمِ قَتِلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ.

صالح فرزند عقبه و سیف فرزند عُمیره گویند: علقمه فرزند محمّد
حضرمی گوید: به حضرت ابا جعفر (امام باقر) علیه السلام عرض کردم: دعایی
به من بیاموزید که آن را در این روز (عاشورا) بخوانم، آن گاه که
حضرتش را از نزدیک زیارت می‌کنم؛ و نیز دعایی (بیاموزید) که
هرگاه حضرتش را از نزدیک زیارت نکردم، آن را بخوانم؛ و از
سرزمین‌های دور و از خانه‌ام (آن حضرت را) بدان زیارت کنم، (و به
سوی ایشان) اشاره کنم. گوید: پس حضرتش به من فرمود:

ای علقمه! هرگاه دو رکعت نماز خواندی، بعد به سوی حضرتش
سلام کن. در هنگام اشاره به سوی حضرتش بعد از تکبیر این سخن را
بگو: همانا اگر تو این سخن را گفتی، به تحقیق (آن حضرت را) به
همان چیزی خوانده‌ای که دیگر زائرانش از فرشتگان می‌خوانند؛ و
خدا برای تو صد هزار هزار درجه می‌نویسد؛ و تو بسان کسانی
خواهی بود که با حضرت حسین علیه السلام شهید شده‌اند؛ تا جایی که تو در
درجات ایشان با آنها شریک می‌شوی. سپس (این مقام را) جز در
شهدایی که با حضرتش شهید شده‌اند، در دیگران نخواهی شناخت؛ و
برایت ثواب زیارت تمامی پیامبران و تمامی رسولان و (ثواب)
زیارت تمامی کسانی نوشته می‌شود که از روز شهادت حضرتش علیه السلام،
آن بزرگوار را - که سلام بر او و بر خاندانش (باد) - زیارت کرده‌اند.

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ، السَّلَامُ
عَلَيْكَ يَا بْنَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَابْنَ سَيِّدِ الْوَصِيِّينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ فَاطِمَةَ
سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ثَارَ اللَّهِ وَابْنَ ثَارِهِ وَ الْوِثَرَ الْمُؤْتُورَ،
السَّلَامُ عَلَيْكَ وَ عَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفِنَائِكَ، عَلَيْكُمْ مِنِّي جَمِيعاً سَلَامُ اللَّهِ
أَبَدًا مَا بَقِيَتْ وَ بَقِيَ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ، يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ لَقَدْ عَظُمَتِ الرَّزِيَّةُ، وَ
جَلَّتِ [وَ عَظُمَتِ خ.] الْمُصِيبَةُ بِكَ عَلَيْنَا وَ عَلَى جَمِيعِ أَهْلِ الْإِسْلَامِ، وَ جَلَّتْ وَ
عَظُمَتْ مُصِيبَتُكَ فِي السَّمَاوَاتِ عَلَى جَمِيعِ أَهْلِ السَّمَاوَاتِ، فَلَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً
أَسَّسَتْ أَسَاسَ الظُّلْمِ وَ الجَوْرِ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ، وَ لَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً دَفَعَتْكُمْ
عَنْ مَقَامِكُمْ، وَ أزالَتْكُمْ عَنْ مَرَاتِبِكُمْ الَّتِي رَبَّبَكُمْ اللَّهُ فِيهَا، وَ لَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً
قَتَلَتْكُمْ، وَ لَعَنَ اللَّهُ الْمُتَمَهِّدِينَ لَهُم بِالْمَكِينِ مِنْ قِتَالِكُمْ، بَرِئْتُ إِلَى اللَّهِ وَ إِلَيْكُمْ
مِنْهُمْ وَ مِنْ أَشْيَاعِهِمْ وَ أَتْبَاعِهِمْ وَ أَوْلِيَائِهِمْ، يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ إِنِّي سَلِمٌ لِمَنْ
سَالَمَكُمْ، وَ حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَ لَعَنَ اللَّهُ آلَ زِيَادٍ وَ آلَ
مَرْوَانَ، وَ لَعَنَ اللَّهُ بَنِي أُمَيَّةَ قَاطِبَةً، وَ لَعَنَ اللَّهُ ابْنَ مَرْجَانَةَ، وَ لَعَنَ اللَّهُ عَمْرَ
بْنَ سَعْدٍ، وَ لَعَنَ اللَّهُ شِمْرًا [شِمْرًا خ.ل.]، وَ لَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً أَسْرَجَتْ وَ أَلْجَمَتْ وَ
تَنَقَّبَتْ وَ تَهَيَّأَتْ لِقِتَالِكَ، يَا أَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي، لَقَدْ عَظُمَ مُصَابِي بِكَ، فَأَسْأَلُ اللَّهَ

سلام بر تو ای ابا عبد الله! سلام بر تو ای فرزند رسول خدا! سلام بر تو ای فرزند امیر مؤمنان! و (ای) فرزند سرور جانشینان (الاهی). سلام بر تو ای فرزند فاطمه بانوی بانوان جهان. سلام بر تو ای خون خدا و فرزند خون خدا، و (ای کسی که) مظلوم کشته شد و تقاضای خونش گرفته نشد.

سلام بر تو و بر ارواحی (یا فرشتگان مقربین) که به درگهت آرمیده‌اند، از سوی من بر تمامی شما سلام خدا باد؛ (آن هم) برای همیشه (و) تا آن هنگام که من باقی‌ام و شب و روز باقی است.

ای ابا عبد الله! سوگ و عزای تو چقدر بزرگ گشت؛ و مصیبت تو چقدر بر ما بزرگ و گران آمد؛ و بر تمامی اهل اسلام (نیز به این گونه شد)، و نیز مصیبت تو در آسمان‌ها بر تمام اهل آسمان‌ها بزرگ و گران (تلقی) شد. خدا گروهی را لعنت کند که پایه‌های ستم و پیداد را بر شما اهل بیت بنیان نهادند؛ و خدا گروهی را لعنت کند که شما را از مرتبت و جایگاهتان دور کردند؛ و شما را از مرتبت‌هایی که خدا شما را بر آن نشانده بود، برکنار داشتند. و خدای کسانی را لعنت کند که شما را کشتند؛ و خدا (کسانی را) لعنت کند که با زمینه‌سازی‌های خود (برای دشمنان خدا)، راه جنگ با شما را گشودند. من در برابر خدا و شما، از آنان بیزار می‌جویم و نیز از پیروان و تابعان و دوستان آنان ابراز بیزار می‌کنم.

ای ابا عبد الله! من با هر که با شما در صلح و سلامت است، در صلح و سلامت، و با هر که با شما می‌جنگد، در مبارزه و جنگم، (و این مطلب) تا روز رستاخیز ادامه خواهد داشت.

و خدا خاندان زیاد و خاندان مروان را لعنت کند؛ و خدا همه‌ی بنی امیه را لعنت فرماید؛ و خدا فرزند مرجانه (= عبید الله فرزند زیاد) را لعنت کند؛ و خدا عمر فرزند سعد را لعنت کند؛ و خدا شمر را لعنت فرماید؛ و خدا گروهی را که اسبان خود را برای مبارزه با شما زین کردند و بر دهان آن‌ها

الَّذِي أَكْرَمَ مَقَامَكَ وَ أَكْرَمَنِي بِكَ أَنْ يَرْزُقَنِي طَلَبَ تَارِكٍ مَعَ إِمَامٍ مَنْصُورٍ
مِنْ أَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي عِنْدَكَ وَجِيهاً
بِالْحُسَيْنِ [عَلَيْهِ السَّلَامُ خ.] فِي الدُّنْيَا وَ الآخِرَةِ، يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ إني أَتَقَرَّبُ إِلَى
اللَّهِ، وَ إِلَى رَسُولِهِ، وَ إِلَى أميرِ الْمُؤْمِنِينَ، وَ إِلَى فَاطِمَةَ، وَ إِلَى الْحَسَنِ، وَ إِلَيْكَ
بِمُؤَالَاتِكَ، وَ بِالْبِرَاءَةِ مِمَّنْ قَاتَلَكَ وَ نَصَبَ لَكَ الْحَرْبَ وَ بِالْبِرَاءَةِ مِمَّنْ أُسَسَ
أَسَاسَ الظُّلْمِ وَ الجُورِ عَلَيْكُمْ وَ أُبْرَأُ إِلَى اللَّهِ وَ إِلَى رَسُولِهِ مِمَّنْ أُسَسَ أُسَاسَ
ذَلِكَ، وَ بَنَى عَلَيْهِ بُنْيَانَهُ، وَ جَرَى فِي ظُلْمِهِ وَ جُورِهِ عَلَيْكُمْ وَ عَلَى أَشْيَاعِكُمْ،
بَرِئْتُ إِلَى اللَّهِ وَ إِلَيْكُمْ مِنْهُمْ، وَ أَتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ إِلَيْكُمْ بِمُؤَالَاتِكُمْ، وَ مُؤَالَاةِ
وَلِيِّكُمْ، وَ بِالْبِرَاءَةِ مِنْ أَعْدَائِكُمْ، وَ النَّاصِبِينَ لَكُمْ الْحَرْبَ، وَ بِالْبِرَاءَةِ مِنْ
أَشْيَاعِهِمْ، وَ أَتْبَاعِهِمْ، إني سِلْمٌ لِمَنْ سَالَكُمْ، وَ حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَكُمْ، وَ وَلِيٌّ لِمَنْ
وَآلَاكُمْ، وَ عَدُوٌّ لِمَنْ عَادَاكُمْ، فَاسْأَلُ اللَّهَ الَّذِي أَكْرَمَنِي بِمَعْرِفَتِكُمْ، وَ مَعْرِفَةِ
أَوْلِيَائِكُمْ، وَ رَزَقَنِي الْبِرَاءَةَ مِنْ أَعْدَائِكُمْ، أَنْ يَجْعَلَنِي مَعَكُمْ فِي الدُّنْيَا وَ
الْآخِرَةِ، وَ أَنْ يُثَبِّتَ لِي عِنْدَكُمْ قَدَمَ صِدْقِي فِي الدُّنْيَا وَ الآخِرَةِ، وَ أَسْأَلُهُ أَنْ
يُبَلِّغَنِي الْمَقَامَ الْمَحْمُودَ لَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ، وَ أَنْ يَرْزُقَنِي طَلَبَ تَارِي [تَارِكُمْ خ.]

لجام زدند و بر چهره‌ی خویش نقاب کشیدند، لعنت کند.

پدر و مادرم فدای تو باد، به راستی که سوگ و عزای تو بر من سخت و بزرگ گردیده است. پس از خدایی که جایگاه ترا گرامی داشته، و مرا نیز به خاطر دوست داشتن شما گرامی داشته، خواهانم که انتقام گرفتن از خون تو را به همراهی امام یاری شده (حضرت ولی عصر) از خاندان محمد - که درود خدا بر او و خاندانش باد - نصیبم فرماید.

خدایا! مرا در نزد خویش در دنیا و آخرت به خاطر حسین علیه السلام آبرومند فرما. ای ابا عبد الله! من به خدا و پیامبرش، و امیر مؤمنان، و حضرت فاطمه، و امام حسن، و به شخص شما، با پذیرفتن ولایت، و به بیزاری از کسی که با تو پیکار کرد و جنگ با تو را بر پا داشت و به بیزاری از کسی که ستم را بر شما بنیان نهاد، به شما (خاندان) نزدیکی می‌جویم؛ و به سوی خدا و رسولش از کسی بیزاری می‌جویم که بر اساس ستم (بر شما) پایه‌های حکومت خود را بنا نهاد، و بر اساس ستم و بیداد بر شما و شیعیانتان (حکومتش را) هم چنان ادامه داد. از ایشان در برابر خدا و شما بیزاری می‌جویم و به خدا و سپس به سبب دوستی و ولایت شما و دوست داشتن دوستانتان به شما تقرّب می‌جویم. و با بیزاری از دشمنان شما و برپا کنندگان جنگ بر (علیه) شما، و با بیزاری از پیروانشان و دنبال‌روهایشان (به سوی خدا و سپس به سوی شما تقرّب می‌جویم).

من با هر که با شما در صلح و سلامت است در صلح و سلامت، و با هر که با شما در حال جنگ است، در حال نبرد و ستیزم. و دوستدار کسی هستم که دوست شما باشد، و دشمن هر کسی که با شما دشمنی کند. پس از خدایی که به سبب شناساندن شما به من، مرا گرامی داشت و شناسایی دوستان شما و نیز بیزاری از دشمنان شما را نصیبم فرمود، خواهانم که در نزد شما در دنیا و آخرت جایگاه صدق و راستی را برایم ثابت بدارد. نیز از او می‌خواهم که

مَعَ إِمَامٍ مَهْدِيٍّ [هُدًى خ.ل.] ظَاهِرٍ نَاطِقٍ [بِالْحَقِّ خ.] مِنْكُمْ، وَ أَسْأَلُ اللَّهَ
بِحَقِّكُمْ وَ بِالشَّأْنِ الَّذِي لَكُمْ عِنْدَهُ، أَنْ يُعْطِيَنِي بِمُصَابِي بِكُمْ أَفْضَلَ مَا يُعْطِي
مُصَاباً بِمُصِيبَتِهِ مُصِيبَةً مَا أَعْظَمَهَا وَ أَعْظَمَ رَزِيَّتَهَا فِي الإِسْلَامِ، وَ فِي جَمِيعِ
السَّمَاوَاتِ وَ الأَرْضِ.

اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي فِي مَقَامِي هَذَا مِنْ تَنَالِهِ مِنْكَ صَلَوَاتٌ وَ رَحْمَةٌ وَ مَغْفِرَةٌ،
اللَّهُمَّ اجْعَلْ مَحْيَايَ مَحْيَا مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ مَمَاتِي مَمَاتَ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ،
اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَا يَوْمٌ تَبَرَّكَتْ بِهِ بَنُو أُمِّيَّةَ وَ ابْنُ آكِلَةِ الأَكْبَادِ، اللِّعِينُ ابْنُ اللِّعِينِ،
عَلَى لِسَانِكَ وَ لِسَانِ نَبِيِّكَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، فِي كُلِّ مَوْطِنٍ وَ مَوْقِفٍ
وَقَفَ فِيهِ نَبِيُّكَ صَلَوَاتُكَ عَلَيْهِ وَ آلِهِ [صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ خ.ل.]

اللَّهُمَّ أَلْعَنُ أَبَا سُفْيَانَ وَ مُعَاوِيَةَ بْنَ أَبِي سُفْيَانَ وَ يَزِيدَ بْنَ مُعَاوِيَةَ عَلَيْهِمُ
مِنْكَ اللَّعْنَةُ أَبَدَ الأَبْدِينَ، وَ هَذَا يَوْمٌ فَرِحَتْ بِهِ آلُ زِيَادٍ، وَ آلُ مَرْوَانَ بِقَتْلِهِمُ
الحُسَيْنِ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ.

اللَّهُمَّ فَضَاعِفْ عَلَيْهِمُ اللَّعْنَ مِنْكَ وَ العَذَابَ [الأَلِيمِ خ.]، اللَّهُمَّ إِنِّي
أَتَقَرَّبُ إِلَيْكَ فِي هَذَا اليَوْمِ وَ فِي مَوْقِفِي هَذَا، وَ أَيَّامِ حَيَاتِي بِالْبَرَاءَةِ

مرا به جایگاه پسندیده‌ای که شما در نزد خدای دارید، برساند؛ و به نیز از خدای متعال می‌خواهم که خونخواهی خون خودم (خون شما) را به همراهی پیشوای هدایت شده‌ی آشکارِ سخنگوی به حق (که) از خاندان شما می‌باشد، نصیب من فرماید. و از خدای متعال می‌خواهم که به حق شما و به حق مقامی که در نزد او دارید، مرا به خاطر سوگواری بر شما برترین پاداش را - که در مصیبتی به مصیبت دیده‌ای عطا می‌فرماید - ارزانی کند. آن مصیبتی که بس بزرگ بود و سوگش در اسلام و در تمامی آسمان‌ها و زمین نیز گران و بزرگ است.

خدایا! مرا در این موقعیتم از جمله‌ی کسانی قرار ده که از سوی تو به آنان درودها و رحمت و آمرزش می‌رسد. بار خدایا! حیات مرا، حیات محمد و خاندان محمد قرار ده، و مرگم را (مانند) مرگ محمد و خاندان محمد مقدر فرما.

خدایا! این روز (عاشورا) روزی است که بنی امیه آن را جشن گرفتند؛ و نیز فرزند جگر خواره این روز را جشن گرفت؛ آن کسی که بر زبان تو و زبان پیامبرت - که درود خدا بر او و خاندانش باد - در هر جا و هر پایگاهی که پیامبرت - که درود خدا بر او و خاندانش باد - ایستاد، وی نفرین شده‌ی فرزند نفرین شده خوانده شده است. خدایا! ابو سفیان و معاویه فرزند ابو سفیان و یزید فرزند معاویه را لعنت فرما؛ بر ایشان از جانب تو تا جاودانگی ابدیت، نفرین باد.

و این روز (عاشورا) روزی است که در آن خاندان زیاد و خاندان مروان به خاطر کشتنشان حسین را - که درود خدا بر او باد - شادی کردند. الاها! پس لعنت و عذاب (دردناک) خودت را بر آنان، دو چندان کن. بار الاها! من در این روز و در این موقعیتم و در طول زندگانییم به سبب بیزاری جستن از آنان و نفرین کردن بر ایشان، و به سبب دوستی با پیامبرت و خاندان

مِنْهُمْ، وَاللَّعْنَةَ عَلَيْهِمْ، وَبِالْمَوَالَاتِ لِنَبِيِّكَ وَآلِ نَبِيِّكَ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ.
ثُمَّ تَقُولُ:

اللَّهُمَّ أَلْعَنِ أَوَّلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَآخِرَ تَابِعٍ لَهُ عَلَى
ذَلِكَ، اللَّهُمَّ أَلْعَنِ الْعِصَابَةَ الَّتِي جَاهَدَتِ الْحُسَيْنَ، وَشَايَعَتْ، وَبَايَعَتْ، وَ
تَابَعَتْ عَلَى قَتْلِهِ، اللَّهُمَّ أَلْعَنِهِمْ جَمِيعاً.

تَقُولُ ذَلِكَ مِائَةَ مَرَّةٍ، ثُمَّ تَقُولُ:

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، وَ عَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفِنَائِكَ، عَلَيْكَ
مِنِّي سَلَامُ اللَّهِ أَبَدًا مَا بَقِيَتْ وَ بَقِيَ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ، وَ لَا جَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ
مِنِّي لِزِيَارَتِكُمْ، السَّلَامُ عَلَى الْحُسَيْنِ، وَ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، [وَ عَلَى أَوْلَادِ
الْحُسَيْنِ خ.ا]، وَ عَلَى أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ.

تَقُولُ ذَلِكَ مِائَةَ مَرَّةٍ، ثُمَّ تَقُولُ:

اللَّهُمَّ خُصَّ أَنْتَ أَوَّلَ ظَالِمٍ بِاللُّعْنِ مِنِّي، وَ أَبْدَأُ بِهِ أَوَّلًا، ثُمَّ أَلْعَنِ الثَّانِيَّ، ثُمَّ
الثَّلَاثَ، ثُمَّ الرَّابِعَ، اللَّهُمَّ أَلْعَنِ يَزِيدَ بْنَ مُعَاوِيَةَ خَامِسًا، وَ أَلْعَنِ عُبَيْدَ اللَّهِ بْنَ
زِيَادٍ، وَ أَبْنَ مَرْجَانَةَ، وَ عُمَرَ بْنَ سَعْدٍ، وَ شِمْرًا، وَ آلَ أَبِي سُفْيَانَ، وَ آلَ زِيَادٍ،
وَ آلَ مَرْوَانَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.

ثُمَّ تَسْجُدُ وَ تَقُولُ:

اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ حَمْدَ الشَّاكِرِينَ لَكَ عَلَى مُصَابِهِمْ، الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى عَظِيمِ
رَزِيَّتِي، اللَّهُمَّ أَرْزُقْنِي شَفَاعَةَ الْحُسَيْنِ عليه السلام يَوْمَ الْوُرُودِ، وَ ثَبِّتْ لِي قَدَمَ

پیامبرت - که بر او و بر ایشان سلام باد - به تو نزدیکی می‌جویم.
پس می‌گویی:

خدایا! اولین ستمگری را که در حق محمد و خاندان محمد بیدادگری ورزید، و تا آخرین کسی که وی را در این ستمگری تبعیت کرد، لعنت فرما. الاها! جماعتی را که با (امام) حسین پیکار کردند و نیز آن کسانی را که با گروه پیکار کننده‌ی برای کشتن حضرتش همراهی کردند و (بدانان) دست بیعت دادند و (از ایشان) پیروی کردند، لعنت فرما. بار خدایا! همگی آنان را به نفرین خود دچار و گرفتار کن.

(این را) صد مرتبه می‌گویی، سپس می‌گویی:

سلام بر تو ای ابا عبد الله و بر ارواحی (یا فرشتگان مقرب) که بر درگهت آرمیده‌اند؛ از من بر تو، برای همیشه و مادامی که شب و روز باقی است، سلام خدا باد. و خدای متعال این زیارت را آخرین زیارت من از شما قرار ندهد. بر حسین و بر علی بن حسین (و بر فرزندان حسین) و بر یاران حسین سلام باد.

(این را) صد مرتبه می‌گویی، سپس می‌گویی:

الاها! نخستین ستمگر بر خاندان پیامبر را به لعنت ویژه از سوی من مختص فرما، و این نفرین را از اولین ستمگر آغاز کن، و سپس دومین، و سومین، و چهارمین (ستمگر را لعنت فرما). بار خدایا! در پنجمین مرتبه یزید فرزند معاویه را لعنت فرما؛ و عبید الله فرزند زیاد، و (همان) فرزند مرجانه، و عمر فرزند سعد، و شمر، و خاندان ابو سفیان، و خاندان زیاد، و خاندان مروان را تا روز رستاخیز لعنت فرما.

سپس به سجده می‌روی و می‌گویی:

خدایا! بر تو سپاس باد (آن هم) سپاس سپاسگزارانی که بر اساس مصیبت‌هایشان ترا سپاسگزاری کرده‌اند. ستایش خدائی را بر سوگ و

صِدْقٍ عِنْدَكَ مَعَ الْحُسَيْنِ وَ أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ الَّذِينَ بَدَلُوا مُهَجَّهُمْ دُونَ
الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

قال علقمة: قال أبو جعفر عليه السلام:

وَ إِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَزُورَهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ يَهْدِي الزِّيَارَةَ مِنْ دَارِكَ فافْعَلْ وَ لَكَ

ثَوَابُ جَمِيعِ ذَلِكَ. [٣٥]

زیارت‌ها / ۱۲۱

عزای بزرگم. الاها! شفاعت حسین را در روز ورود (به محشر) نصیبم فرما؛
و مرا در سخن و اعتقاد نسبت به (امام) حسین ثابت قدم بدار؛ و هم چنین
(مرا) نسبت به یاران حسین یعنی آن کسانی که خون خویش را در برابر
حسین - که بر او درود باد - تقدیم کردند، (ثابت قدم قرار ده).

علقمه گوید: حضرت ابا جعفر (امام باقر) علیه السلام فرمود:

اگر بتوانی هر روز به این زیارت از خانه‌ات آن حضرت را زیارت کنی، این کار را
انجام ده، که برای تو تمامی این ثواب‌ها خواهد بود.

نامه‌ها

و دیدارها

شاهت به حضرت يحيى عليه السلام

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ حَاتِمِ النَّوْفَلِيِّ الْمَعْرُوفُ بِالْكَرْمَانِيِّ،
قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ عَيْسَى الْوَشَّاءُ الْبَغْدَادِيُّ، قَالَ:
حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ طَاهِرِ الْقُمِّيِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَجْرٍ بْنِ سَهْلِ
الشَّيْبَانِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مَسْرُورٍ، عَنْ سَعْدِ بْنِ [عَبْدِ اللَّهِ]
الْقُمِّيِّ قَالَ:

كُنْتُ أَمْرًا هَلْجًا بِجَمْعِ الْكُتُبِ الْمُشْتَمَلَةِ عَلَى عَوَامِضِ الْعُلُومِ وَدَقَائِقِهَا، كَلِفًا
بِاسْتِظْهَارِ مَا يَصِحُّ مِنْ حَقَائِقِهَا، مُغْرَمًا بِحِفْظِ مُشْتَبِهَاتِهَا وَ مُسْتَعْلِقِهَا، شَحِيحًا
عَلَى مَا أَظْفَرَ بِهِ مِنْ مَعَاضِلِهَا وَ مُشْكَالَاتِهَا، وَ مُتَعَصِّبًا لِمَذْهَبِ الْإِمَامِيَّةِ، رَاغِبًا
عَنِ الْأَمْنِ وَ السَّلَامَةِ فِي أَنْتِظَارِ التَّنَازُعِ وَ التَّخَاصُمِ وَ التَّعَدِّيِّ إِلَى التَّبَاغُضِ وَ
التَّشَاتُمِ، مُعَيَّبًا لِلْفِرْقِ ذَوِي الْخِلَافِ، كَاشِفًا عَنْ مَثَالِبِ أُمَّتِهِمْ، هَتَاكًا لِلْحُجُبِ
قَادِتِهِمْ، إِلَى أَنْ بَلِيَتْ بِأَشَدِّ النَّوَاصِبِ مُنَازَعَةً، وَ أَطْوَلِهِمْ مُخَاصَمَةً، وَ أَكْثَرِهِمْ
جَدَلًا، وَ أَشْنَعِهِمْ سُؤَالَ، وَ أَثْبَتَهُمْ عَلَى الْبِاطِلِ قَدَمًا (إِلَى أَنْ قَالَ): كُنْتُ قَدِ
أَتَّخَذْتُ طُومَارًا وَ أَثْبَتْتُ فِيهِ نَيْفًا وَ أَرْبَعِينَ مَسْأَلَةً مِنْ صِعَابِ الْمَسَائِلِ لَمْ أَجِدْ

محمد فرزند علی فرزند محمد فرزند حاتم نوفلی معروف به کرمانی
ما را خبر داد، گفت: ابو العباس احمد فرزند عیسای و شای بغدادی ما
را خبر داد، گفت: احمد فرزند طاهر قمی ما را خبر داد، گفت: محمد
فرزند بحر فرزند سهل شیبانی ما را خبر داد، گفت: احمد فرزند
مسرور، از سعد فرزند عبدالله قمی ما را خبر داد که (سعد) گفت:

من به جمع آوری کتاب‌هایی علاقه داشتم که دارای پیچیدگی‌ها و
مطالب دقیق علمی بود؛ و به درک حقایق درست دانش حریص بودم؛ و
نسبت به درک موارد اشتباه و نامفهوم آن‌ها، آزمند.

و بر آن چه از مشکلات و دشواری‌های علمی دست می‌یافتم، به آسانی
آن‌ها را به کسی نمی‌گفتم. در عین حال نسبت به مذهب امامیه تعصب
داشتم؛ (و در این زمینه) شخصی ناآرام بودم؛ و از امنیت و آسایش دوری
جسته، به ستیز و جدال (علمی) روی می‌آوردم و دنبال کینه‌ورزی و بد
گفتن و بد شنیدن بودم. به صدای بلند فرقه‌های مخالف امامیه را نکوهش
می‌کردم؛ و معایب پیشوایان آن‌ها را آشکار می‌ساختم؛ و آبروی پیشروان
آن‌ها را می‌بردم. تا این که به شخصی گرفتار شدم که از همه ستیزه‌جو تر و
در خصومت و دشمنی پی‌گیرتر، و در بحث و مناظره زبردست‌تر، و در
طرح سؤال مبرزتر، و بر راه باطل پابرجا تر بود. (و سپس شرح بحث و
مناظره‌ی خویش را با وی بیان می‌کند تا آن‌جا که گوید:) من طوماری تهیه
کرده بودم که در آن چهل و چند مسئله‌ی مشکل وجود داشت؛ که افراد از

لَهَا مُجِيباً عَلَى أَنْ أَسْأَلَ فِيهَا خَيْرَ أَهْلِ بَلَدِي أَحْمَدَ بْنَ إِسْحَاقَ صَاحِبَ مَوْلَانَا
أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام فَارْتَحَلْتُ خَلْفَهُ وَقَدْ كَانَ خَرَجَ قَاصِداً نَحْوَ مَوْلَانَا بِسُرٍّ مَنْ رَأَى
فَلَحِقْتُهُ فِي بَعْضِ الْمَنَاهِلِ فَلَمَّا تَصَافَحْنَا قَالَ: بِخَيْرٍ لِحَاقِكَ بِي؟

قُلْتُ: الشُّوقُ، ثُمَّ الْعَادَةُ فِي الْأَسْئَلَةِ.

قَالَ: قَدْ تَكَافَأْنَا عَلَى هَذِهِ الْخُطَّةِ الْوَاحِدَةِ فَقَدْ بَرِحَ بِي الْقَرَمُ إِلَى لِقَاءِ مَوْلَانَا
أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام. وَأُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنْ مَعَاضِلَ فِي التَّأْوِيلِ وَمَشَاكِلَ فِي التَّنْزِيلِ
فَدُونَكُهَا الصُّحْبَةَ الْمُبَارَكَةَ، فَإِنَّهَا تَقِفُ بِكَ عَلَى ضَفَّةِ بَحْرٍ لَا يَنْقُضِي عَجَائِبُهُ وَ
لَا تَفْنِي غَرَائِبُهُ. وَهُوَ إِمَامُنَا.

فَوَرَدْنَا سُرٍّ مَنْ رَأَى فَاثْتَهَيْنَا مِنْهَا إِلَى بَابِ سَيِّدِنَا عليه السلام فَاسْتَأْذَنَّا، فَخَرَجَ إِلَيْنَا
الْإِذْنَ بِالْدُخُولِ عَلَيْهِ وَكَانَ عَلَى عَاتِقِ أَحْمَدَ بْنَ إِسْحَاقَ جِرَابٌ قَدْ غَطَّاهُ
بِكِسَاءٍ طَبْرِيٍّ فِيهِ سِتُّونَ وَمِائَةٌ صُرَّةٌ مِنَ الدَّنَانِيرِ وَالدَّرَاهِمِ عَلَى كُلِّ صُرَّةٍ
مِنْهَا خَتْمٌ صَاحِبِهَا.

قَالَ سَعْدٌ: فَمَا شَبَّهْتُ مَوْلَانَا أَبَا مُحَمَّدٍ حِينَ غَشِينَا نُورَ وَجْهِهِ إِلَّا بِبَدْرِ قَدِ
أَسْتَوْفَى مِنْ لِيَالِيهِ أَرْبَعاً بَعْدَ عَشْرِ، وَعَلَى فَخِذِهِ الْأَيْمَنِ غُلَامٌ يُنَاسِبُ الْمُشْتَرِيَّ
فِي الْخِلْقَةِ وَالْمَنْظَرِ، وَعَلَى رَأْسِهِ فَرْقٌ بَيْنَ وَفَرْتَيْنِ كَأَنَّهُ أَلْفٌ بَيْنَ وَآوَيْنِ، وَبَيْنَ

پاسخ آن ناتوان بودند. من آن سؤال‌ها را نگاشته بودم تا آن‌ها را از بهترین همشهریانم "احمد بن اسحاق" مصاحب مولایم ابا محمد امام یازدهم علیه السلام پیرسم. او به منظور شرفیابی حضور امام علیه السلام از شهر قم به سوی سرّ من رأی (= سامرا) رهسپار شده بود. من هم به دنبال او بدان دیار کوچ کردم؛ و در یکی از منزل‌های (بین راه) به او رسیدم. چون با هم دست دادیم، گفت: رسیدنت به من خیر است؟!

گفتم: اولاً مشتاق دیدار بودم؛ ثانیاً بر حسب عادت قدیم سؤال‌ها (محرّک من بود).

گفت: ما در این مورد هم نظیریم؛ من هم از شدت اشتیاق دیدار مولایم ابا محمد (حسن عسکری علیه السلام) جگر سوخته‌ام و می‌خواهم مشکلاتی در تأویل و دشواری‌هایی در تنزیل (قرآن) را از حضرتش پیرسم. این رفاقت و همراهی ما بسیار با برکت و با میمنت است، زیرا به سبب آن به ساحل دریایی خواهی رسید که شگفتی‌هایش تمام ناشدنی، و غرایبش زوال‌ناپذیر است؛ و او امام ماست.

ما با هم به سرّ من رأی (= سامرا) وارد شدیم، و به در خانه‌ی آقایمان رسیدیم؛ اجازه‌ی - ورود - خواستیم؛ اجازه ورود برای ما صادر شد. بر شانه‌ی احمد بن اسحاق یک انبانی بود که آن را زیر یک عبای طبری پنهان کرده بود؛ و در آن یکصد و شصت کیسه‌ی پول دینار و درهم (زر و سیم) بود؛ و بر سر هر کیسه مهر صاحبش خورده بود.

سعد گوید: چون حضور مولای خود ابا محمد (حضرت عسکری علیه السلام) شرفیاب شدیم و پرتو نورانی روی مبارکش ما را فرا گرفت؛ (آن را) به چیزی جز ماه شب چهاردهم شبیه نکردم، و بر زانوی راستش کودکی نشسته بود که در خلقت و چهره به ستاره‌ی مشتری می‌مانست. و در وسط سرش یک خط فرقی میان دو گیسوی او وجود داشت، که چون "الفی"

يَدَي مَوْلَانَا رُمَانَةٌ ذَهَبِيَّةٌ تَلْمَعُ بَدَائِعُ نُقُوشِهَا وَسَطَ غَرَائِبِ الْفُصُوصِ الْمَرْكَبَةِ
عَلَيْهَا. قَدْ كَانَ إِهْدَاهَا إِلَيْهِ بَعْضُ رُؤَسَاءِ أَهْلِ الْبَصْرَةِ وَ بِيَدِهِ قَلَمٌ إِذَا أَرَادَ أَنْ
يَسْطُرَ بِهِ عَلَى الْبَيَاضِ قَبْضَ الْغُلَامِ عَلَى أَصَابِعِهِ. فَكَانَ مَوْلَانَا عليه السلام يُدْخِرُ
الرُّمَانَةَ بَيْنَ يَدَيْهِ وَ يَشْغَلُهُ بِرَدِّهَا كَيْلًا يَصُدُّهُ عَنْ كِتَابَةِ مَا أَرَادَ.

فَسَلَّمْنَا عَلَيْهِ فَأَلْطَفَ فِي الْجَوَابِ وَ أَوْمَأَ إِلَيْنَا بِالْجُلُوسِ. فَلَمَّا فَرَغَ مِنْ كِتَابَةِ
الْبَيَاضِ الَّذِي كَانَ بِيَدِهِ، أَخْرَجَ أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ جِرَابَهُ مِنْ طَيِّ كِسَائِهِ
فَوَضَعَهُ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَنَظَرَ الْهَادِي عليه السلام إِلَى الْغُلَامِ وَ قَالَ لَهُ:

يَا بُنَيَّ! فَضُّ الْحَتَامَ عَنْ هَدَايَا شَيْعَتِكَ وَ مَوَالِيكَ.

فَقَالَ:

يَا مَوْلَايَ أَيْجُوزُ أَنْ أُمَدَّ يَدًا طَاهِرَةً إِلَى هَدَايَا نَجِسَةٍ، وَ أَمْوَالٍ رَجِسَةٍ، قَدْ
شَيْبَ أَحْلَهَا بِأَحْرَمِهَا؟

فَقَالَ مَوْلَايَ عليه السلام:

يَا ابْنَ إِسْحَاقَ! اسْتَخْرِجْ مَا فِي الْجِرَابِ لِيُمَيِّزَ مَا بَيْنَ الْأَحَلِّ وَ الْأَحْرَامِ مِنْهَا.
فَأَوَّلُ صُرَّةٍ بَدَأَ أَحْمَدُ بِأَخْرَاجِهَا، فَقَالَ الْغُلَامُ:

هَذِهِ لِفُلَانِ بْنِ فُلَانٍ مِنْ مَحَلَّةٍ كَذَا بِقَمٍّ يَشْتَمِلُ عَلَى اثْنَيْنِ وَ سِتِّينَ دِينَاراً فِيهَا
مِنْ ثَمَنِ حُجَيْرَةٍ بَاعَهَا صَاحِبُهَا وَ كَانَتْ إِرْثاً لَهُ عَنْ أَبِيهِ خَمْسَةً وَ أَرْبَعُونَ
دِينَاراً، وَ مِنْ اثْمَانِ تِسْعَةِ أَثْوَابٍ أَرْبَعَةَ عَشَرَ دِينَاراً، وَ فِيهَا مِنْ أُجْرَةِ
الْحَوَانِيتِ ثَلَاثَةَ دِنَانِيرٍ.

میان دو "واو" می‌نمود.

پیش روی آن حضرت یک انارک طلایی بود که نقش‌های شگفتش در میانه‌ی دانه‌های قیمتی که بر آن سوار شده بود، می‌درخشید؛ و آن را یکی از رؤسای اهل بصره به آن حضرت تقدیم کرده بود. در دست مولایمان علیه السلام قلمی بود که چون می‌خواست با آن بر صفحه‌ی سپید (چیزی) بنگارد، آن کودک انگشتان حضرتش را می‌گرفت. لذا مولایمان آن انارک طلایی را پیش روی او می‌چرخانید، و او را با آن سرگرم می‌کرد تا ایشان را از نوشتن آن چه مورد نظر مبارکش بود، باز ندارد.

ما به آن حضرت سلام کردیم؛ ایشان جواب ملاطفت آمیزی داد و اشاره فرمود که بنشینیم. چون از نوشتن صفحه‌ی سپیدی که در دست داشت فارغ شد، احمد بن اسحاق انبانش را از زیر عبایش بیرون آورد و خدمت آن بزرگوار نهاد. امام بدان کودک نگاه کرد و فرمود:

- ای پسر! مَهر را از هدایای شیعیان و دوستانت بردار.

عرض کرد:

- ای مولای من! آیا رواست دست پاکی را به هدایای نجس و اموال ناپاکی - که حلال و حرامش درهم آمیخته است - دراز کنم؟

پس مولایم علیه السلام فرمود:

- ای پسر اسحاق! آن چه در میان انبانست بیرون بریز، تا حلال را از حرام جدا سازد.

اوّل کیسه‌ای که احمد از انبان درآورد، آن کودک فرمود:

- این کیسه از آن فلانی فرزند فلانی است که در فلان محله‌ی قم ساکن است؛ و در آن (کیسه) شصت و دو اشرفی وجود دارد. چهل و پنج اشرفی آن بهای یک حجره‌ای است که صاحبش آن را از پدر خود ارث برده، و چهارده دینارش بهای نه (۹) جامه است که فروخته، و سه دینارش

فَقَالَ مَوْلَانَا عَلَيْهِ السَّلَامُ :

صَدَقْتَ يَا بُنَيَّ! ذُلُّ الرَّجُلِ عَلَى الْحَرَامِ مِنْهَا.

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ :

فَتَشَّ عَنْ دِينَارٍ رَازِيٍّ السُّكَّةِ، تَارِيخُهُ سَنَةٌ كَذَا قَدِ انْطَمَسَ مِنْ نِصْفِ
إِحْدَى صَفْحَتَيْهِ نَقْشُهُ وَ قُرَاضَةٌ أَمْلِيَّةٌ وَ زُنْهَا رُبْعُ دِينَارٍ، وَ الْعِلَّةُ فِي تَحْرِيمِهَا أَنَّ
صَاحِبَ هَذِهِ الصُّرَّةِ وَزَنَ فِي شَهْرِ كَذَا مِنْ سَنَةِ كَذَا عَلَى حَائِكٍ مِنْ جِيرَانِهِ مِنْ
الْغَزَلِ مَنَّا وَ رُبْعٌ مِّنْ فَاتَتْ عَلَى ذَلِكَ مُدَّةٌ قَيَّضَ فِي أَنْتَهَائِهَا لِذَلِكَ الْغَزَلِ سَارِقًا،
فَأَخْبَرَ بِهِ الْحَائِكُ صَاحِبَهُ فَكَذَّبَهُ وَ اسْتَرَدَّ مِنْهُ بَدَلَ ذَلِكَ مَنَّا وَ نِصْفَ غَزْلًا
أَدَقَّ مِمَّا كَانَ دَفَعَهُ إِلَيْهِ وَ اتَّخَذَ مِنْ ذَلِكَ ثَوْبًا كَانَ هَذَا الدِّينَارُ مَعَ الْقُرَاضَةِ ثَمَنَهُ.
فَلَمَّا فَتَحَ رَأْسَ الصُّرَّةِ صَادَفَ رُقْعَةً فِي وَسْطِ الدَّنَانِيرِ بِاسْمِ مَنْ أَخْبَرَ عَنْهُ وَ
بِمِقْدَارِهَا عَلَى حَسَبِ مَا قَالَ وَ اسْتَخْرَجَ الدِّينَارَ وَ الْقُرَاضَةَ بِتِلْكَ الْعَلَامَةِ. ثُمَّ
أَخْرَجَ صُرَّةً أُخْرَى. فَقَالَ الْغَلَامُ عَلَيْهِ السَّلَامُ :

هَذِهِ لِفُلَانِ بْنِ فُلَانٍ مِنْ مَحَلَّةٍ كَذَا يَقُمُ يَسْتَمِلُ عَلَى خَمْسِينَ دِينَارٍ لَا يَجِلُّ لَنَا
مَسُّهَا.

قَالَ: وَ كَيْفَ ذَاكَ؟

قَالَ: لِأَنَّهَا مِنْ ثَمَنِ حِنْطَةٍ حَافٍ صَاحِبُهَا عَلَى أَكَّارِهِ فِي الْمُقَاسِمَةِ وَ ذَلِكَ أَنَّهُ
قَبِضَ حِصَّتَهُ مِنْهَا بِكَيْلِ أَوْفٍ وَ كَانَ مَا حَصَّ الْأَكَّارَ بِكَيْلِ بَخْسٍ.

فَقَالَ مَوْلَانَا عَلَيْهِ السَّلَامُ :

صَدَقْتَ يَا بُنَيَّ!

پول اجاره‌ی دکان‌هاست.

پس مولایمان علیه السلام فرمود:

- ای پسر! راست گفتی. اکنون این مرد را راهنمایی کن که کدام یک حرام است؟

پس (آن کودک علیه السلام) فرمود:

- در میان این‌ها و ارسی کن که یک اشرفی وجود دارد و (بر آن) سگه‌ی ری خورده و تاریخ فلان سال را دارد و نقش یک روی آن (هم) پاک شده است؛ و یک قطعه طلای آملی به وزن یک چهارم اشرفی (نیز) وجود دارد. علت حرام بودنش آن است که صاحب اشرفی‌ها در فلان ماه از فلان سال یک مَن و یک چارک ریسمان به همسایه‌اش داد، و مدتی گذشت و آن ریسمان به سرقت رفت و آن همسایه به صاحبش گزارش داد که (ریسمان) دزدیده شده است، ولی صاحب ریسمان سخن او را رد کرد، و دروغ انگاشت؛ و به جای آن یک و نیم (۱/۵) مَن ریسمان باریک‌تر از او دریافت کرد؛ و از آن جامه‌ای بافت، و این اشرفی و آن خرده (دینار) بهای آن است.

چون (احمد بن اسحاق) سر کیسه را باز کرد، در میان آن نوشته‌ای وجود داشت که نام صاحب آن اشرفی‌ها و مقدارش در آن ثبت بود. و آن اشرفی‌ها با آن تکه اشرفی به همان نشانه‌ی (بیان شده) بیرون آمد.

سپس (احمد بن اسحاق) کیسه‌ی دیگری را درآورد؛ و آن کودک علیه السلام فرمود:

- این کیسه از آن فلانی فرزند فلانی از فلان محله‌ی قم می‌باشد؛ که در آن پنجاه اشرفی وجود دارد؛ و دست زدن بدان بر ما روا نیست.

(حضرت عسکری علیه السلام) فرمود:

- برای چه این چنین است؟!

(آن کودک علیه السلام) پاسخ داد:

ثُمَّ قَالَ:

يَا ابْنَ إِسْحَاقَ! إِحْمِلْهَا بِأَجْمَعِهَا لِتَرُدَّهَا أَوْ تُوصِي بِرَدِّهَا عَلَيَّ أَرْبَابَهَا. فَلَا
حَاجَةَ لَنَا فِي شَيْءٍ مِنْهَا، وَ أَثْنَيْنَا بِثَوْبِ الْعَجُوزِ.

قَالَ أَحْمَدُ: وَكَانَ ذَلِكَ الثَّوْبُ فِي حَقِيبَةٍ لِي فَتَسَيْتُهُ. فَلَمَّا أَنْصَرَفَ أَحْمَدُ بْنُ
إِسْحَاقَ لِيَأْتِيَهُ بِالثَّوْبِ نَظَرَ إِلَى مَوْلَانَا أَبُو مُحَمَّدٍ عليه السلام، فَقَالَ لِي:

مَا جَاءَ بِكَ يَا سَعْدُ؟

فَقُلْتُ:

شَوَّقَنِي أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ عَلَيَّ لِقَاءِ مَوْلَانَا.

قَالَ:

فَأَمْسَائِلُ الَّتِي أَرَدْتَ أَنْ تَسْأَلَ عَنْهَا.

قُلْتُ:

عَلَى حَالِهَا يَا مَوْلَايَ. قَالَ:

فَسَلْ قُرَّةَ عَيْنِي وَ أَوْمَأَ إِلَى الْغُلَامِ عَمَّا بَدَأَ لَكَ مِنْهَا.

(إِلَى أَنْ قَالَ:)

قُلْتُ:

فَأَخْبِرْنِي يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ عَنِ تَأْوِيلِ «كَهَيْعَصَ».

قَالَ: هَذِهِ الْحُرُوفُ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ أَطَّلَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا عَبْدَهُ زَكَرِيَّا عَلَيْهِ

- زیرا این پول‌ها بهای گندمی است که صاحبش بر زارع خود در تقسیم آن
ستم کرده است. وی سهم خود را با پیمان‌های تمام برداشته، و سهم زارع را
با پیمان‌های ناتمام داده است.

پس مولایمان علیه السلام فرمود:

- ای پسر! راست گفتی.

سپس فرمود:

- ای احمد بن اسحاق! همه را جمع کن تا به صاحبشان برگردانی، یا این
که سفارشی کنی به صاحبانشان برگردانده شود. و ما به هیچ کدام آن‌ها
نیازی نداریم. و (اما) جامه‌ی آن پیر زن را بیاور.

احمد گوید: آن جامه در جامه‌دانی بود که من فراموشش کرده بودم.
چون احمد بن اسحاق برگشت تا آن جامه را بیاورد مولایم ابو محمد (امام
عسکری علیه السلام) به من نظر کرد و فرمود:

- برای چه آمدی؟!

عرض کردم:

- احمد بن اسحاق مرا به دیدار مولایمان تشویق کرد.

فرمود: آن مسائلی که می‌خواستی بررسی، چه شد؟

عرض کردم:

- ای مولای من! به حال خود باقی است.

فرمود: از نور چشمم از آن‌ها سؤال کن.

و به سوی آن کودک اشاره کرد و فرمود:

- هر چه خواهی پرس.

(تا آن جا که گوید:) عرض کردم:

ای فرزند رسول خدا! مرا از تأویل «کَهِيعَصَ» خبر ده.

فرمود: این حروف (رمز)، از اخبار غیبی است که خدای بنده‌اش زکریا

السَّلَامُ. ثُمَّ قَصَّهَا عَلَى مُحَمَّدٍ عليه السلام، وَ ذَلِكَ أَنَّ زَكَرِيَّا عليه السلام سَأَلَ رَبَّهُ أَنْ يُعَلِّمَهُ أَسْمَاءَ الْخَمْسَةِ، فَأَهْبَطَ عَلَيْهِ جِبْرَائِيلُ عليه السلام فَعَلَّمَهُ إِيَّاهَا. فَكَانَ زَكَرِيَّا إِذَا ذَكَرَ مُحَمَّدًا وَ عَلِيًّا وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ سُرِّيَ عَنْهُ هَمُّهُ وَ أَنْجَلَى كَرْبُهُ وَ إِذَا ذَكَرَ اسْمَ الْحُسَيْنِ خَنَقَتْهُ الْعَبْرَةُ وَ وَقَعَتْ عَلَيْهِ الْبُهْرَةُ. فَقَالَ ذَاتَ يَوْمٍ:

إِلَهِي مَا بَالِي إِذَا ذَكَرْتُ أَرْبَعًا مِنْهُمْ تَسَلَّيْتُ بِأَسْمَائِهِمْ مِنْ هُمُومِي، وَ إِذَا ذَكَرْتُ الْحُسَيْنَ تَدَمَعُ عَيْنِي وَ تَثُورُ زَفْرَتِي؟

فَأَنْبَأَهُ اللَّهُ تَعَالَى عَنْ قِصَّتِهِ وَ قَالَ «كَهَيْعَصَ»، فَالْكَافُ اسْمُ «كَرْبَلَاءَ»، وَ الْهَاءُ «هَلَاكُ الْعِترَةِ»، وَ الْيَاءُ «يَزِيدُ» وَ هُوَ ظَالِمُ الْحُسَيْنِ عليه السلام، وَ الْعَيْنُ «عَطَشُهُ»، وَ الصَّادُ «صَبْرُهُ».

فَلَمَّا سَمِعَ ذَلِكَ زَكَرِيَّا عليه السلام لَمْ يُفَارِقْ مَسْجِدَهُ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ وَ مَنَعَ فِيهَا النَّاسَ مِنَ الدُّخُولِ عَلَيْهِ وَ أَقْبَلَ عَلَى الْبُكَاءِ وَ النَّحِيبِ وَ كَانَتْ نُذْبَتُهُ:

إِلَهِي أ تُفَجِّعُ خَيْرَ خَلْقِكَ بِوَلَدِهِ؟

إِلَهِي أ تُنْزِلُ بَلْوَى هَذِهِ الرَّزِيَّةِ بِفَنَائِهِ؟

إِلَهِي أ تُلْبِسُ عَلِيًّا وَ فَاطِمَةَ ثِيَابَ هَذِهِ الْمُصِيبَةِ؟

إِلَهِي أ تُحِلُّ كَرْبَةَ هَذِهِ الْقَجِيعَةِ بِسَاحَتَيْهِمَا؟

را پدان آگاه ساخت؛ و سپس آن را برای محمد (ص) نقل فرمود. و شرح آن چنین است: زکریا (ع) از خداوندگار خویش درخواست کرد که نام‌های پنج تن را بدو بیاموزد. پس جبرئیل بر او فرود آمد، و آن‌ها را بدو آموخت. زکریا چون محمد و علی و فاطمه و حسن (ع) را یاد می‌کرد، ناراحتی‌اش زدوده می‌شد، و گرفتاریش از میان می‌رفت؛ ولی چون حسین (ع) را یاد می‌کرد، گریه‌گلویش را می‌گرفت و مبهوت می‌گردید. یک روز عرض کرد:

- ای معبود من! مرا چه می‌شود که چون چهار تن از ایشان را - که درود بر همگی آن‌ها باد - یاد می‌کنم، به یاد آنان از غم‌های خود آرام می‌گیرم؛ ولی چون حسین (ع) را یاد می‌کنم، از چشمم اشک می‌ریزد و ناله‌ام بلند می‌شود؟

پس خدای بلند مرتبه، او را از داستان وی خبر داد. پس فرمود: "کَهِيعَصَّ"، که "کاف" نام "کربلا" است، و "ها"، "هلاک عترت" است، و "یا" "یزید" می‌باشد، که بر او لعنت باد؛ که او بر حسین (ع) ستم می‌کند، و "عین" "عطش او" (یعنی عطش حسین (ع)) است، و صاد "صبر او" است. چون زکریا این مطلب را شنید، نالان و غمگین گشت؛ و تا سه روز از مسجد خود بیرون نیامد؛ و به مردم اجازه نداد تا در آن جا نزدش روند؛ و شروع به گریه کرد، و ناله سرداد. و این عبارت نوحه خوانی اوست:

- ای معبود من، آیا بهترین آفریده‌ی خود را به واسطه‌ی فرزندش دل سوخته خواهی فرمود؟!

- ای معبود من! آیا این مصیبت را بر آستانش فرود می‌آوری؟!
- ایزدا! آیا لباس این مصیبت را بر تن علی و فاطمه (ع) خواهی پوشاند؟!

- ای معبود من! آیا گرفتاری این فاجعه را در محیط زندگانی آن‌ها

ثُمَّ كَانَ يَقُولُ:

إِلَهِي أَرْزُقْنِي وَلَدًا تَقَرُّ بِهِ عَيْنِي عَلَى الْكَبِيرِ، وَ اجْعَلْهُ وَارِثًا
وَصِيًّا، وَ اجْعَلْ مَحَلَّهُ مَحَلَّ الْحُسَيْنِ. فَإِذَا رَزَقْتَنِيهِ فَأُفْتِنِّي بِحُبِّهِ، ثُمَّ
أُفْجِعْنِي بِهِ كَمَا تُفْجِعُ مُحَمَّدًا حَبِيبَكَ بِوَلَدِهِ.

فَرَزَقَهُ اللَّهُ يَحْيَى عليه السلام، وَ فَجَعَهُ بِهِ، وَ كَانَ حَمَلُ يَحْيَى سِتَّةَ أَشْهُرٍ، وَ حَمَلُ
الْحُسَيْنِ عليه السلام كَذَلِكَ وَ لَهُ قِصَّةٌ طَوِيلَةٌ.

(إلى أن قال:) قال سعد:

ثُمَّ قَامَ مَوْلَانَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الْهَادِي عليه السلام إِلَى الصَّلَاةِ مَعَ الْغُلَامِ فَأَنْصَرَفَتْ
عَنْهَا وَ طَلَبْتُ أُمَّرَ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ فَاسْتَقْبَلَنِي بِاِكْيَاءٍ.

فَقُلْتُ: مَا أَبْطَأَكَ وَ أَبْكَاكَ؟

قال: قَدْ فَقَدْتُ الثَّوْبَ الَّذِي سَأَلَنِي مَوْلَايَ إِحْضَارَهُ.

فَقُلْتُ: لَا عَلَيْكَ فَأَخْبِرْهُ. فَدَخَلَ عَلَيْهِ وَ أَنْصَرَفَ مِنْ عِنْدِهِ مُتَبَسِّمًا وَ هُوَ

يُصَلِّي عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ.

فَقُلْتُ: مَا الْخَبْرُ؟

قال: وَجَدْتُ الثَّوْبَ مَبْسُوطًا تَحْتَ قَدَمِي مَوْلَانَا عليه السلام يُصَلِّي عَلَيْهِ.

وارد می‌کنی؟!

سپس هم چنان می‌گفت:

خدایا! به من فرزندی روزی فرما که در پیری چشمم بدو روشن شود، و او را وارث و جانشین من کن، و مقام او را نسبت به من چون مقام حسین علیه السلام قرار ده؛ و هرگاه او را به من دادی، مرا شیفته‌ی دوستی او فرما، و به غم شهادتش گرفتارم کن؛ هم چنان که حبیب محمد - که درود خدا بر او و خاندانش باد - را به غم فرزندش گرفتار می‌کنی.

پس خداوند یحیی علیه السلام را بدو ارزانی فرمود؛ و او را به غم شهادت وی گرفتار کرد. و دوره‌ی حمل یحیی شش ماه بود، و دوره حمل حضرت حسین علیه السلام نیز بسان او بود و برای او داستان طولانی‌ای است ... (تا انتهای حدیث).

سعد گفت:

- سپس مولایم حسن بن علی علیه السلام با آن کودک برای نماز برخاستند و من از خدمت ایشان بازگشتم و در جستجوی احمد بن اسحاق برآمدم؛ وی گریان به پیشواز من آمد.

گفتم: چه چیز تو را معطل کرد و گریان ساخت؟

گفت: من جامه‌ای را که مولایم دستور دادند خدمتشان ببرم، گم کرده‌ام. گفتم: بر تو باکی نیست؛ به آن حضرت اطلاع بده. وی شتابان خدمت آن حضرت رفت و خندان بازگشت در حالی که بر محمد و آل محمد درود می‌فرستاد.

گفتم: چه خبر داری؟

گفت: من آن جامه را زیر پای مولایم دیدم که پهن بود و بر - روی - آن نماز می‌خواند.

قال سعد: فحمدنا الله جل ذكره على ذلك و جعلنا نختلف بعد ذلك إلى منزل مولانا عليه السلام أياماً فلا نرى الغلام بين يديه.

فلما كان يوم الوداع دخلت أنا و أحمد بن إسحاق و كهلان من أرضنا و انتصب أحمد بن إسحاق بين يديه قائماً و قال:

يا ابن رسول الله! قد دنت الرحلة و اشتدت المحنة و نحن نسأل الله أن يصلي على المصطفى جدك و علي المرتضى أبيك و على سيدة النساء أمك و على سيدي شباب أهل الجنة عمك و أبيك و على الأئمة الطاهرين من بعدهما آبائك و أن يصلي عليك و على ولدك و نرغب إلى الله أن يعلي كعبك و يكبت عدوك و لا جعل الله هذا آخر عهدنا من لقاءك.

قال: فلما قال هذه الكلمة استعبر مولانا عليه السلام حتى استهلته دموعه و تقاطرت عبراته؛ ثم قال:

يا ابن إسحاق! لا تكلف في دعائك شططاً؛ فإنك ملاق الله في صدرك هذا. فخر أحمد معشياً عليه فلما أفاق؛ قال: سألتك بالله و بحرمة جدك إلا شرفني بخيرته أجعلها كفناً.

فأدخل مولانا عليه السلام يده تحت البساط فأخرج ثلاثة عشر درهماً؛ فقال: خذها و لا تنفق على نفسك غيرها، فإنك لن تعدم ما سألت و إن الله تبارك و تعالى لا يضيع أجر من أحسن عملاً.

قال سعد: فلما حيرنا بعد منصرفنا من حضرة مولانا عليه السلام من حلوان على

سعد گوید: خدا را بر این پیش آمد سپاس گفتیم و پس از آن روز به بعد تا چند روز به منزل مولای خود رفت و آمد می‌کردیم ولی آن کودک را نزد او ندیدیم. چون تصمیم گرفتیم آن حضرت را وداع کنیم، من و احمد بن اسحاق و دو مرد میان سال از همشهریان مان خدمت آن حضرت رفتیم. احمد بن اسحاق در حضور آن حضرت ایستاد و عرض کرد:

ای فرزند رسول خدا! زمان کوچ کردن ما نزدیک و غم و اندوه ما سخت است. ما از خدا خواستاریم که بر نیایت حضرت مصطفی و پدرت حضرت علی مرتضی و مادرت بانوی زنان و بر دو آقای جوانان بهشت عمویت و پدرت و بر امامان پاکیزه، پدرانت رحمت فرستد و ما برای تو و فرزندت طلب رحمت می‌کنیم و از خداوند خواستاریم که ترا برتری دهد و دشمنت را سرکوب کند و این (بار) را آخرین ملاقات ما با شما قرار ندهد.

چون (احمد بن اسحاق) این سخنان را بیان کرد، مولای ما اشک در دیده‌هایش نمایان شد و دانه‌های اشک بر گونه‌ی مبارکش جاری گشت و بر زمین چکید و فرمود:

ای پسر اسحاق! در دعای خود زیادی مخواه؛ زیرا تو در این سفر خدای را ملاقات خواهی کرد.

احمد از این خبر (به زمین) افتاد و بیهوش شد. چون به هوش آمد، عرض کرد: تو را به خدا و احترام نیایت سوگند می‌دهم که یک پارچه به من لطف فرمایی تا در آن کفن شوم.

مولای ما علیه السلام دست زیر مسند خود کرد و سیزده درهم بیرون آورد و به او داد و فرمود: جز این را هزینه مکن که تو از آن چه خواستی بی بهره نمی‌شوی (و بدان دست می‌یابی) و به درستی که خدای یاداش نیکوکاران را نابود نمی‌کند.

سعد گوید: در بازگشت از حضور مولای خود در سه فرسنگی شهر

ثَلَاثَةَ فَرَايِخَ حُمِّ أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ وَ صَارَتْ عَلَيْهِ عِلَّةٌ صَعْبَةٌ أَيْسَ مِنْ حَيَاتِهِ
فِيهَا فَلَمَّا وَرَدْنَا حُلُوانَ وَ نَزَلْنَا فِي بَعْضِ الْخَنَائِتِ دَعَا أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ بِرَجُلٍ
مِنْ أَهْلِ بَلَدِهِ كَانَ قَاطِنًا بِهَا، ثُمَّ قَالَ: تَفَرَّقُوا عَنِّي هَذِهِ اللَّيْلَةَ وَ أَتْرُكُونِي
وَ حُدِي. فَأَنْصَرَفْنَا عَنْهُ وَ رَجَعَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنَّا إِلَى مَرْقَدِهِ.

قَالَ سَعْدٌ: فَلَمَّا حَانَ أَنْ يَنْكَشِفَ اللَّيْلُ عَنِ الصُّبْحِ أَصَابَنِي فِكْرَةٌ؛ فَفَتَحْتُ
عَيْنِي فَإِذَا أَنَا بِكَافُورِ الْخَادِمِ خَادِمِ مَوْلَانَا أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام وَ هُوَ يَقُولُ: أَحْسَنَ اللَّهُ
بِالْخَيْرِ عَزَاكُمُ وَ جَبَرَ بِالْمَحْبُوبِ رَزِيَّتِكُمْ قَدْ فَرَعْنَا مِنْ غُشْلِ صَاحِبِكُمْ وَ
تَكْفِينِهِ فَقَوْمُوا لِذَفْنِهِ فَإِنَّهُ مِنْ أَكْرَمِكُمْ مَحَلًّا عِنْدَ سَيِّدِكُمْ. ثُمَّ غَابَ عَنَّا
فَاجْتَمَعْنَا عَلَى رَأْسِهِ بِالْبُكَاءِ وَ الْعَوِيلِ حَتَّى قَضَيْنَا حَقَّهُ وَ فَرَعْنَا مِنْ أَمْرِهِ رَحْمَةً

"خلوان" [۳۷] احمد بن اسحاق تب کرد و چون وارد "خلوان" شدیم و در یکی از کاروانسراهای آن فرود آمدیم، احمد بن اسحاق یکی از همشهریان خود را - که در آن جا ساکن بود - به حضور طلبید و سپس (به ما) گفت: امشب از نزد من بیرون روید و مرا تنها بگذارید.

ما از نزد او برگشتیم و هر کدام به آسایشگاه خود رفتیم.

سعد گوید: نزدیک صبح که شد فکری به سرم افتاد و چون چشمم را گشودم "کافور" خادم مولای خود ابا محمد علیه السلام را دیدم که می‌گفت: خدا عزای شما را به نیکی پاداش دهد و مصیبت شما را نسبت به دوستان جبران فرماید؛ ما از غسل و کفن رفیق شما فارغ شدیم. برای دفن او برخیزید؛ زیرا مقام او در نزد آقای شما از همه‌ی شما گرامی‌تر است. سپس از چشم ما غایب شد و ما با گریه و ناله بر بالین او حاضر شدیم و حق او را ادا کردیم و از کار (دفن) او فارغ گشتیم.

انحصار امامت دو برادر

جَمَاعَةٌ عَنِ التَّلْعُكَبْرِيِّ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيٍّ: عَنِ الْأَسَدِيِّ، عَنْ سَعْدِ،
عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ رَحِمَهُ اللهُ عَلَيْهِ أَنَّهُ جَاءَهُ بَعْضُ أَصْحَابِنَا يُعَلِّمُهُ
أَنَّ جَعْفَرَ بْنَ عَلِيٍّ كَتَبَ إِلَيْهِ كِتَابًا يُعَرِّفُهُ فِيهِ نَفْسَهُ وَ يُعَلِّمُهُ أَنَّهُ الْقِيَمُ
بَعْدَ أَبِيهِ وَ أَنَّ عِنْدَهُ مِنْ عِلْمِ الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ وَ غَيْرَ
ذَلِكَ مِنَ الْعُلُومِ كُلِّهَا. قَالَ أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ:

فَلَمَّا قَرَأْتُ الْكِتَابَ كَتَبْتُ إِلَى صَاحِبِ الزَّمَانِ عليه السلام وَ صَيَّرْتُ كِتَابَ جَعْفَرَ فِي
دَرَجِهِ. فَخَرَجَ الْجَوَابُ إِلَيَّ فِي ذَلِكَ:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَتَانِي كِتَابُكَ أَبْقَاكَ اللهُ وَ الْكِتَابُ الَّذِي أَنْفَذْتَهُ
دَرَجَهُ وَ أَحَاطَتْ مَعْرِفَتِي بِجَمِيعِ مَا تَضَمَّنَهُ عَلَى اخْتِلَافِ الْفَاطِمَةِ وَ تَكَرُّرِ
الْخَطَا فِيهِ وَ لَوْ تَدَبَّرْتَهُ لَأَقْفَتَ عَلَى بَعْضِ مَا وَقَفْتُ عَلَيْهِ مِنْهُ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ
الْعَالَمِينَ حَمْدًا لَا شَرِيكَ لَهُ عَلَى إِحْسَانِهِ إِلَيْنَا وَ فَضْلِهِ عَلَيْنَا أَيْ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ

گروهی از تَلْعُكْبَرِي، از احمد فرزند علی، از اسدی، از سعد، از احمد فرزند اسحاق - که خدا او را رحمت کند - نقل کرده‌اند: که همانا یکی از اصحاب ما نزد وی رفت و گفت: که همانا جعفر فرزند علی (= جعفر کذاب) برای او کتابی نوشته، و در آن خود را معرفی کرده و بدو گفته است که وی قیّم بعد از پدرش می‌باشد، و آن چه از دانش حلال و حرام که او بدان نیازمند باشد، نزد وی وجود دارد، و دیگر دانش‌ها تمامی نزد اوست.

احمد فرزند اسحاق گفت :

هنگامی که نوشته را خواندم، نامه‌ای برای صاحب الزّمان عجل الله فرجه نگاشتم و نوشته‌ی جعفر را هم در لای آن نامه نهادم. پس این جواب برایم بیرون آمد:

به نام آن که همه در او شیدایند (آغاز می‌کنم که او) بخشنده‌ی مهربان است؛ نوشته‌ات - که خدا ترا زنده بدارد - به من رسید؛ نیز نوشته‌ای را که در لای آن نهاده بودی (دریافت کردم). به تمام نامربوط نویسی در الفاظ و تکرار اشتباهاتش آگاه گشتم. اگر تو (نیز) آن را بخوانی - به برخی از آن چه من آگاه شدم - تو هم آگاه می‌شوی. ستایش از آن خداوندگار گیتی است، ستایشی که در احسانش به سوی ما و فضلش بر ما انبازی ندارد. خدای عزّ و جلّ از (بیان) حق ابا نمی‌کند مگر که آن را تمام کند و در

لِلْحَقِّ إِلَّا إِتْمَامًا وَلِلْبَاطِلِ إِلَّا زَهُوقًا وَهُوَ شَاهِدٌ عَلَيَّ بِمَا أَذْكَرُهُ؛ وَإِلَيَّ عَلَيْكُمْ بِمَا
 أَقُولُهُ إِذَا اجْتَمَعْنَا لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ وَ يَسْأَلُنَا عَمَّا نَحْنُ فِيهِ نَخْتَلِفُونَ. إِنَّهُ لَمْ يَجْعَلْ
 لِصَاحِبِ الْكِتَابِ عَلَى الْمَكْتُوبِ إِلَيْهِ وَلَا عَلَيْنِكَ وَلَا عَلَى أَحَدٍ مِنَ الْخَلْقِ إِمَامَةً
 مُفْتَرَضَةً وَلَا طَاعَةً وَلَا ذِمَّةً وَ سَابِئِينَ لَكُمْ ذِمَّةً تَكْتَفُونَ بِهَا إِنْ شَاءَ اللَّهُ. يَا هَذَا
 يَرْحَمُكَ اللَّهُ؛ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمْ يَخْلُقِ الْخَلْقَ عَبَثًا وَلَا أَهْمَلَهُمْ سُدَى بَلْ خَلَقَهُمْ
 بِقُدْرَتِهِ وَ جَعَلَ لَهُمْ أَسْمَاعًا وَ أَبْصَارًا وَ قُلُوبًا وَ أَلْبَابًا. ثُمَّ بَعَثَ إِلَيْهِمُ النَّبِيِّينَ عَلَيْهِمُ
 الْمُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ يَأْمُرُونَهُمْ بِطَاعَتِهِ وَ يَنْهَوْنَهُمْ عَنِ مَعْصِيَتِهِ وَ يُعَرِّفُونَهُمْ مَا
 جَهِلُوا مِنْ أَمْرِ خَالِقِهِمْ وَ دِينِهِمْ وَ أَنْزَلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا وَ بَعَثَ إِلَيْهِمْ مَلَائِكَةً يَأْتِينَ
 بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ مَنْ بَعَثَهُمْ إِلَيْهِمْ بِالْفَضْلِ الَّذِي جَعَلَهُ لَهُمْ عَلَيْهِمْ وَ مَا آتَاهُمْ مِنْ
 الدَّلَائِلِ الظَّاهِرَةِ وَ الْبَرَاهِينِ الْبَاهِرَةِ وَ الْآيَاتِ الْغَالِبَةِ.

فَمِنْهُمْ مَنْ جَعَلَ النَّارَ عَلَيْهِ بَرْدًا وَ سَلَامًا وَ اتَّخَذَهُ خَلِيلًا؛

وَ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَهُ تَكْلِيمًا وَ جَعَلَ عَصَاهُ تُعْبَانًا مُبِينًا؛

وَ مِنْهُمْ مَنْ أَحْيَا الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أَبْرَأَ الْأَكْمَةَ وَ الْأَبْرَصَ بِإِذْنِ اللَّهِ؛

وَ مِنْهُمْ مَنْ عَلَّمَهُ مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَ أَوْتَى مِنْ كُلِّ شَيْءٍ. ثُمَّ بَعَثَ مُحَمَّدًا ﷺ

(نابود کردن) باطل (کوتاهی نمی‌کند) مگر که آن را از میان برد. و (خدا) در آن چه بیان می‌کنم، شاهد بر من است؛ و در روزی که در وقوعش شکی نیست، ما را گرد هم می‌آورد و در آن چه می‌گوییم، حاکم بر شماست. (در آن روز) از آن چه در آن اختلاف می‌کردیم، سؤال می‌کند. به درستی خدا که برای نگارنده‌ی این کتاب نسبت به مخاطب نامه‌اش و بر تو و بر هیچ یک از تمامی خلقش نه امامت و نه اطاعت و نه وظیفه‌ای را واجب نکرده است. به زودی برای شما گزیده‌ای را بیان می‌کنم که به خواست خدا بر آن اکتفا کنید.

ای احمد بن اسحاق! خداوند تو را رحمت کند؛ به درستی که خداوند آفریدگان خود را بیهوده ایجاد نکرده و رها و بدون تکلیف و انهداده؛ بلکه به قدرت خود برای ایشان گوش و چشم و دل و عقل قرار داده است. سپس به سوی ایشان پیامبرانی بشارت دهنده و ترساننده فرستاده تا آنان را به فرمانبری از او امر کنند و از نافرمانیش باز دارند و بدان چه از امر خالقشان و دین‌شان نادانند، آشنایشان کنند. برای ایشان کتابی را نازل فرمود و به سوی ایشان فرشتگانی را فرستاد تا میان آنان و امتی بیابند که (آن پیامبران) به فضل و احسان (خدا)، و دلایل آشکار و برهان‌های روشن و نشانه‌های چیره شونده‌ای، که مقدر کرده، بر آن (امت)‌ها برانگیخته شدند.

پس یکی از آن پیامبران کسی است که آتش را برای او سرد و سالم قرار داد و او را خلیل خود گرفت؛
و دیگری کسی است که با وی بی واسطه سخن گفت و عصای او را آشکارا از دهبایی بزرگ کرد؛

و یکی مرده را به اجازه‌ی خدا زنده کرد و جذامی و مبتلای به برص را شفا داد؛ و به دیگری زبان پرندگان را آموخت و تمام موجودات را در

رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ وَتَمَّمَ بِهِ نِعْمَتَهُ وَخَتَمَ بِهِ أَنْبِيَاءَهُ وَأَرْسَلَهُ إِلَى النَّاسِ كَافَّةً وَأَظْهَرَ
 مِنْ صِدْقِهِ مَا أَظْهَرَ وَبَيَّنَ مِنْ آيَاتِهِ وَعَلَامَاتِهِ مَا بَيَّنَّ. ثُمَّ قَبِضَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَمِيداً
 فَقِيداً سَعِيداً وَجَعَلَ الْأَمْرَ بَعْدَهُ إِلَى أَخِيهِ وَابْنِ عَمِّهِ وَوَصِيِّهِ وَوَارِثِهِ عَلِيِّ بْنِ
 أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَام ثُمَّ إِلَى الْأَوْصِيَاءِ مِنْ وُلْدِهِ وَاحِداً وَاحِداً أَحْيَاءِ بِهِمْ دِينَهُ وَأَتَمَّ بِهِمْ
 نُورَهُ وَجَعَلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ إِخْوَانِهِمْ وَبَنِي عَمَّتِهِمْ وَالْأَدْنَيْنِ فَالْأَدْنَيْنِ مِنْ ذَوِي
 أَرْحَامِهِمْ فُرْقَاناً بَيِّناً يُعْرَفُ بِهِ الْحُجَّةُ مِنَ الْمَحْجُوجِ وَالْإِمَامُ مِنَ الْمَأْمُومِ بِأَنْ
 عَصَمَهُمْ مِنَ الذُّنُوبِ وَبَرَّاهُمْ مِنَ الْعُيُوبِ وَطَهَّرَهُمْ مِنَ الدَّنَسِ وَنَزَّهَهُمْ مِنَ
 اللَّبْسِ وَجَعَلَهُمْ خُزَّانَ عِلْمِهِ وَمُسْتَوْدَعَ حِكْمَتِهِ وَمَوْضِعَ سِرِّهِ وَأَيْدَهُمْ
 بِالذَّلَائِلِ وَلَوْ لَا ذَلِكَ لَكَانَ النَّاسُ عَلَى سِوَاءٍ وَلَا دَعَى أَمْرَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ كُلُّ
 أَحَدٍ وَلَمَّا عُرِفَ الْحَقُّ مِنَ الْبَاطِلِ وَلَا الْعَالِمُ مِنَ الْجَاهِلِ وَقَدْ أَدْعَى هَذَا الْمُبْطِلُ
 الْمُفْتَرِي عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ بِمَا أَدْعَاهُ فَلَا أَدْرِي بِأَيِّهِ حَالَةٌ هِيَ لَهُ رَجَاءٌ أَنْ يُتِمَّ
 دَعْوَاهُ. أَيْفِقُهُ فِي دِينِ اللَّهِ؟! فَوَاللَّهِ مَا يَعْرِفُ حَلَالاً مِنْ حَرَامٍ وَلَا يَفْرُقُ بَيْنَ
 خَطَاةٍ وَصَوَابٍ؛ أَمْ يَعْلَمُ؟! فَمَا يَعْلَمُ حَقّاً مِنْ بَاطِلٍ وَلَا مُحْكَمًا مِنْ مُتَشَابِهٍ وَلَا
 يَعْرِفُ حَدَّ الصَّلَاةِ وَوَقْتَهَا؛ أَمْ يَوْرَعُ؟! فَاللَّهُ شَهِيدٌ عَلَى تَرْكِهِ الصَّلَاةَ الْفَرَضَ

فرمان او نهاد.

سپس محمد صلی الله علیه و آله را به عنوان رحمت بر جهانیان برانگیخت و به سبب او نعمت خویش را تمام کرد و به وجود وی سلسله پیامبران را پایان بخشید و او را به سوی مردم فرستاد؛ از راستگویی او آن چه لازم بود، آشکار کرد و از آیات و نشانه‌های (نبوت) او آن چه لازم بود، نمایان ساخت.

سپس جان شریفش را به نیکویی و فقید و سعادتمند باز ستاند و امر ولایت و سرپرستی خلق را پس از او بر عهده‌ی برادر و پسر عم و جانشین وی علی بن ابی طالب نهاد و پس از علی (آن را) یکی پس از دیگری به عهده‌ی جانشینان از فرزندان او گذاشت و بدیشان دینش را زنده کرد و نور خود را به وجود ایشان کامل ساخت. میان ایشان و برادرانشان و پسر عموهایشان و نزدیکانشان و نزدیکانشان امتیاز روشنی قرار داد تا به سبب آن حجّت از غیر حجّت و امام از غیر امام شناخته شود، بدان سان که ایشان را از گناه معصوم داشت و از عیب و نقص مبرا کرد و از پلیدی‌ها پاک فرمود و از لغزش‌ها منزّه داشت و ایشان را گنجینه‌دار علم خود و امانت‌دار حکمت خویش و جایگاه‌رازهای خود قرار داد و ایشان را به دلایل و معجزات خویش تقویت فرمود. اگر این‌ها را بدان‌ها نمی‌داد هر آینه با دیگر مردمان یکسان می‌نمودند و هر کسی مقام ولایت الاهی را ادّعا می‌کرد و حق از باطل و دانا از نادان شناخته نمی‌شد. به تحقیق این نابودکننده‌ی حق و دروغ‌زنده‌ی بر خدا! دروغی را ادّعا کرده است و نمی‌داند به چه حالتی امید دارد این ادّعای خود را ثابت کند؟! آیا به فقه و دانشی در دین خدا (می‌خواهد آن را ثابت کند) که به خدا سوگند او حلال را از حرام تشخیص نمی‌دهد و میان خطا و صواب فرقی نمی‌گذارد.

أَرْبَعِينَ يَوْمًا يَزْعُمُ ذَلِكَ لِطَلَبِ الشَّعْوَذَةِ وَ لَعَلَّ خَبْرَهُ قَدْ تَأَدَّى إِلَيْكُمْ وَ
هَاتِيكَ ظُرُوفَ مُسْكِرِهِ مَنْصُوبَةً وَ آثَارُ عِصْيَانِهِ لِهَيْبَةِ عَزِّ وَ جَلِّ مَشْهُورَةٌ قَائِمَةٌ.

أَمْ بَيِّنَةٌ؟! فَلْيَأْتِ بِهَا.

أَمْ بِحُجَّةٍ؟! فَلْيَقِمْهَا.

أَمْ بِدَلَالَةٍ؟! فَلْيَذْكَرْهَا.

قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِي كِتَابِهِ: ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * حَمَّ تَنْزِيلِ الْكِتَابِ
مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ * مَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَ
أَجَلٍ مُّسَمًّى وَ الَّذِينَ كَفَرُوا عَمَّا أَنْذَرُوا مُعْرِضُونَ * قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ
دُونِ اللَّهِ أُرُونِي مَا ذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَاوَاتِ انْتُونِي
بِكِتَابٍ مِنْ قَبْلِ هَذَا أَوْ آثَارَةٍ مِنْ عِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ * وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ
يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ هُمْ عَنْ دُعَائِهِمْ
غَافِلُونَ * وَ إِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً وَ كَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ﴾ (١)

فَالْتَمِسْ تَوَلَّى اللَّهُ تَوْفِيقَكَ مِنْ هَذَا الظَّالِمِ مَا ذَكَرْتُ لَكَ وَ أَمْتَحِنُهُ وَ سَلُهُ عَنْ آيَةٍ

آیا به علم و دانش این ادعا را دارد یا این که حق از باطل و محکم از متشابه را تشخیص نمی‌دهد و حدّ نماز و وقت آن را نمی‌داند.

آیا به خویشتن‌داری و پارسایی و پرهیزگاری می‌خواهد بر این مسند تکیه زند و خدا شاهد و گواه است که چهل روز نماز واجب خود را ترک کرد و خیال می‌کرد با این چله نشینی شعبده باز شود و علم سحر به دست آورد!

و شاید خبر او به شما رسیده باشد و خُم‌های شرابی را که کار گذاشته و آثار سرکشی و معصیت او نسبت به خدای عزّ و جلّ مشهود و قطعی است.

آیا به آیه و نشانه‌ای این ادعا را دارد؟ پس آن را بیاورد.

آیا به حجّت و دلیلی این سخن را می‌گویید؟ پس آن را اقامه کند.

و آیا دلالتی (را بر خود شایسته می‌داند) پس آن را یاد آور شود.

خدای عزّ و جلّ در کتاب خود می‌فرماید:

﴿ به نام خداوند رحمت‌گر مهربان * حا، میم * فرو فرستادن این کتاب از جانب خدای ارجمند حکیم است * (ما) آسمان‌ها و زمین و آن چه را که میان آن دو است جز به حق و (تا) زمانی معین نیافریدیم؛ و کسانی که کافر شده‌اند، از آن چه هشدار داده شده‌اند، روی‌گردانند. * بگو به من خبر دهید آن چه را به جای خدا فرامی‌خوانید به من نشان دهید که چه چیزی از زمین (را) آفریده یا (مگر) آنان را در (کار) آسمان‌ها مشارکتی است؟ اگر راست می‌گویید کتابی پیش از این (قرآن) یا بازمانده‌ای از دانش نزد من آورید. * و کیست گمراه‌تر از آن کس که به جای خدا کسی را می‌خواند که تا روز بازپسین او را پاسخ نمی‌دهد و آن‌ها از دعایشان بی‌خبرند؟ * و چون مردم محشور گردند، دشمنان آنان باشند و به عبادتشان انکار ورزند.﴾

پس تو - که خداوند توفیقت دهد - از این ستمکار آن چه را برای تو ذکر

مِنْ كِتَابِ اللَّهِ يَفْسِّرُهَا أَوْ صَلَاةٍ فَرِيضَةٍ يُبَيِّنُ حُدُودَهَا وَمَا يَجِبُ فِيهَا لِتَعْلَمَ
حَالَهُ وَ مِقْدَارَهُ وَ يَظْهَرُ لَكَ عَوَارِئُهُ وَ نُقْصَانُهُ وَ اللَّهُ حَسِيبُهُ حَفِظَ اللَّهُ الْحَقَّ
عَلَى أَهْلِهِ وَ أَقْرَدَهُ فِي مُسْتَقَرِّهِ.

وَ قَدْ أَبِي اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ يَكُونَ الْإِمَامَةَ فِي أَخَوَيْنِ بَعْدَ الْحَسَنِ وَ
الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَ إِذَا أَدِنَ اللَّهُ لَنَا فِي الْقَوْلِ ظَهَرَ الْحَقُّ وَ أَضْمَحَلَّ الْبَاطِلُ وَ
أَنْحَسَرَ عَنْكُمْ وَ إِلَى اللَّهِ أَرْغَبُ فِي الْكِفَايَةِ وَ جَمِيلِ الصَّنْعِ وَ الْوَلَايَةِ وَ حَسْبُنَا
اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ. [٣٨]

کردم از حجّت و دلیل بطلب و او را امتحان کن و بیازمای و آیه‌ای از کتاب خدا را از او پیرس تا تفسیر کند یا حدود نماز واجب را بیان کند و آن چه برای فراگرفتن حال و مفدار نماز واجب می‌شود، (باز گوید). (اگر چنین کنی) به درستی بی سوادی و کاستی او بر تو آشکار می‌شود و خدا حساب‌کش از اوست. خدا حق را برای اهلش حفظ فرموده، و آن را در جایگاهش قرار داده است.

و به تحقیق خدای عزّ و جلّ خودداری فرموده که پس از امام حسن و امام حسین علیهما السلام امامت را در دو برادر قرار دهد. و هرگاه خدا در سخن گفتن به ما اجازه فرماید، حق آشکار می‌شود؛ و باطل و کژی در هم می‌شکند؛ و (حق) بر شما آشکار می‌گردد. در کفایت کارها، و زیبایی آفرینش و ولایت، به خدا رغبت دارم که خدا ما را بس است و چه نیکو و کیلی است. و درود خدا بر محمد و خاندان محمد باد.

حکمت شہادت

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الطَّائِقَانِيُّ، قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ الشَّيْخِ
أَبِي الْقَاسِمِ الْحُسَيْنِ بْنِ رُوحٍ قَدَّسَ اللَّهُ رُوحَهُ مَعَ جَمَاعَةٍ فِيهِمْ عَلِيُّ
أَبْنُ عِيْسَى الْقَضْرِيُّ فَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ فَقَالَ لَهُ:

أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْ شَيْءٍ. فَقَالَ لَهُ: سَلْ عَمَّا بَدَأَ لَكَ. فَقَالَ الرَّجُلُ: أَخْبِرْنِي

عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام أَهُوَ وَلِيُّ اللَّهِ؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: أَخْبِرْنِي عَنْ قَاتِلِهِ أَهُوَ
عَدُوُّ اللَّهِ؟ قَالَ: نَعَمْ.

قَالَ الرَّجُلُ: فَهَلْ يَجُوزُ أَنْ يُسَلِّطَ اللَّهُ عَدُوَّهُ عَلَى وَلِيِّهِ؟ فَقَالَ لَهُ أَبُو الْقَاسِمِ

قَدَّسَ اللَّهُ رُوحَهُ: إِفْهَمْ عَنِّي مَا أَقُولُ لَكَ. اِعْلَمْ:

أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَا يُخَاطِبُ النَّاسَ بِشَهَادَةِ الْعِيَانِ وَلَا يُشَافِيهِمْ بِالْكَلَامِ

وَلَكِنَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بَعَثَ إِلَيْهِمْ رَسُولًا مِنْ أَجْنَابِهِمْ وَأَصْنَافِهِمْ بَشَرًا مِثْلَهُمْ.

فَلَوْ بَعَثَ إِلَيْهِمْ رَسُولًا مِنْ غَيْرِ صِنْفِهِمْ وَصُورِهِمْ لَنَفَرُوا عَنْهُمْ وَ لَمْ يَقْبَلُوا

مِنْهُمْ. فَلَمَّا جَاؤُوهُمْ وَكَانُوا مِنْ جِنْسِهِمْ يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَ يَمِشُونَ فِي الْأَسْوَاقِ.

محمد فرزند ابراهیم فرزند اسحاق طالقانی ما را خبر داد؛ و گفت: من با جمعی که علی فرزند عیسای قصری نیز در میان ایشان بود، در خدمت شیخ ابو القاسم حسین بن روح - که خداوند روحش را پاکیزه گرداند - بودیم. مردی بدو رو کرد و گفت:

می خواهم از شما چیزی پرسم. فرمود: هر چه می خواهی، پرس. آن مرد گفت: به من بگو آیا حسین بن علی (علیه السلام) ولی خدا بود؟ گفت: آری. آن مرد گفت: آیا قاتل حسین بن علی (علیه السلام) دشمن خدا بود؟ گفت: آری. آن مرد گفت: آیا رواست که خدای بزرگ و بلند مرتبه دشمن خود را بر دوست خود چیره گرداند؟

ابو القاسم حسین بن روح (نوبختی) بدو گفت: آن چه را به تو می گویم، بفهم! بدان که:

خدای بزرگ و بلند مرتبه مردم را به طور دیدار با چشمان طرف خطاب خود قرار نمی دهد؛ و رو در روی با ایشان سخن نمی گوید. ولی (خدای) که جلالت و بزرگی اش بلند مرتبه است؛ رسولانی از جنس خود بشر و در آفرینش بسان خودشان را به سویشان برانگیخت، که مانند آنها بودند. اگر رسولانی از غیر بشر و غیر همتایشان می فرستاد، (مردم) از ایشان می گریختند و از آنها (چیزی را) نمی پذیرفتند. چون فرستادگان خدا نزد ایشان آمدند، در حالی که از جنس خودشان بودند، و غذا می خوردند، و در بازارها می گردیدند، باز هم گفتند: شما بسان ما بشرید و از شما نمی پذیریم

قَالُوا لَهُمْ: أَنْتُمْ مِثْلُنَا فَلَا تَقْبَلُ مِنْكُمْ حَتَّى تَأْتُونَا بِشَيْءٍ نَعْجِزُ أَنْ نَأْتِيَ بِمِثْلِهِ،
فَنَعْلَمَ أَنَّكُمْ مَخْصُوصُونَ دُونَنَا بِمَا لَا تَقْدِرُ عَلَيْهِ. فَجَعَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُمْ
الْمُعْجِزَاتِ الَّتِي يَعْجِزُ الْخَلْقُ عَنْهَا.

فَمِنْهُمْ مَنْ جَاءَ بِالطُّوفَانِ بَعْدَ الْإِنذَارِ وَالْإِعْذَارِ فَفَرِقَ جَمِيعُ مَنْ طَغَى وَ
تَمَرَّدَ.

وَ مِنْهُمْ مَنْ أُلْقِيَ فِي النَّارِ فَكَانَتْ عَلَيْهِ بَرْدًا وَسَلَامًا.
وَ مِنْهُمْ مَنْ أَخْرَجَ مِنَ الْحَجَرِ الصَّلْدِ نَاقَةً وَ أَجْرَى فِي ضَرْعِهَا لَبَنًا.
وَ مِنْهُمْ مَنْ فُلِقَ لَهُ الْبَحْرُ وَ فُجِّرَ لَهُ مِنَ الْحَجَرِ الْعُيُونُ وَ جُعِلَ لَهُ الْعَصَا
الْيَابِسَةُ تُعْبَانًا فَتَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ.

وَ مِنْهُمْ مَنْ أَبْرَأَ الْأَكْمَةَ وَ الْأَبْرَصَ وَ أَحْيَا الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ
أَنْبَأَهُمْ بِمَا يَأْكُلُونَ وَ مَا يَدْخِرُونَ فِي بُيُوتِهِمْ.
وَ مِنْهُمْ مَنْ أَنْشَقَ لَهُ الْقَمَرُ وَ كَلَّمَهُ الْبَهَائِمُ مِثْلُ الْبَعِيرِ وَ الذَّبَّابِ وَ غَيْرِ
ذَلِكَ.

فَلَمَّا أَتَوْا بِمِثْلِ هَذِهِ الْمُعْجِزَاتِ وَ عَجَزَ الْخَلْقُ مِنْ أُمَّهِمْ عَنْ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِهِ
كَانَ مِنْ تَقْدِيرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ لُطْفِهِ بِعِبَادِهِ وَ حِكْمَتِهِ أَنْ جَعَلَ أَنْبِيَاءَهُ مَعَ هَذِهِ
الْمُعْجِزَاتِ فِي حَالِ غَالِبِينَ وَ فِي أُخْرَى مَغْلُوبِينَ وَ فِي حَالِ قَاهِرِينَ وَ فِي حَالِ

تا این که معجزه‌ای بیاورید، که ما از آوردن آن ناتوان باشیم، و بدانیم که شما از میان ما به رسالت خدا اختصاص دارید؛ زیرا کاری انجام می‌دهید که ما از آن ناتوانیم. خدای برای آن‌ها معجزاتی قرار داد که بشر از (آوردن) آن‌ها ناتوان بود.

یکی از ایشان پس از تبلیغ و دعوت (به خدا) طوفان را آورد، و همه‌ی طغیانگران و سرکشان و سرباز زندگان غرق شدند.
و یک تنشان در آتش انداخته شد، و آتش (برایش) سرد و سلامت گردید.

و یک تنشان از میان سنگ خارا، ماده شتری بیرون آورد، و از پستانش شیر جاری ساخت.

و یک تن از ایشان دریا برایش شکافته شد و از (میان) سنگ، چشمه‌ها برای او روان گردید، و عصای خشک برایش ازدهایی شد، که افسون آن‌ها را بلعید.

و یک تنشان کور و مبتلای به پستی را بهبود بخشید؛ و به اجازه‌ی خدا مرده را زنده کرد؛ و بدان چه می‌خوردند و در خانه‌های خویش می‌اندوختند، بدیشان خبر می‌داد.

و یک تن از ایشان برایش ماه بشکافت، و چهارپایانی چون شتر و گرگ و ... با او سخن گفتند.

چون (پیامبران) کارهایی انجام دادند که تمام مردمان امتشان از آوردن بسان آن ناتوان بودند، تقدیر خدای عزّ و جلّ و لطف او به بندگانش و حکمت وی چنین بود که: پیغمبران خویش را با این قدرت و معجزاتی که دارند، گاهی چیره و غالب قرار دهد، گاهی شکست خورده و مغلوب؛ گاهی قاهر باشند، و گاهی مقهور. اگر خدای آن‌ها را در همه حال غالب و چیره قرار می‌داد، و آن‌ها (هیچ) گرفتاری نمی‌داشتند و (خدا ایشان را)

مَقْهُورِينَ. وَ لَوْ جَعَلَهُمْ عَزَّ وَ جَلَّ فِي جَمِيعِ أَحْوَالِهِمْ غَالِبِينَ وَ قَاهِرِينَ وَ لَمْ يَبْتَلِهِمْ وَ لَمْ يَمْتَحِنَهُمْ لَأَتَّخَذَهُمُ النَّاسُ آلِهَةً مِنْ دُونِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ. وَ لَمَّا عُرِفَ فَضْلُ صَبْرِهِمْ عَلَى الْبَلَاءِ وَ الْمِحْنِ وَ الْإِخْتِبَارِ. وَ لَكِنَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ جَعَلَ أَحْوَالَهُمْ فِي ذَلِكَ كَأَحْوَالِ غَيْرِهِمْ لِيَكُونُوا فِي حَالِ الْمُحَنَّةِ وَ الْبُلُوَى صَابِرِينَ وَ فِي حَالِ الْعَافِيَةِ وَ الظُّهُورِ عَلَى الْأَعْدَاءِ شَاكِرِينَ وَ يَكُونُوا فِي جَمِيعِ أَحْوَالِهِمْ مُتَوَاضِعِينَ غَيْرَ شَاخِحِينَ وَ لَا مُتَجَبِّرِينَ وَ لِيَعْلَمَ الْعِبَادُ أَنَّ لَهُمْ عليه السلام إلهاً هُوَ خَالِقُهُمْ وَ مُدَبِّرُهُمْ؛ فَيَعْبُدُوهُ وَ يُطِيعُوا رُسُلَهُ وَ تَكُونَ حُجَّةُ اللَّهِ تَعَالَى ثَابِتَةً عَلَى مَنْ تَجَاوَزَ الْحَدَّ فِيهِمْ وَ أَدَّعَى لَهُمُ الرُّبُوبِيَّةَ؛ أَوْ عَانَدَ وَ خَالَفَ وَ عَصَى وَ جَحَدَ بِمَا آتَتْ بِهِ الْأَنْبِيَاءُ وَ الرُّسُلُ ﴿وَ لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيْتِنَا وَ يُخَيَّبَ مَنْ حَيَّ عَن بَيْتِنَا﴾.

(الانفال (٨) : ٤٢)

قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ: فَعُدْتُ إِلَى الشَّيْخِ أَبِي الْقَاسِمِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ رُوحٍ قَدَّسَ اللَّهُ رُوحَهُ مِنَ الْعَدُوِّ وَ أَنَا أَقُولُ فِي نَفْسِي: أَتَرَاهُ ذَكَرَ مَا ذَكَرْنَا يَوْمَ أَمْسٍ مِنْ عِنْدِ نَفْسِهِ؟ فَابْتَدَأَنِي فَقَالَ لِي: يَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ! لِأَنَّ آخِرَ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخَطَفَنِي الطَّيْرُ أَوْ تَهْوِي بِي الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَقُولَ فِي دِينِ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرَهُ بِرَأْيِي وَ مِنْ عِنْدِ نَفْسِي. بَلْ ذَلِكَ عَنِ الْأَصْلِ وَ مَسْمُوعٌ عَنِ الْحُجَّةِ صَلَّواتُ اللَّهِ عَلَيْهِ. [٣٩]

نمی‌آزمود، مردم آنان را معبودهایی جز خدا قرار می‌دادند؛ و فضیلت صبر ایشان بر بلا و محنت و امتحان (نیز) شناخته نمی‌شد. ولی خدای عز و جل احوال آن‌ها را در این زمینه چون دیگران قرار داد، تا در محنت و گرفتاری شکیبایی ورزند؛ و در عافیت و چیرگی بر دشمن، شکر کنند؛ و در هر حال فروتن باشند؛ و گردن فرازی نکنند و تکبر نورزند؛ و مردم بدانند که ایشان نیز معبودی دارند که او آفریننده و مدبرشان است؛ (تا مردم) خدا را پرستند، و از فرستادگان حضرتش فرمان برند، و حجت خدا بر کسانی ثابت گردد که نسبت بدیشان از حدّ (بندگی) تجاوز می‌کنند. (نیز) بر کسانی که ادعای خداوندگاری ایشان را دارند، و یا (از فرمان ایشان) سر بر می‌تابند و یا مخالفت می‌ورزند، و عصیانگری می‌کنند، و منکر دستوراتی می‌شوند که فرستادگان و پیامبران (خدا) آورده‌اند، حجت خدا بر آنان تمام شود. ﴿تا کسی که [باید] هلاک شود، با دلیلی روشن هلاک گردد، و کسی که [باید] زنده شود با دلیلی واضح زنده شود﴾.

محمد فرزند ابراهیم فرزند اسحاق گفت: فردا (ای آن روز) خدمت شیخ ابو القاسم حسین بن روح رسیدم و با خود می‌گفتم: آیا آن چه دیروز برای ما بیان کرد از جانب خود می‌گفت؟! وی به من رو کرد و فرمود:

ای محمد بن ابراهیم! اگر از آسمان پرتاب شوم، و پرنندگان مرا بر بایند، و باد مرا در درّه‌ی عمیقی بیفکند، برای من دوست داشتنی‌تر از این است که در دین خدا به نظر خود یا از پیش خود چیزی بگویم. بلکه این گفتار من (برگرفته) از اصل است، و از حضرت حجّت - که درود خدا بر او باد - شنیده شده است.

شرافت تربت

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ دَاوُدَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ، قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى الْفَقِيهِ عليه السلام أَسْأَلُهُ: ... فَأَجَابَ وَ قَرَأْتُ التَّوْقِيعَ وَ مِنْهُ نَسَخْتُ:

... وَ سَأَلَ عَنْ طِينِ الْقَبْرِ يُوَضَعُ مَعَ الْمَيِّتِ فِي قَبْرِهِ هَلْ يَجُوزُ ذَلِكَ أَمْ لَا؟
فَأَجَابَ عليه السلام:

يُوضَعُ مَعَ الْمَيِّتِ فِي قَبْرِهِ وَ يُخْلَطُ بِحَنُوطِهِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ.
وَ سَأَلَ فَقَالَ: رُوِيَ لَنَا عَنِ الصَّادِقِ عليه السلام أَنَّهُ كَتَبَ عَلَى إِزَارِ إِسْمَاعِيلَ ابْنِهِ:
«إِسْمَاعِيلُ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ.» فَهَلْ يَجُوزُ لَنَا أَنْ نَكْتُبَ مِثْلَ ذَلِكَ بِطِينِ الْقَبْرِ أَمْ غَيْرِهِ؟ فَأَجَابَ عليه السلام:

يَجُوزُ ذَلِكَ.

وَ سَأَلَ: هَلْ يَجُوزُ أَنْ يُسَبَّحَ الرَّجُلُ بِطِينِ الْقَبْرِ وَ هَلْ فِيهِ فَضْلٌ؟

فَأَجَابَ عليه السلام:

محمد فرزند حسن به سندش از احمد فرزند داوود، از پدرش، از محمد فرزند عبد الله فرزند جعفر حمیری (نقل کرد. وی) گفت: به دانا علیه السلام (= حضرت بقیة الله) نوشتم و از حضرتش پرسیدم: ... پس پاسخ فرمود و من توقیع را خواندم و از روی آن نسخه برداری کردم:

و (سائل) از خاک تربت قبر مطهر (حضرت ابا عبد الله علیه السلام) پرسید: اگر آن (خاک) را همراه مرده در قبرش قرار دهند، این کار مجاز است یا خیر؟ پس آن حضرت علیه السلام پاسخ فرمود: با مرده در قبرش قرار داده شود و با حنوط (= سدر و کافور) وی مخلوط گردد؛ اگر خدا بخواهد. و باز پرسید و گفت: از حضرت صادق علیه السلام برای ما روایت شده است که ایشان بر کفن زیرین فرزندش نوشت: «همانا اسماعیل شهادت می دهد که معبودی جز الله وجود ندارد.»

آیا مجاز است که ما آن (عبارت) را با خاک تربت قبر (سید الشهداء علیه السلام) یا غیر آن بنویسیم؟

آن حضرت علیه السلام پاسخ فرمود:
آری این کار مجاز است.

و باز پرسید: آیا بر مرد مجاز است که با (تسبیح) از خاک قبر (امام حسین علیه السلام) تسبیح بفرستد، و آیا این کار ثواب و فضیلت دارد؟
آن حضرت علیه السلام پاسخ فرمود:

يُسَبِّحُ بِهِ فَمَا مِنْ شَيْءٍ مِنَ التَّسْبِيحِ أَفْضَلَ مِنْهُ وَ مِنْ فَضْلِهِ أَنَّ الرَّجُلَ
يَتَسَى التَّسْبِيحَ وَ يُدِيرُ الشُّبْحَةَ فَيُكْتَبُ لَهُ التَّسْبِيحُ.

وَ سَأَلَ عَنِ السَّجْدَةِ عَلَى لَوْحٍ مِنْ طِينِ الْقَبْرِ وَ هَلْ فِيهِ فَضْلٌ؟

فَأَجَابَ عليه السلام:

يَجُوزُ ذَلِكَ وَ فِيهِ الْفَضْلُ. [٤٠]

مجاز است فرد با آن تسبیح بفرستد و هیچ تسبیحی برتر از آن نیست. از جمله فضیلت این گونه تسبیح‌ها آن است که: اگر ذکر گفتن را فراموش کند، و تنها تسبیح را بگرداند، برایش (ثواب) ذکر سبحان الله نوشته می‌شود.

و از (حکم) سجده بر مهر از تربت قبر (سید الشهداء علیه السلام) پرسید و آیا در این کار فضیلت و ثوابی وجود دارد؟
آن حضرت علیه السلام پاسخ فرمود:

این کار جایز است، و در این عمل فضیلت و برتری وجود دارد.

شفا با تربت

الشيخ إبراهيم الكفعمي في كتاب "البلد الأمين" عن المهدي صلى الله عليه
وسلم:

من كتب هذا الدعاء في إناءٍ جديدٍ بتربة الحسين عليه السلام وغسله وشربه
شفي من عليلته:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، بِسْمِ اللَّهِ دَوَاءٌ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ شِفَاءٌ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ
كِفَاءٌ، هُوَ الشَّافِي شِفَاءً، وَ هُوَ الْكَافِي كِفَاءً، أَذْهَبُ الْبَأْسَ بِرَبِّ النَّاسِ شِفَاءً لَا
يُغَادِرُهُ سَقَمٌ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ النَّجَبَاءِ.

و رأيت بخط السيد زين الدين علي بن الحسين الحسيني رحمه الله: إن هذا
الدعاء تعلمه رجل كان مجاوراً بالحائر على مشرفه السلام عن المهدي سلام
الله عليه في منامه، وكان به علة فشكاها إلى القائم عجل الله فرجه، فأمره
بكتابته وغسله وشربه، ففعل ذلك فبرأ في الحال. (٤١١)

شیخ ابراهیم کفعمی در کتاب «البلد الامین» گفته است :

از حضرت مهدی صلی الله علیه و سلم روایت شده :

هر کس این دعا را در ظرف تازه‌ای با تربت حسین علیه السلام بنویسد و آن را بشوید و بنوشد، از مرض خود شفا می‌یابد .

به نام آن که همه در او شیدایند (آغاز می‌کنم که او) بخشنده‌ی مهربان است. به نام آن که همه در او شیدایند، (که آن) دوا است. و ستایش برای آن که همه در او شیدایند، (که آن) شفا و راحتی است. و نیست معبودی جز آن که همه در او شیدایند، (و او) کفایت کننده است، او برای بهبود و درمان شفا دهنده است، و او برای بسنده داشتن کفایت کننده است، سختی (بیماری) را به خداوندگار مردمان شفا بخش، که مریضی به سبب او زیان نرساند؛ و درود خدا بر محمد و خاندان نجیب او باد.

و به خط سید زین الدین علی بن حسین حسینی دیدم این دعا را به مردی (نسبت داده است) که در حائر (= کربلا) - که بر مشرف آن جا سلام باد - مجاور بوده (و از) مهدی سلام الله علیه (نقل کرده که آن حضرت این دعا را) در خواب بدو پیاموخت؛ زیرا به مرضی مبتلا بود. وی به خاطر مریضی خویش به حضرت قائم - که خدا فرجش را بزودی برساند - شکایت برد. آن حضرت او را به نوشتن این دعا (بر ظرفی) و شستن آن و آشامیدنش فرمان داد. (وی) این کار را انجام داد و از آن مرض شفا یافت.

نماز زیارت

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ دَاوُدَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ، قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى الْفَقِيهِ عليه السلام أَسْأَلُهُ: ... فَأَجَابَ وَ قَرَأْتُ التَّوْقِيعَ وَ مِنْهُ نَسَخْتُ:

... وَ سَأَلَ عَنِ الرَّجُلِ يَزُورُ قُبُورَ الْأَئِمَّةِ عليهم السلام: هَلْ يَجُوزُ أَنْ يَسْجُدَ عَلَى الْقَبْرِ أَمْ لَا؟ وَ هَلْ يَجُوزُ لِمَنْ صَلَّى عِنْدَ بَعْضِ قُبُورِهِمْ عليهم السلام أَنْ يَقُومَ وَرَاءَ الْقَبْرِ وَ يَجْعَلَ الْقَبْرَ قِبْلَةً، أَمْ يَقُومُ عِنْدَ رَأْسِهِ، أَوْ رِجْلَيْهِ؟ وَ هَلْ يَجُوزُ أَنْ يَتَقَدَّمَ الْقَبْرَ وَ يُصَلِّيَ وَ يَجْعَلَ الْقَبْرَ خَلْفَهُ أَمْ لَا؟ فَأَجَابَ عليه السلام:

أَمَّا السُّجُودُ عَلَى الْقَبْرِ فَلَا يَجُوزُ فِي نَافِلَةٍ وَ لَا فَرِيضَةٍ وَ لَا زِيَارَةٍ وَ الَّذِي عَلَيْهِ الْعَمَلُ أَنْ يَضَعَ خَدَّهُ الْأَيْمَنَ عَلَى الْقَبْرِ؛ وَ أَمَّا الصَّلَاةُ فَإِنَّهَا خَلْفَهُ وَ يَجْعَلُ الْقَبْرَ أَمَامَهُ وَ لَا يَجُوزُ أَنْ يُصَلِّيَ بَيْنَ يَدَيْهِ وَ لَا عَنْ يَمِينِهِ وَ لَا عَنْ يَسَارِهِ لِأَنَّ الْإِمَامَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا يُتَقَدَّمُ عَلَيْهِ وَ لَا يُسَاوِي. [١٤٢]

محمد فرزند حسن به سند خود از احمد فرزند داوود، از پدرش، از محمد فرزند عبد الله فرزند جعفر حمیری (نقل می‌کند که وی) گفت: به دانا علیه السلام (= حضرت بقیة الله) نوشتم و از او پرسیدم: ... پس پاسخ فرمود و من توفیق را خواندم و از روی آن نسخه برداری کردم:

و (سائل) از مردی سؤال کرد که قبور ائمه علیهم السلام را زیارت می‌کند؛ آیا مجاز است بر قبر سجده کند یا خیر؟ و آیا مجاز است کسی که در نزد یکی از قبور آنان علیهم السلام نماز می‌خواند، در پشت قبر قرار بگیرد، و قبر را (میان خود) و قبله قرار دهد؟ یا در بالای سر مبارک یا پایین پای قرار گیرد؟ و آیا مجاز است که فرد از قبر پیشی گیرد و نماز بخواند، در حالی که قبر مطهر در پشت سرش باشد یا خیر؟

آن حضرت علیه السلام پاسخ فرمود:

اما سجده بر قبر، نه در نماز نافله، و نه در نماز واجب، و نه در نماز زیارت جایز نیست؛ و کسی که بخواهد این کار را انجام دهد، باید گونه‌ی راست خویش را بر قبر بنهد. اما نماز باید در پشت سر (امام) باشد، در حالی که قبر در جلو او قرار گیرد؛ و جایز نیست که در پیش روی مبارک یا در طرف راست و یا در طرف چپ آن امام نماز گزارد؛ زیرا از امام علیه السلام نباید پیشی جست و مساوی او هم نباید قرار گرفت.

شرافت زیارت

در ماه رجب سال گذشته - که مشغول نگارش رساله‌ی "الجنة المأوی" (۱) بودم - برای زیارت مبعث عازم نجف شدم؛ در کاظمین خدمت سید محمد فرزند احمد فرزند حیدر کاظمینی - که خداوند او را تأیید کند - رسیدم و جدّ او سید حیدر، از شاگردان استاد اعظم شیخ مرتضای انصاری و صاحب کتاب‌هایی در اصول و فقه و ... بود. سید محمد از علمای بسیار پروا پیشه‌ی آن شهر بود که در صحن و حرم شریف کاظمین نماز جماعت را اقامه می‌کرد و برای زوّار و ساکنان آن شهر پناه بود. از ایشان پرسیدم: آیا داستان صحیحی در باب دیدار امام زمان خود دیده یا شنیده است؟ او این داستان را نقل کرد و من نیز قبلاً آن را شنیده بودم؛ ولی اصل و سند آن را ننوشته بودم. از وی درخواست کردم آن (داستان) را به خط خود (برایم) بنویسد. او فرمود: مدّتی (قبل) آن را شنیده‌ام و می‌ترسم در آن کم و زیادی صورت گیرد و باید وی را ملاقات کنم و از خودش بپرسم؛ ولی ملاقات او دشوار است؛ زیرا بعد از زمان وقوع آن داستان انس وی با مردم کم شده. وی در بغداد ساکن است و چون به زیارت کاظمین می‌آید، جایی نمی‌رود و تنها به زیارت بسنده می‌کند و برمی‌گردد. گاه می‌شود که در سال یک یا دو نوبت عبوری

ملاقات می‌شود. به علاوه بنای وی بر کتمان داستان است، مگر برای برخی خواص که از نشر و پخش آن داستان از سوی ایشان در امان باشد؛ چون از تمسخر مخالفان ولادت و غیبت حضرت مهدی علیه السلام می‌هراسد و نیز می‌ترسد مردم عوام او را به فخر فروشی و خودستایی و خویشتن‌داری نسبت دهند.

بدیشان گفتم: تا مراجعت حقیر از نجف، استدعا دارم هر طور شده او را ببینید و قصه را از خودش پرسید که من بدان داستان احتیاج زیادی دارم و وقت هم تنگ است.

پس از جدایی من از ایشان به اندازه‌ی دو یا سه ساعت فاصله ایشان به سوی من آمد و گفت:

از قضایای شگفت این است چون به منزل رفتم بدون فاصله کسی آمد و گفت: جنازه‌ای از بغداد آورده‌اند و در صحن گذاشته‌اند و منتظرند که بر آن نماز بگذارند. چون به صحن رفتم و بر آن نماز جنازه خواندم، دیدم آن حاجی مزبور در زمره‌ی مشایعت کنندگان است. او را به گوشه‌ای بردم و پس از امتناع وی برای بیان ماجرا، هر طوری بود وی را به بیان ماجرا فراخواندم و قصه را از او شنیدم.

من (نیز) خدا را سپاس گفتم و تمام آن ماجرا را از ایشان شنیدم و آن را نوشتم و در کتاب *الجنة المأوی* درج کردم.

پس از مدتی با جمعی از علمای گرانقدر و سادات بزرگوار به زیارت کاظمین علیهم السلام مشرف شدیم و از آن جا برای زیارت قبور نواب چهارگانه - رضوان الله علیهم - به بغداد رفتیم. پس از ادای زیارت، خدمت جناب سید حسین کاظمینی برادر جناب سید محمد (که قبلاً ذکر شد) رسیدیم. او در بغداد ساکن بود و امور شرعی شیعیان بغداد بر عهده‌ی ایشان بود. از او درخواست کردیم که جناب حاج علی را به حضور طلبد.

پس از حضور حاج علی در آن مجلس از وی درخواست کردیم که آن داستان را نقل کند. او از بیان ماجرا ابا کرد. ما

اصرار کردیم، راضی به بیان شد؛ ولی (گفت:) در مجلس دیگری بیان می‌کنم؛ چون در آن مجلس مردم بغداد نیز حاضر بودند. پس به خلوت رفتیم و او ماجرا را نقل کرد. این نقل با نقل پیشین در دو سه مورد اختلاف داشت. خودش نیز به سبب طول زمان از (دقت بیان) عذر می‌خواست. از چهره‌ی او راستگویی و درستکاری به گونه‌ای آشکار بود که تمامی حاضران - با دقتی که در امور دینی و دنیوی دارند - به راست بودن ماجرا قطع پیدا کردند. حاج علی - که خدا او را تأیید کند - چنین نقل کرد:

مقدار هشتاد تومان از مال امام علیه السلام بر ذمه‌ی ^(۱) من بود. از این رو برای پرداخت آن به بزرگان علمای ساکن در نجف اشرف بدان جا رهسپار شدم؛ بیست تومان از آن را به جناب علم الهدی و الثقی شیخ مرتضی - اعلی الله مقامه -، بیست تومان به جناب شیخ محمد حسین مجتهد کاظمینی و بیست تومان هم به شیخ محمد حسن شروقی پرداخت کردم؛ اما تصفیه حساب کامل برایم ممکن نشد؛ و بیست تومان آن بر ذمه‌ام باقی ماند. تصمیم گرفتم این مقدار را در بازگشت به جناب شیخ محمد حسن کاظمینی آل یس - آئده الله - بپردازم.

چون به بغداد بازگشتم، تصمیم گرفتم بدهی خود را زود پرداخت کنم؛ (اما نزد پول نقد نبود). پس در روز پنجشنبه به زیارت دو امام بزرگوار - حضرت موسی بن جعفر و حضرت جواد علیه السلام - رهسپار شدم. پس از زیارت بر جناب شیخ - سلمه الله - وارد شدم و بدیشان گفتم: از مال امام علیه السلام بیست تومان بر ذمه‌ی من است؛ قدری از آن را پرداختم و باقی را وعده کردم پس از فروش برخی اجناس به تدریج بر من حواله کنند که به اهلش برسانم.

در اواخر روز تصمیم گرفتم به بغداد برگردم؛ چون ماندن برایم امکان نداشت؛ زیرا - در بغداد - کار مهمی داشتم. جناب شیخ خواهش کرد که بمانم. ولی عذر خواستم و گفتم: باید مزد عملی کارخانه‌ی شعر بافی^(۱) خود را بدهم. چون رسم چنین بود که مزد هفته را در عصر پنجشنبه می‌دادم. لذا پیاده به سوی بغداد حرکت کردم. هنگامی که یک سوم راه را رفته بودم، آقای با جلالیت و هیبتی را دیدم که از طرف بغداد به سوی من می‌آمد. چون نزدیک شد، سلام کرد و دست‌های خود را برای روی بوسی با من گشود و فرمود: «اهلاً و سهلاً»^(۲) و مرا در بغل گرفت و معانقه^(۳) کرد؛ با یکدیگر رو بوسی کردیم. او عمامه‌ی سبز روشنی بر سر داشت و بر رخسار مبارکش خال سیاه بزرگی بود.

ایستاد و فرمود:

- حاج علی خیر است، به کجا می‌روی؟
گفتم:

- کاظمین علیه السلام را زیارت کردم و به بغداد برمی‌گردم. (چون کار مهمی داشتم که مرا از ماندن بازداشت.)
فرمود:

- امشب شب جمعه است، برگرد.
گفتم:

- ای آقای من! متمکن برای ماندن نیستم.
فرمود:

- هستی! برگرد تا برای تو شهادت دهم که از موالی‌های جدّم امیر

۱ - شعر بافی: پارچه بافی

۲ - از اصطلاحات اعراب است که آن را در زمان احوال پرسی از یکدیگر بکار می‌برند.

۳ - یعنی به رسم ادب، گردن را به گردن دوست نهادن و صورت را به صورت او زدن است.

المؤمنین و از موالی‌های مایی و شیخ هم شهادت دهد. زیرا خدای متعال فرمان داده است که دو شاهد بگیرید.

و این سخن به مطلبی اشاره می‌کرد که در خاطر من بود. تصمیم داشتم از جناب شیخ خواهش کنم نوشته‌ای به من بدهد که من از موالی‌های اهل بیت‌ام و آن را در کفن خود بگذارم.

پس گفتم:

- تو چه می‌دانی و چگونه شهادت می‌دهی؟

فرمود:

- کسی که حق وی را بدو می‌رسانند، چگونه آن رساننده را نمی‌شناسد؟

گفتم:

- چه حقی؟

فرمود:

- آن که به وکیل من رساندی.

گفتم:

- وکیل تو کیست؟

فرمود:

- شیخ محمد حسن.

گفتم:

- وکیل توست؟

فرمود:

- وکیل من است.

و (حاج علی) به جناب آقا سید محمد گفته بود: در خاطر من خطور کرد

چطور این سید جلیل مرا به اسم خواند با آن که او را نمی‌شناسم. پس به خود

گفتم: شاید او مرا می‌شناسد و من فراموشش کرده‌ام. باز در نفس خود گفتم:

این سید از من چیزی از حق سادات می‌خواهد و خوش دارم چیزی از مال امام علیه السلام بدو بدهم.

پس گفتم:

- ای سید من! در نزد من چیزی از حق شما باقی مانده بود در امر آن (مال) جهت ادای آن به جناب شیخ محمد حسن رجوع کردم تا حق شما را به اذن او پردازم.

وی به روی من تبسمی کرد و فرمود:

- آری بعضی از حق ما را به وکلای ما در نجف اشرف رساندی.
گفتم:

- آن چه ادا کردم، قبول شد؟

فرمود:

- آری!

در خاطر گذشت که این سید نسبت به علمای اعلام می‌گوید: «وکلای ما!» و این در نظرم بزرگ آمد. با خود گفتم: علما وکلای در قبض حقوق سادات‌اند. و مرا غفلت گرفت.

آن‌گاه فرمود:

- برگرد و جدم را زیارت کن.

(من همراه وی به کاظمین) برگشتم در حالی که دست راست او در دست چپ من بود. چون راه افتادیم، دیدم در سمت راست ما نهر آب صافی جاری است و درختان لیمو و نارنج و انار و انگور و غیر آن‌ها همه میوه (دارند و) بر بالای سر ما سایه انداخته‌اند؛ با آن که موسم (رویدن) آن (میوه)‌ها نبود.

گفتم:

- این نهر و این درختان چیست؟

فرمود:

- هر یک از موالی‌های ما که جد ما و ما را زیارت کند، این‌ها با او هست.

گفتم:

- می‌خواهم سؤالی کنم.

فرمود:

- پرس.

گفتم:

- شیخ عبد الرزاق مرحوم، مردی مدرس بود. روزی نزد او رفتم. شنیدم که می‌گفت: «کسی که در طول عمر خود، روزها روزه باشد و شب‌ها را به عبادت بسر برد و چهل حج و چهل عمره بجای آورد و در میان صفا و مروه بمیرد و از موالی‌های امیر المؤمنین علیه السلام نباشد، برای او چیزی نیست.»

فرمود:

- آری و الله! برای او چیزی نیست.

سپس از حال یکی از خویشان خود پرسیدم: آیا او از موالی‌های امیر

المؤمنین علیه السلام است؟

فرمود:

- آری! و هر که به تو متعلق است.

گفتم:

- سیدنا! (آقای من) برایم مسأله‌ای است.

فرمود:

- پرس.

گفتم:

- قراء تعزیه‌ی حسین علیه السلام (برای ما) چنین می‌خوانند: سلیمان اعمش نزد شخصی آمد و از زیارت سید الشهداء علیه السلام پرسید. وی گفت: بدعت است!

پس در خواب هودجی^(۱) را میان زمین و آسمان دید. سؤال کرد: در آن هودج کیست؟

گفتند: فاطمه زهرا و خدیجه کبری علیهما السلام (هستند).

گفت: کجا می‌روند؟

گفتند: امشب - که شب جمعه است - به زیارت حسین علیه السلام می‌روند. دید رقعه‌هایی^(۲) از هودج (بیرون) می‌ریزد و در آن نوشته است:

«أَمَانٌ مِنَ النَّارِ لِرُؤَاةِ الْحُسَيْنِ علیه السلام فِي لَيْلَةِ الْجُمُعَةِ أَمَانٌ مِنَ النَّارِ

يَوْمَ الْقِيَامَةِ.»

« برای زائران حسین علیه السلام در شب جمعه امان از آتش است و در روز قیامت

امان از آتش می‌باشد.»

آیا این حدیث صحیح است؟

فرمود:

- آری راست و تمام است.

گفتم:

- سیدنا! (آقای من) صحیح است که می‌گویند: هر کس حسین علیه السلام را در

شب جمعه زیارت کند، پس برای او امان است؟

فرمود:

- آری! و الله و اشک از چشمان مبارکش جاری شد و گریست.

گفتم:

- سیدنا! مسئله (آقای من سؤالی دارم).

فرمود:

۱ - هودج: کجاوه

۲ - رقعه: نامه

- پیرس!

گفتم:

- سال ۱۲۶۹ حضرت رضا علیه السلام را زیارت کردیم و در "دروت" یکی از عرب‌های شروقیه را - که از بادیه نشینان طرف شرقی نجف اشرف‌اند - ملاقات کردیم و او را ضیافت کردیم و از او پرسیدیم: ولایت رضا علیه السلام چگونه است؟ گفت: بهشت است. امروز پانزده روز است که من از مال مولای خود حضرت رضا علیه السلام خورده‌ام. "منکر" و "نکیر"^(۱) چه حق دارند در قبر نزد من بیایند؟ گوشت و خون من در مهمانخانه‌ی آن جناب از طعام آن حضرت رویده است. آیا صحیح است علی بن موسی الرضا علیه السلام می‌آید و او را از "منکر" و "نکیر" خلاص می‌کند؟

فرمود:

- آری! «هُوَ الْإِمَامُ الضَّامِنُ.» (و الله جَدَم ضامن است.)

گفتم:

- سیدنا! (آقای من) مسأله‌ی کوچکی است، می‌خواهم پیرسم.

فرمود:

- پیرس.

گفتم:

- زیارت ما از حضرت رضا علیه السلام مقبول است؟

فرمود:

- قبول است ان شاء الله.

گفتم:

- سیدنا! مسألهٔ (آقای من! سوالی دارم).

۱ - نام دو فرشته‌ی الاهی که در اولین شب دفن به گور مُرده می‌آیند و در امور اعتقادی و اعمال دینی از او سؤالاتی می‌کنند.

فرمود:

- بسم الله.

گفتم:

- حاج محمد حسین بزّاز باشی پسر مرحوم حاج احمد بزّاز باشی، زیارتش قبول است یا نه؟ و او رفیق من و شریک در مخارج راه مشهد رضا علیه السلام بود.

فرمود:

- عبد صالح زیارتش قبول است.

گفتم:

- سیدنا! مسأله (آقای من! سوالی دارم).

فرمود:

- بسم الله.

گفتم:

- فلان کس از اهل بغداد همسفر ما بود، آیا زیارتش قبول است؟
جواب نداد.

گفتم:

- سیدنا! مسأله (آقای من! سوالی دارم).

فرمود:

- بسم الله.

گفتم:

- این کلمه را شنیدی یا نه؟ زیارت او قبول است یا نه؟
جواب نداد.

حاج علی بغدادی نقل کرد: ایشان یکی از چند تن مُتَرْفِین^(۱) بغداد بودند

که در بین سفر پیوسته به لُهو و لَعِب مشغول بودن و آن شخص مادر خود را کشته بود.

پس در راه به موضعی از جاده‌ی وسیعی رسیدیم که در دو طرف آن بوستان‌ها و مواجِه^(۱) شهر شریف کاظمین بود و موضعی از جاده به بوستان‌هایی متصل است که طرف راست آن (راهی است که) از بغداد می‌آید و آن (بوستان‌ها) به برخی ایتام سادات تعلق داشت و حکومت به ستم آن را در جاده داخل کرده بود و مردمان متقی و باورع ساکن این دو شهر، همیشه از راه رفتن در آن قطعه زمین، خود داری می‌کردند. آن جناب را دیدم که در آن قطعه راه می‌رود.
گفتم:

- ای سید من! این موضع مال برخی ایتام سادات است، تصرف در آن روا نیست.
فرمود:

- این موضع مال جدّ ما امیر المؤمنین علیه السلام و فرزندان او و اولاد ماست. برای موالی‌های ما تصرف در آن حلال است.
در نزدیکی آن مکان در طرف راست، باغی است که مال شخصی به نام حاج میرزا هادی است. او از متمولین معروف عجم بود که در بغداد سکونت داشت. گفتم:

- سیدنا! (آقای من) راست است که می‌گویند زمین باغ حاج میرزا هادی، مال حضرت موسی بن جعفر علیه السلام است؟
فرمود:

- به این چه کار داری و از جواب روی برتافت.
پس به ساقیه‌ی آبی از رود دجله رسیدیم که برای (آبیاری) مزارع و

باغ‌های آن حدود از جاده می‌گذرد و آن جا دو راه به سوی شهر وجود دارد: یکی راه سلطانی و دیگری راه سادات. آن جناب به راه سادات میل کرد.

گفتم:

- بیا از این راه (یعنی راه سلطانی) برویم.

فرمود:

- نه! از همین راه خودمان می‌رویم.

پس آمدیم و چند قدمی نرفتیم که خود را در صحن مقدّس نزد کفشداری دیدیم و هیچ کوچه و بازاری را ندیدیم. از طرف "باب المراد" داخل ایوان شدیم که در سمت شرقی و طرف پایین پاست. وی بر در رواق مطهر مکث فرمود و اذن دخول نخواند و داخل شد و بر در حرم ایستاد.

پس فرمود:

- زیارت کن!

گفتم:

- من قاری نیستم!

فرمود:

- برای تو (زیارت) بخوانم؟

گفتم: آری!

فرمود:

أَدْخُلُ يَا اللَّهُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ
الْمُؤْمِنِينَ، وَ سَاقَ عَلَى بَاقِي أَهْلِ الْعِصْمَةِ عليهم السلام حَتَّى وَصَلَ إِلَى الْإِمَامِ
الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيِّ عليه السلام .

ای خدائی! آیا داخل شوم؟ سلام بر تو ای پیامبر خدا، سلام بر تو ای امیر

مؤمنان، و هم‌چنان بر یک یک امامان سلام کرد تا به حضرت امام حسن
عسکری (ع) رسید.

سپس روی مبارکش را به طرف من کرد، و در حال تبسم، (قدری) صبر
کرد و فرمود:

- امام زمان خود را می‌شناسی؟

گفتم:

- چرا نمی‌شناسم؟

فرمود:

- بر امام زمان خود سلام کن.

گفتم:

- «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حُجَّةَ اللَّهِ، يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ، يَا ابْنَ الْحَسَنِ.» (سلام بر

تو ای حجت خدا، ای صاحب الزمان، ای فرزند حسن.)

پس لبخندی زد و فرمود:

- «عَلَيْكَ السَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ.»

پس به حرم مطهر داخل شدیم و ضریح را چسبیدیم و بوسیدیم. پس به

من فرمود:

- زیارت کن!

گفتم:

- من قاری نیستم.

فرمود:

- برای تو زیارت بخوانم؟

گفتم: آری!

فرمود:

- کدام زیارت را می‌خواهی؟

گفتم:

- هر زیارت که افضل است مرا بدان زیارت ده.

فرمود:

- زیارت امین الله افضل است. آن گاه مشغول خواندن شد و فرمود:

«السَّلَامُ عَلَيْكُمَا يَا أَمِينِي اللَّهُ فِي أَرْضِهِ وَ حُجَّتَيْهِ عَلَيَّ عِبَادِهِ ...»

در این حال چراغ‌های حرم را روشن کردند. دیدم شمع‌ها روشن است؛ ولی حرم به نور دیگری مانند نور آفتاب، روشن و منور بود و شمع‌ها مانند چراغی بود که روز در آفتاب روشن کنند. مرا چنان غفلت گرفته بود که هیچ تلفت این آیات نمی‌شدم. چون از زیارت فارغ شد، از سمت پایین پا به پشت سر آمد و در طرف شرقی ایستاد و فرمود: آیا جدم حسین علیه السلام را زیارت می‌کنی؟

گفتم:

- آری! زیارت می‌کنم؛ شب جمعه است.

پس زیارت وارث را خواند و (در این هنگام) مؤذّن‌ها از اذان مغرب

فارغ شدند. به من فرمود:

- نماز بگذار و به جماعت ملحق شو.

پس به مسجد پشت سر حرم مطهر تشریف آورد و در آن جا جماعت منعقد بود و خود به افراد در طرف راست امام جماعت و محاذی او ایستاد و من داخل شدم و در صف اول برایم مکانی پیدا شد. چون از نماز فارغ شدم او را ندیدم. از مسجد بیرون آمدم، او را در حرم جستیم اما ندیدم. قصد داشتم او را ملاقات کنم و چند قرانی^(۱) بدو بدهم و شب هم (او را نزد خودم) نگاه دارم که مهمان (من) باشد.

آن گاه به خاطر آمد که این سید که بود؟ آیات و معجزات گذشته را ملتفت شدم.

[۱] پیروی کردن من از او با وصف داشتن کار مهمی در بغداد.

[۲] بردن نام من در حالی که او را ندیده بودم و نمی شناختم.

[۳] گفتن او: «موالی های ما» و این که «من شهادت می دهم».

[۴] سپس یادم آمد که همراهش در کنار رودی و زیر درختان لیمو راه رفتیم که (شاخه های آن) بالای سر ما آویزان بود؛ و کدام راه بغداد است که در حال حاضر درختان لیمو دارد.

{ [۵] این که در قلبم خطور کرد از حق امام علیه السلام به او چیزی بدهم، و یاد آور شدم که به فلان مجتهد مراجعه کرده ام که به اجازه ای او به سادات بدهم، و او بدون مقدمه فرمود: «آری برخی از حق ما را در نجف اشرف به وکلای ما دادی.»

[۶] نیز یادم آمد که نام همراهم در زیارت حضرت رضا را به اسم برد، و فرمود بنده ای صالح و به پذیرفته شدن زیارت هر دوی ما بشارت داد.

[۷] سپس از جواب دادن پیرامون گروهی از بازاریان بغداد خودداری کرد که در زیارت همراه ما بودند، و من از بدکرداری آنان اطلاع داشتم، با این که او از اهالی بغداد نبود و از حالات آنان هم آگاهی نداشت؛ مگر این که از اهل بیت نبوت و ولایت باشد، و به غیب از ورای پرده ای نازک بنگرد. ^(۱)

[۸] من از موقع در خواست اذن دخول فهمیدم و یقین کردم که او حضرت مهدی علیه السلام است؛ زیرا هنگامی که به اهل عصمت سلام می داد وقتی به آقایمان امام عسکری رسید، به من توجه کرد و گفت: تو امام زمان خود را می شناسی؟ عرض کردم: می شناسم. فرمود: سلام کن. چون سلام

۱- این بخش در نقل "الجنة المأوی" وجود دارد.

کردم تبسم کرد و جواب سلام داد. و دیگر چیزها که باعث شد من یقین کنم که او امام دوازدهم است که درود خدا بر او و پدران پاکش باد و ستایش از آن خداوندگار گیتی است.

پس نزد کفشار آمدم و از حال آن جناب سؤال کردم. گفت:

- بیرون رفت. و پرسید: این سید رفیق توست؟

گفتم:

- بلی! پس به خانه‌ی مهماندار خود رفتم و شب را بسر بردم. چون صبح شد به نزد جناب شیخ محمد حسن رفتم و آن چه دیده بودم برای او نقل کردم. او دست خود را بر دهان گذاشت و مرا از اظهار این قصه و افشای این سرّ نهی فرمود. و فرمود: خداوند تو را موفق کند.

پس آن را مخفی داشتم و به احدی بازگو نکردم تا آن که یک ماه از این قصه گذشت. روزی در حرم مطهر بودم. سید جلیلی را دیدم که نزدیک من آمد و پرسید: چه دیدی؟ اشاره به قصه‌ی آن روز کرد.

گفتم: چیزی ندیدم. باز آن کلام را اعاده کرد. به شدت انکار کردم. پس

از نظرم ناپدید شد و دیگر او را ندیدم. [۴۳]

محدث نوری در کتاب "النجم الثاقب" در ادامه‌ی داستان
حاج علی بغدادی می‌نویسد:

... اما خبری که در زیارت ابی عبد الله علیه السلام در شب جمعه
وارد شده، به نحوی که (او) از صحت آن سؤال کرد، حدیثی
است که شیخ محمد بن المشهدی در "المزار الکبیر" از اعمش
نقل کرده است. گوید:

من در کوفه منزل کرده بودم. همسایه‌ای داشتیم که بسیاری اوقات با او
می‌نشستم. شب جمعه‌ای بود. بدو گفتم: در مورد زیارت حسین علیه السلام چه نظر
داری؟

گفت: (این کار) بدعت است و هر بدعتی گمراهی و هر (باعث)
گمراهی در آتش است.

من در حالی که شدیداً غضبناک شده بودم، از نزد او برخاستم، و با خود
گفتم: چون سحر شود نزد او می‌آیم، و از فضایل حسین علیه السلام برای او نقل
می‌کنم اگر بر عناد و دشمنی اصرار کند، او را می‌کُشم. پس (نیمه شب) نزد
او رفتم و در خانه‌ی وی را کوبیدم و او را به نام صدا زدم. ناگاه همسرش به
من گفت:

او از اول شب قصد زیارت حسین علیه السلام کرده است.

به شتاب بیرون رفتم، و به کربلا آمدم. آن مرد را دیدم که سر بر سجده
نهاده، و خدا را می‌خواند و می‌گرید و از خداوند بخشش و آمرزش می‌طلبد.

بدو گفتم: تو دیروز می‌گفتی زیارت بدعت است، و هر بدعتی ضلالت و گمراهی، و هر صاحب ضلالت و گمراهی در آتش است؛ ولی امروز آن حضرت را زیارت می‌کنی؟

گفت: ای سلیمان! مرا سرزنش مکن؛ زیرا من برای اهل بیت علیهم‌السلام امامتی قائل نبودم؛ تا این که دیشب فرا رسید، خوابی دیدم که مرا ترساند.

گفتم: ای شیخ! چه دیدی؟

گفت: مردی را دیدم که نه خیلی بلند قد بود و نه کوتاه، نمی‌توانم زیبایی و نورانیت او را وصف کنم. او با گروهی همراه بود که گرد او را گرفته بودند.

در پیش رویش سواری بود که تاجی بر سر نهاده بود، و آن تاج چهار گوشه داشت و در هر گوشه گوهری بود که مسافتی به اندازه‌ی سه روز راه را روشن می‌کرد. به یکی از همراهانش گفتم: این (سوار) کیست؟

گفت: این محمد مصطفی است.

گفتم: دیگری کیست؟

گفت: علی مرتضی جانشین رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است. آن گاه نگاه کردم و شتری از نور را دیدم که بر بالای آن کجاوه‌ای بود، و در داخلش دو بانو نشسته بودند و آن (کجاوه) میان زمین و آسمان پرواز می‌کرد.

گفتم: این شتر از آن کیست؟

گفت: به خدیجه دختر خویلد و فاطمه دختر محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم تعلق دارد.

گفتم: آن نو جوان کیست؟

گفت: حسن بن علی علیه‌السلام است.

گفتم: تصمیم دارند به کجا بروند؟

گفتند: همگی به زیارت کشته شده به ستم در کربلا حسین بن علی علیه‌السلام

می‌روند.

تصمیم گرفتم به طرف کجاوه‌ای بروم که فاطمه زهرا در آن بود، ناگاه دیدم که نوشته‌هایی در آسمان است و از بالا (به پایین) می‌ریزد. پرسیدم: این نوشته‌ها چیست؟ گفت: در این نامه نوشته است:

«أَمَانُ النَّارِ لِزُورِ الْحُسَيْنِ عليه السلام لَيْلَةَ الْجُمُعَةِ.»

امان از آتش برای زائران حسین بن علی علیه السلام در شب جمعه است.

از او یک (امان) نامه (برای خودم) طلبیدم.

به من گفت: تو می‌گویی: زیارت او بدعت است؟! بدان دست نمی‌یابی مگر به زیارت حسین علیه السلام بروی و به فضل و شرف او معتقد شوی. هراسان از خواب برخاستم و همان لحظه زیارت آقایم حسین علیه السلام را قصد کردم؛ و (اکنون) به سوی خدای متعال توبه می‌کنم. ای سلیمان! به خدا سوگند از قبر حسین علیه السلام جدا نمی‌شوم تا روح از بدنم جدا شود. [۴۴]

راهگشای کربلا

عالم با جلالت و دانای با ذکاوت، مجمع فضیلت‌ها و الای‌ها، فرد با صفای با و فاء، ملاً علی رشتی - که خاک مزارش پاکیزه باد - (این داستان را) برایم نقل کرد؛ و او دانشمندی نیکوکار و پروا پیشه‌ای گوشه‌گیر و واجد دانش‌های گوناگون و فردی با بصیرت و نقاد و از شاگردان استاد گران‌قدر (میرزا محمد حسن شیرازی) بود که سایه‌اش پایدار باد. چون درخواست اهالی "لار" از نواحی فارس از نداشتن عالم جامع نافذ الحکم بالا گرفت، (استاد معظم میرزا محمد حسن شیرازی) آن مرحوم را بدان جا فرستاد. وی (در آن جا) با سعادت زیست و با ستایش مُرد. من مدت‌ها در سفر و حضر مصاحبش بودم و در اخلاق و فضایل چون وی کم دیده‌ام. او گفت:

یک وقتی از زیارت حضرت ابا عبد الله الحسین علیه السلام باز می‌گشتم. از راه فرات به نجف اشرف می‌رفتم. چون به یکی از کشتی‌های کوچک سوار شدم که میان کربلا و طویرج کار می‌کرد؛ دیدم افرادی که سوار کشتی‌اند همگی از اهالی حله‌اند؛ و راه حله و نجف از طویرج جدا می‌شود. آن جماعت همگی به لهو و لعب و شوخی مشغول شدند، جز یک تن که او در کارهای آنان وارد نمی‌شد. از چهره‌اش آثار افتادگی و وقار ظاهر بود؛ نه شوخی می‌کرد و نه می‌خندید. آن گروه روش او را رد می‌کردند، و بر او عیب می‌گرفتند؛ با این حال در خورد و خوراک و آشامیدنی‌ها با ایشان

شریک بود. از او بسیار تعجب کردم؛ ولی مجال سؤال نبود؛ تا این که به جایی رسیدیم که به خاطر (عمق) کم آب، کشتی قادر به پیشروی نبود؛ لذا صاحب کشتی ما را از کشتی پیاده کرد؛ در نتیجه در کنار رود راه را پیش گرفتیم.

اتفاقاً با آن شخص همراه شدم. از علت کناره گیری وی از دوستانش و بدگویی آنان بدو، پرسیدم.

گفت: ایشان از خویشان من و از اهل سنت اند؛ پدرم نیز از ایشان است؛ ولی مادرم اهل ایمان می باشد؛ من نیز در سلک آنان بودم؛ اما خدا به برکت حضرت حجت صاحب الزمان علیه السلام به خاطر تشیع بر من منت نهاد. از چگونگی ایمانش پرسیدم.

گفت: نام من یاقوت است. در کنار پل حله روغن می فروشم. یک سالی به خاطر خریدن روغن از حله به اطراف و نواحی، نزد بادیه نشین های از اعراب بیرون رفتم؛ چند منزلی دور شدم تا آن چه خواستم، خریدم؛ و با گروهی از اهل حله برگشتم. در یکی از منازل فرود آمدیم و خوابیدیم؛ چون بیدار شدم کسی را ندیدم. همه رفته بودند. راه ما از صحرای بی آب و علفی می گذشت که درندگان بسیار داشت و نزدیک ترین آبادی (با آنجا) فرسنگ ها راه فاصله داشت.

پس برخاستم و بار را بر مرکب خویش نهادم؛ و در پی آنان روان شدم؛ ولی راه را گم کردم و حیران و سرگردان گشتم و از درندگان و تشنگی در طول روز ترسیدم.

پس از خلفا و مشایخ (خود) پناه خواستم، و از ایشان یاری جستم، و آنان را در نزد خدا شفیع قرار دادم، و بسیار گریستم؛ اما از ایشان چیزی آشکار نشد.

پیش خود گفتم: من از مادرم می شنیدم که می گفت: ما امام زنده ای داریم

که کنیه‌اش "ابا صالح" است؛ او گم شدگان را به راه می‌رساند؛ و به فریاد درمآندگان می‌رسد؛ و ناتوانان را یاری می‌کند.

پس با خدای متعال پیمان بستم که اگر بدو پناه جستم، و او مرا یاری کرد، به آیین مادرم درآیم. لذا او را صدا زدم و بدو پناه جستم؛ ناگاه کسی را دیدم که همراه من راه می‌رود. بر سرش عمامه‌ی سبزی داشت که رنگش مانند این بود، و به علف‌های سبزی که در کنار رود روئیده بود، اشاره کرد؛ آن گاه راه را به من نشان داد، و به من امر کرد که به آیین مادرم درآیم و کلماتی فرمود که من فراموش کرده‌ام. و فرمود:

بزودی به قریه‌ای می‌رسی که اهل آن جا همگی شیعه‌اند.

گفت: پس گفتم: ای آقای من! شما همراه من تا آن قریه می‌آید؟

سخنی فرمود که معنایش این بود:

- خیر، زیرا هزار نفر در جاهای گوناگون از من پناه خواسته‌اند. باید

ایشان را نجات دهم. این حاصل کلام آن جناب بود.

سپس از من پنهان شد. من راه زیادی نرفتم که به آن قریه رسیدم، در حالی که آن قریه در مسافت دوری بود؛ همراهان (من) یک روز بعد از من بدان جا رسیدند. چون وارد حله شدم، به خدمت آقای فقیهان سید مهدی قزوینی - که خاک مزارش پاکیزه باد - رسیدم و داستان را برای او نقل کردم. او دانستی‌های دینم را به من آموخت. از او پرسیدم چه کنم تا دگر بار به دیدار حضرتش علیه السلام شرفیاب شوم؟

فرمود: حضرت ابا عبد الله حسین علیه السلام را چهل شب جمعه زیارت کن.

(یاقوت) گفت: من مشغول شدم؛ شب‌های جمعه از حله برای زیارت

بدان جا می‌رفتم، تا آن که یک (شب) باقی مانده بود؛ روز پنجشنبه بود. از

حله به کربلا رفتم. چون به دروازه‌ی شهر رسیدم، دیدم کارگزاران ستمگران

در نهایت سختگیری از واردین مجوز ورود می‌خواهند؛ من نه مجوز داشتم

و نه پول آن را. پس حیران شدم. مردم جلو دروازه مزاحم یکدیگر بودند. چند بار خواستم خود را مخفی کنم و از میان ایشان بگذرم؛ اما میسر نشد. در این حال صاحب خود حضرت صاحب الامر علیه السلام را دیدم که در قیافه‌ی طلاب عجم، عمامه‌ی سفیدی بر سر دارد، و داخل شهر است. چون آن جناب را دیدم، از ایشان یاری خواستم؛ آن حضرت از شهر بیرون آمد، و دست مرا گرفت و از دروازه عبور داد، و کسی مرا ندید. چون داخل (شهر) شدم، دیگر آن جناب را ندیدم و حیران باقی ماندم. و برخی لطایف این واقعه از خاطر من رفته است. [۴۵]

نگاهبان زائران

آقای فقیهان، مورد استناد عالمان، دانشمند ربّانی، تأیید شده به لطف‌های پنهانی، جناب سید مهدی قزوینی - که خود نگارنده‌ی کتاب‌های فراوانی است و در حله سیفیه ساکن است - مرا خبر داد و گفت: پدرم - که خدا مقامش را بلند پایه گرداند - مرا خبر داد و گفت:

نیمه شب روز چهاردهم شعبان از حله به منظور زیارت امام حسین علیه السلام بیرون آمدم. چون به رود هندیّه رسیدم، و به طرف غربی آن رفتم؛ زواری را دیدم که از حله و اطراف آن و نجف و نواحی مختلفش برای زیارت آمده بودند؛ و همگی در خانه‌های قبیله‌ی بنی طرف و قبایل و عشایر هندیّه رحل اقامت افکنده بودند؛ و برایشان راهی به سوی کربلا نبود. زیرا قبیله‌ی عنزه در سر راه فرود آمده و عبور و مرور را قطع کرده بودند و نمی‌گذاشتند احدی از کربلا خارج و یا بدان جا وارد شود، مگر این که او را غارت می‌کردند و در سختی می‌افکندند.

گفت:

- من در نزد مرد عربی فرود آمدم. نماز ظهر و عصر را بجا آوردم و به انتظار نشستم تا ببینم کار زائران به کجا می‌انجامد. آسمان ابری بود و باران کم‌کم می‌بارید. ما در این حال نشسته بودیم، دیدیم تمامی زائران از خانه‌ها بیرون آمدند، و به سوی کربلا براه افتادند. به شخصی که نزد من بود، گفتم:

- برو و سؤال کن چه خبر شده؟

پس بیرون رفت و برگشت؛ و به من گفت:

- قبیله‌ی بنی طرف با اسلحه‌ی گرم بیرون آمده‌اند، و تعهد کرده‌اند که زائران را به کربلا برسانند، اگر چه کار به جنگ با عنزه بینجامد. چون این سخن را شنیدم، به آنانی که همراه من بودند گفتم:
- این سخن اصلی ندارد. زیرا بنی طرف لیاقت جنگ با عنزه را در خشکی ندارند. من گمان می‌کنم این کار حيله‌ای برای بیرون کردن زوآر از خانه‌هایشان است؛ زیرا ماندن زائران در نزد ایشان بر آنها سنگین شده؛ چرا که باید مهمانداری کنند.

در این حال بودیم که زوآر به طرف خانه‌های خود برگشتند؛ و معلوم شد حقیقت مطلب همان است که من گفتم. آنان دیگر داخل خانه‌ها نشدند، و در سایه‌ی خانه‌ها نشستند؛ آسمان هم ابری بود. در این حال، رقت قلبی شدیدی بر من غلبه کرد و دل شکستگی سختی برایم پیدا شد. زیرا دیدم که زوآر را از خانه‌ها بیرون کرده‌اند. پس به سوی خدای متعال دست به دعا برداشتم؛ و به پیامبر و خاندان پاکش - که درود خدا بر او و خاندانش باد - توسل جستم؛ و برای زوآر به خاطر بلایی که گرفتارش شده بودند، پناهی خواستم.

در این حال بودیم که دیدیم سواری (به سوی ما) می‌آید، در حالی که بر اسب نیکویی چون آهو^(۱) سوار است؛ فرد با کرامتی چون او را ندیده بودم. در دستش نیزه‌ی بلندی بود، و آستین‌ها (ی خود) را بالا زده و اسب را (به سرعت) می‌راند، تا این که بر در خانه‌ای که من در آنجا ساکن بودم، ایستاد؛ و آن خانه‌ای بود که از پشم یافته شده بود، و اطراف آن را بالا زده بودند. سلام کرد و ما (هم) جواب سلامش را دادیم.
گفت:

۱ - یعنی اسبی بود که در سال چهارم حیات خویش وارد شده بود.

- مولانا (اسم مرا برد) مرا فردی که به تو سلام می‌فرستد، به سوی تو برانگیخت؛ که ایشان "کنج محمد آغا" و "صفر آغا" هستند. آن دو از صاحب منصب‌های لشکر عثمانی‌اند، و می‌گویند:

هر آینه زوار (به سوی کربلا) بیایند که ما عنزه را از راه دور کردیم؛ و با لشکرهای (خود) در پشته‌ی سلیماتیّه منتظر زائرانیم.
بدو گفتم:

- تو تا پشته‌ی سلیماتیّه با ما می‌آیی؟

گفت:

- آری.

ساعت خود را از (جیب) بغل در آوردم، دیدم تقریباً دو ساعت و نیم از روز مانده است.

گفتم: اسب مرا حاضر کردند.

آن مرد عرب بیابانی - که ما در منزلش بودیم - به من چسبید و گفت:
- ای مولای من! جان خود و این زائران را در خطر نینداز. امشب را نزد ما باشید، تا کار روشن شود.

بدو گفتم:

- به خاطر درک زیارت مخصوص چاره‌ای جز سوار شدن نیست.

چون زوار دیدند که ما سوار شدیم، پیاده و سواره در عقب ما حرکت کردند. پس به راه افتادیم؛ آن سوار مذکور چون شیر بیشه در جلو ما بود، و ما در پشت سرش می‌رفتیم، تا این که به پشته‌ی سلیماتیّه رسیدیم. آن سوار از آن جا بالا رفت؛ ما نیز از او پیروی کردیم؛ سپس از آن جا پایین رفت. ما تا بالای پشته رفتیم، اثری از آن سوار ندیدیم. گویا به آسمان رفت، یا در زمین فرو شد و نه فرماندهی لشکری دیدیم و نه لشکری.

به همراهانم گفتم:

- آیا شکی باقی می ماند که او صاحب الامر نباشد؟
گفتند:

- به خدا سوگند نه.

موقعی که او در جلو ما می رفت، تأمل زیادی کردم، گویا قبلاً او را دیده ام؛ ولی چیزی به خاطر نمی آمد، که چه موقع او را ملاقات کرده ام. وقتی از ما جدا شد، یادم آمد او همان شخصی است که در حله به منزل من آمده و مرا از واقعه ی سلیمانیه با خبر کرده بود.

و اما قبیله ی عنزه، دیگر هیچ اثری از ایشان در منزل هایشان ندیدیم، و با هیچ کدامشان برخورد نکردیم؛ کسی را هم ندیدم که از حال آنان پرسیم، تنها غبار شدیدی را دیدیم که در وسط بیابان (به آسمان) بلند شده است. پس وارد کربلا شدیم. اسبانمان ما را به سرعت پیش می بردند، تا این که به دروازه ی شهر رسیدیم. لشکریانی را دیدیم که در بالای دژهای شهر مستقرند.

به ما گفتند:

- از کجا آمدید؟ و چگونه (بدین جا) رسیدید؟

آن گاه به سیاهی زائرانی (که از عقب می آمدند) نگاه کردند، و گفتند:
- سبحان الله! این صحرا از زائران پر شده است! پس عنزه به کجا رفتند؟!
بدیشان گفتم:

- در شهر بنشینید و روزی خویش را بگیرید که «از برای مکه مالکی است که آن را حفظ می کند.»

سپس وارد شهر شدیم. دیدیم "کنج محمد آغا" بر روی تختی نزدیک دروازه ی شهر نشسته است. بدو سلام کردم. او در مقابل من برخاست. گفتم:
- این افتخار برای تو کافی است که در آن هنگام به زبان (حضرتش) یاد شدی؟

گفت:

داستان چیست؟

من داستان را برایش نقل کردم.

گفت:

- ای آقای من! من از کجا می‌دانستم که تو به زیارت می‌آیی تا پیکی را نزد تو بفرستم؟ من و لشکرم پانزده روز است که در این شهر محاصره شده‌ایم، و از ترس عنزه قدرت بیرون آمدن نداریم.

آن گاه پرسید:

- عنزه به کجا رفتند؟

گفتم:

- نمی‌دانم جز این که غبار شدیدی را در وسط بیابان دیدیم. گویا غبار کوچ کردن آن‌ها بود.

آن گاه ساعت را بیرون آوردم، دیدم یک ساعت و نیم (به پایان) روز مانده، و تمام سیر ما در مدت یک ساعت انجام شده بود، در حالی که بین منزل‌های قبیله‌ی بنی طرف تا کربلا سه ساعت راه است. پس شب را در کربلا بسر بردیم.

چون صبح شد از داستان عنزه سؤال کردیم؛ یکی از زارعینی که در باغ‌های کربلا بود، گفت:

- عنزه در منزل‌ها و خیمه‌های خویش بودند، ناگاه سواری - که بر اسب نیکوی فربه‌ی سوار بود - بر ایشان ظاهر شد و در دستش نیزه‌ی بلندی بود، به صدای رسا بر ایشان صیحه زد:

يَا مَعَاشِرَ عَنْزَةَ قَدْ جَاءَ الْمَوْتُ الزُّوَامُ. عَسَاكِرُ الدَّوْلَةِ الْعُثْمَانِيَّةِ
تَجَبَّهَتْ عَلَيْكُمْ بِخَيْلِهَا وَ رَجَلِهَا، وَ هَاهُمْ عَلَى أَثَرِي مُقْبِلُونَ فَارْجُلُوا وَ

ما أظنُّكُمْ تَنْجُونَ مِنْهُمْ.

ای گروه عنزه به تحقیق مرگِ سریع در رسید. لشکریان دولت عثمانی همراه سواره‌ها و پیاده‌ها به شما روی کرده‌اند، آنان به دنبال من می‌آیند. پس کوچ کنید و گمان ندارم که از ایشان نجات یابید. پس خدا ترس و خواری را بر ایشان مسلط کرد، تا حدی که مرد به خاطر شتاب در حرکت برخی اثاث منزل خود را باقی می‌گذاشت. ساعتی طول نکشید که تمام آنان کوچ کردند و رو به بیابان نهادند. بدو گفتم:

- ویژگی‌های آن سوار را برایم وصف کن.

او نقل کرد. (پس از گفتن وی) دیدم همان سواری است که همراه ما آمد. سپاس از آن خداوندگار گیتی است و درود بر محمد و خاندان پاکیزه‌اش باد.

این را فرد کم مقدار، میرزا صالح حسینی به رشته‌ی تحریر در آورده است. [۴۶]

آثار زیارت و گریه بر سید الشهداء

سید محمد مهدی بحر العلوم رحمته الله (۱۱۵۵ - ۱۲۱۲ ق) [۴۷] به قصد تشرّف به سامرا تنها به راه افتاد. در بین راه به این مسأله فکر می کرد که گریه ی بر امام حسین علیه السلام گناهان را می آمرزد. همان وقت متوجه شد شخص عربی سوار بر اسب به او رسید و سلام کرد. بعد پرسید:

جناب سید در چه چیز به فکر فرو رفته ای؟ و در چه می اندیشی؟ اگر مسئله ی علمی است بفرماید شاید من هم اهل باشم؟

سید بحر العلوم عرض کرد:

- در این فکر می کنم که چطور خدای تعالی این همه ثواب به زائران و گریه کنندگان حضرت سید الشهداء علیه السلام می دهد؟ مثلاً در هر قدمی که در راه زیارت بر می دارند ثواب یک حج و یک عمره در نامه ی عملشان می نویسند و برای یک قطره ی اشک تمام گناهان صغیره و کبیره شان آمرزیده می شود؟

آن سوار عرب فرمود:

- سلطانی به همراه درباری های خود به شکار می رفت. در شکارگاه از لشکریان دور شد و به سختی فوق العاده ای افتاد و بسیار گرسنه شد. خیمه ای را دید، وارد آن خیمه شد. در آن سیاه چادر، پیر زنی را با پسرش دید. آن ها در گوشه ی خیمه بز شیر دهی داشتند و از راه مصرف شیر آن بز زندگی خود را می گذراندند. وقتی سلطان وارد شد او را شناختند، ولی به

خاطر پذیرایی از مهمان، آن بز را سر بریدند و کباب کردند. چون چیز دیگری برای پذیرایی نداشتند. سلطان شب را همان جا خوابید. روز بعد از ایشان جدا شد و هر طوری بود خودش را به درباری‌های رساند و جریان را برای اطرافیان نقل کرد. در انتها از ایشان سؤال کرد: اگر من بخواهم میهمان نوازی پیر زن و فرزندش را پاداش داده باشم باید چه عملی را انجام دهم؟ یکی از حضار گفت: به او صد گوسفند بدهید.

دیگری - که از وزرا بود - گفت: صد گوسفند و صد اشرفی بدهید.

دیگری گفت: فلان مزرعه را به ایشان بدهید.

سلطان گفت: هر چه بدهم کم است. زیرا اگر سلطنت و تاج و تختم را هم بدهم آن وقت مقابله به مثل کرده‌ام. چون آن‌ها هر چه داشتند به من دادند. من هم باید هر چه دارم به ایشان بدهم تا سر به سر شود.

بعد سوار عرب به سید فرمود:

- حالا جناب بحر العلوم حضرت سید الشهداء علیه السلام هر چه از مال و منال و اهل و عیال و پسر و برادر و دختر و خواهر و سر و پیکر داشت همه را در راه خدا داد. پس اگر خدا به زائران و گریه‌کنندگان آن حضرت این همه اجر و ثواب بدهد نباید تعجب کرد؛ چون خدا که خدایی اش را نمی‌تواند به سید الشهداء علیه السلام بدهد، پس هر کاری که می‌تواند آن را انجام می‌دهد؛ یعنی با صرف نظر از مقامات عالی خود امام حسین علیه السلام، به زوار و گریه‌کنندگان آن حضرت هم درجاتی عنایت می‌کند. در عین حال این‌ها را جزای کامل برای فداکاری آن حضرت نمی‌داند.

وقتی شخص عرب این مطالب را فرمود از نظر سید بحر العلوم غایب

ارزش زائران کربلا

آیه الله حاج شیخ علی اکبر نهاوندی (۱۲۸۰ - ۱۳۶۹ ق.)
گوید: آقای حاج میرزا محمد علی گلستانه‌ی اصفهانی رحمته الله
فرمود: عموی من آقا سید محمد علی رحمته الله برایم نقل کرد:

در زمان ما در اصفهان شخصی به نام "جعفر" بود که شغل نعل بندی داشت. او بعضی حرف‌ها را می‌زد که موجب طعن و رذ مردم شده بود؛ مثل آن که می‌گفت: با طی الارض به کربلا رفته‌ام. یا می‌گفت: مردم را به صورت‌های مختلف دیده‌ام و خدمت حضرت صاحب الامر علیه السلام رسیده‌ام. ولی بعدها به خاطر حرف‌های مردم آن صحبت‌ها را ترک کرد.

روزی به زیارت مقبره‌ی متبرّک‌ک‌ه‌ی "تخت فولاد"^(۱) می‌رفتم. در بین راه دیدم جعفر نعل بند هم به آن طرف می‌رود. نزدیک او رفتم و گفتم: میل داری در راه با هم باشیم؟

گفت: اشکالی ندارد، با هم گفت و گو می‌کنیم و نخستگی راه را هم نمی‌فهمیم.

قدری با هم گفت و گو کردیم تا بالاخره از او پرسیدم: این صحبت‌هایی که مردم از تو نقل می‌کنند، چیست؟ آیا صحت دارد؟
گفت: آقا از این مطلب بگذرید.

اصرار کردم و گفتم: من که بی غرضم؛ مانعی ندارد بگویی.

۱- از قبرستان‌های مهم در اصفهانی است که قبر بسیاری از اولیای خدا در آن جاست و مزارى به نام "إشعیای نبی" در آن جا وجود دارد. این قبرستان پس از "وادی السلام" در نجف اشرف از اعتبار بسیار زیادی برخوردار است.

گفت: من ۲۵ سفر از پول کسب خودم به کربلا مشرف شدم. در همه‌ی سفرها برای (درک روز) زیارتی عرفه می‌رفتم.^(۱) در سفر بیست و پنجم بین راه شخصی یزدی با من رفیق شد. چند منزل که رفتیم، مریض شد و کم کم مرض او شدت یافت، تا به منزلی رسیدیم که ترسناک بود. به خاطر ترسناک بودن آن ناحیه، قافله را دو روز در کاروانسرا نگه داشتند، تا قافله‌های دیگر برسند و جمعیت زیادتر شود. حال این زائر یزدی هم خیلی سخت شد و مشرف به مرگ گشت.

روز سوم - که قافله خواست حرکت کند - من در کاروی متحیر ماندم که چطور او را بدین حال تنها بگذارم و نزد خدای متعال مسئول شوم؟ یا نزد او بمانم و از زیارت عرفه - که ۲۴ سال برای درک آن جدیت داشته‌ام - محروم شوم؟!

بالاخره بعد از فکر زیاد تصمیم گرفتم بروم؛ لذا هنگام حرکت قافله پیش وی رفتم و گفتم: من می‌روم و دعا می‌کنم خداوند تو را شفا ارزانی کند.

تا این سخن را شنید اشکش سرازیر شد و گفتم: من یک ساعت دیگر می‌میرم؛ صبر کن وقتی از دنیا رفتم خورجین و اسباب و الاغ من مال تو، فقط مرا با این الاغ به "کرمانشاه" ببر و از آن جا هر طوری که راحت باشد، به کربلا برسان.

وقتی این حرف را گفتم و من گریه‌ی او را دیدم، دلم به حالش سوخت و همان جا ماندم و قافله رفت. مدت زمانی که گذشت آن زائر یزدی از دنیا رفت. من او را بر الاغ بستم و حرکت کردم. وقتی از کاروانسرا بیرون آمدم،

۱ - از روزهای زیارتی قبر مطهر سید الشهداء - که خیلی تأکید شده - زیارت روز عرفه (نهم ذی الحجّة) است. در روایت بیان شده است: خدای متعال در این روز اول به زوار قبر سید الشهداء نظر می‌کند، سپس به حاجیان در صحرای عرفات.

دیدم از قافله هیچ اثری نیست، جز گرد و غباری که از دور دیده می‌شد. یک فرسنگ راه رفتم؛ اما جنازه را هر طور بر الاغ می‌بستم، چون مقداری راه می‌رفتم، می‌افتاد و هیچ قرار نمی‌گرفت. بالاخره دیدم نمی‌توانم آن را ببرم. حالم خیلی پریشان شد و به خاطر تنهایی، ترس بر من مستولی گشت. همان جا ایستادم و به جانب حضرت سید الشهداء علیه السلام توجه کردم و با چشم‌گریان گفتم:

آقا! من با زائر شما چه کنم؟! اگر او را در این بیابان رها کنم، نزد خدا و شما مسئولم؛ اگر هم بخوام او را بیاورم، توانایی ندارم. ناگهان دیدم چهار تن سوار پیدا شدند و آن سواری که بزرگی آنها بود، فرمود:

«جعفر! با زائر ما چه می‌کنی؟»

عرض کردم: آقا چه کنم؟ در کار او در مانده‌ام! آن سه تن دیگر پیاده شدند. یک تن از آنها نیزه‌ای در دست داشت، آن نیزه را در گودال آبی - که خشک شده بود - فرو برد؛ (از آن جا) آب جوشید و گودال پر از آب شد. آن میت را غسل دادند. بزرگی آنها جلو ایستاد و با هم نماز میت را خواندیم و بعد هم او را محکم بر الاغ بستند و ناپدید شدند.

من به راه افتادم. ناگاه دیدم از قافله‌ای که پیش از ما حرکت کرده بود، گذشتم و جلو افتادم. کمی گذشت دیدم به قافله‌ای که پیش از آن قافله حرکت کرده بود، رسیدم. بعد هم طولی نکشید که دیدم به "پل سفید" نزدیک کربلا رسیده‌ام. در تعجب و حیرت بودم که این چه جریان و حکایتی است! میت را بردم و در "وادی ایمن" دفن کردم.

قافله‌ی ما تقریباً بعد از ۲۰ روز به کربلا رسید. هر کدام از اهل قافله می‌پرسید: تو کی و چگونه آمدی! من قضیه را برای برخی به اجمال و برای

برخی با شرح می‌گفتم و آن‌ها هم تعجب می‌کردند.

تا آن‌که روز عرفه شد و به حرم مطهر مشرف شدم؛ ولی با کمال تعجب دیدم مردم را به صورت حیوانات می‌بینم؛ از قبیل: گرگ، خوک، میمون و غیره و جمعی را هم به صورت انسان می‌دیدم!

از شدت وحشت برگشتم و مجدداً قبل از ظهر مشرف شدم؛ باز مردم را به همان حالت دیدم. برگشتم و بعد از ظهر (به حرم) رفتم و باز مردم را همان طور مشاهده کردم!

روز بعد که (به حرم) رفتم دیدم همه به صورت انسان‌اند. خلاصه بعد از این سفر، چند سفر دیگر (به کربلا) مشرف شدم؛ باز هم روز عرفه مردم را به صورت حیوانات مختلف می‌دیدم و در غیر آن روز به صورت انسان می‌دیدم. به همین جهت تصمیم گرفتم دیگر برای زیارتی عرفه مشرف نشوم.

وقتی این وقایع را برای مردم نقل می‌کردم (آنان) بدگویی می‌کردند و می‌گفتند: برای یک سفر زیارت چه ادعاهایی می‌کند؟!

لذا نقل این قضایا را به کلی ترک کردم؛ تا آن‌که شبی با خانواده‌ام در اصفهان مشغول غذا خوردن بودیم. صدای در بلند شد. وقتی در را باز کردم دیدم شخصی می‌فرماید: حضرت صاحب الامر علیه السلام تو را خواسته‌اند.

به همراه ایشان رفتم، تا به "مسجد جمعه" رسیدم. دیدم آن حضرت علیه السلام در محلی که منبر بسیار بلندی در آن بود، بالای منبر تشریف دارند و آن‌جا مملو از جمعیت است. حاضران همه عمامه داشتند و لباس‌هایشان مثل لباس شوستری‌ها بود. به فکر افتادم که در بین این جمعیت چطور می‌توانم خدمت ایشان برسم؛ اما حضرت علیه السلام به من توجه فرمود و صدا زد:

«جعفر! بیا.»

من رفتم و تا مقابل منبر رسیدم. فرمود:

«چرا برای مردم آن چه را که در راه کربلا دیده‌ای نقل نمی‌کنی؟»
عرض کردم:

آقا! نقل می‌کردم؛ از بس مردم بدگویی کردند، دیگر بیان نکردم.
حضرت فرمود:

«تو کاری به حرف مردم نداشته باش؛ آن چه را که دیده‌ای نقل کن تا
مردم بفهمند ما چه نظر لطف و مرحمتی به زائر جَدِّمان سید الشهداء علیه السلام
داریم.» [۴۹]

پی نوشتها

۱- سید محمد تقی موسوی اصفهانی، مکیال البکارم فی فوائد الدعاء للقائم، ج ۲، ص ۴۶: یکی از دوستان صالحم برایم نقل کرد که: مولایمان حضرت حجت علیه السلام را در خواب دیدار کرده بود، و حضرتش سخنی فرموده بودند که مضمونش این است: «إِنِّي لَأَدْعُو لِمُؤْمِنٍ يَذُكُرُ مُصِيبَةَ جَدِّي الشَّهِيدِ ...»

۲- سید علی بن طاووس، اللهوف علی قتلی الطوف، صص ۹۷-۹۸: أَلَا وَإِنَّ الدَّعِيَّ ابْنَ الدَّعِيِّ قَدْ رَكَزَ بَيْنَ اثْنَتَيْنِ بَيْنَ السَّلَّةِ وَالدَّلَّةِ وَهَيْهَاتَ لَهُ ذَلِكَ مِنِّي وَهَيْهَاتَ مِنَّا الدَّلَّةُ أَبِي اللَّهِ ذَلِكَ لَنَا وَرَسُولُهُ وَالمُؤْمِنُونَ وَحُجُورٌ طَابَتْ وَطَهَّرَتْ وَأَنْوَفٌ حَمِيَّةٌ وَنُفُوسٌ أَبِيَّةٌ أَنْ تُؤْتَرَ طَاعَةَ اللِّثَامِ عَلَى مَصَارِعِ الكِرَامِ.

محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۹: أَلَا إِنَّ الدَّعِيَّ ابْنَ الدَّعِيِّ قَدْ رَكَزَ بَيْنَ اثْنَتَيْنِ بَيْنَ القَلَّةِ [السَّلَّةِ] وَالدَّلَّةِ وَهَيْهَاتَ مَا أَخَذَ الدَّيَّةَ أَبِي اللَّهِ ذَلِكَ وَرَسُولُهُ وَجُدُودٌ طَابَتْ وَحُجُورٌ طَهَّرَتْ وَأَنْوَفٌ حَمِيَّةٌ وَنُفُوسٌ أَبِيَّةٌ لَا تُؤْتَرُ مَصَارِعَ اللِّثَامِ عَلَى مَصَارِعِ الكِرَامِ.

ابو منصور طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۰۰: عَنْ مُصْعَبِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ لَمَّا اسْتَكْفَى النَّاسُ بِالحُسَيْنِ علیه السلام رَكِبَ فَرَسَهُ وَاسْتَنْصَتَ النَّاسَ فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ: ... أَلَا وَإِنَّ الدَّعِيَّ ابْنَ الدَّعِيِّ قَدْ تَرَكَنِي بَيْنَ السَّلَّةِ وَالدَّلَّةِ وَهَيْهَاتَ لَهُ ذَلِكَ مِنِّي وَهَيْهَاتَ مِنَّا الدَّلَّةُ أَبِي اللَّهِ ذَلِكَ لَنَا وَرَسُولُهُ وَالمُؤْمِنُونَ وَحُجُورٌ طَهَّرَتْ وَجُدُودٌ طَابَتْ أَنْ يُؤْتَرَ طَاعَةُ اللِّثَامِ عَلَى مَصَارِعِ الكِرَامِ ... همین عبارت محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۸۳، ح ۱۰.

ابن شعبه حرانی، تحف العقول، صص ۲۴۱-۲۴۳: أَلَا وَإِنَّ الدَّعِيَّ ابْنَ الدَّعِيِّ قَدْ رَكَزَ مِنَّا بَيْنَ اثْنَتَيْنِ بَيْنَ المِلَّةِ وَالدَّلَّةِ وَهَيْهَاتَ مِنَّا الدَّيَّةُ يَا أَبِي اللَّهِ ذَلِكَ وَرَسُولُهُ وَالمُؤْمِنُونَ وَحُجُورٌ طَابَتْ وَأَنْوَفٌ حَمِيَّةٌ وَنُفُوسٌ أَبِيَّةٌ وَأَنْ تُؤْتَرَ طَاعَةَ اللِّثَامِ عَلَى مَصَارِعِ الكِرَامِ.

۳- محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۲: ثُمَّ صَاحَ علیه السلام أَمَا مِنْ مَغِيثٍ يُغِيثُنَا لِوَجْهِ اللَّهِ! أَمَا مِنْ ذَابٍّ يَذُبُّ عَنَّا حَرَمَ رَسُولِ اللَّهِ!

همو، بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۴۶: ... نادى هل من ذاب يذب عن حرم رسول الله! هل من موحّد يخاف الله فينا! هل من مغيث يرجو الله في إغاثتنا! وارتفعت أصوات النساء بالغويل.

سید علی بن طاووس، اللهوف علی قتلی الطفوف، ص: ۱۱۶: ... نادى هل من ذاب يذب عن حرم رسول الله ﷺ! هل من موحد يخاف الله فينا! هل من مغيث يرجو الله بإعانتنا! هل من معين يرجو ما عند الله في إعانتنا! فازتفت أصوات النساء بالعويل ...

۴- علی بن عیسیٰ اربلی، کشف الغمّة، ج ۲، صص ۵۰ - ۵۱: ... وَيَحْكُمُ يَا شَيْعَةَ الشَّيْطَانِ! إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ دِينٌ وَلَا تَخَافُونَ الْمَعَادَ فَكُونُوا أَحْرَارًا وَارْجِعُوا إِلَىٰ أَنْسَابِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ أَعْرَابًا كَمَا تَزْعُمُونَ أَنَا الَّذِي أَقَاتِلُكُمْ فَكُفُّوا سُفْهَاتِكُمْ وَجَهَالَتِكُمْ عَنِ التَّعَرُّضِ لِحَرَمِي فَإِنَّ النَّسَاءَ لَمْ يَقَاتِلَنَّكُمْ.

سید علی بن طاووس، اللهوف علی قتلی الطفوف، ص: ۱۱۹: فَصَاحَ وَيَلُكُمُ يَا شَيْعَةَ آلِ أَبِي سُفْيَانَ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ دِينٌ وَكُنْتُمْ لَا تَخَافُونَ الْمَعَادَ فَكُونُوا أَحْرَارًا فِي دُنْيَاكُمْ هَذِهِ وَارْجِعُوا إِلَىٰ أَحْسَابِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ عَرَبًا كَمَا تَزْعُمُونَ. قَالَ: فَنَادَاهُ شِمْرٌ لَعْنَةُ اللَّهِ: مَا تَقُولُ يَا ابْنَ فَاطِمَةَ؟ فَقَالَ: إِنِّي أَقُولُ أَقَاتِلُكُمْ وَتُقَاتِلُونَنِي وَالنِّسَاءَ لَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ فَاْمَنْعُوا عُنَاتِكُمْ وَجَهَالَتِكُمْ وَطُغَاتِكُمْ مِنَ التَّعَرُّضِ لِحَرَمِي مَا دُمْتُ حَيًّا.

همین مطلب با اختلاف اندکی محمد باقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۵، ص: ۵۱: وَيَحْكُمُ يَا شَيْعَةَ آلِ أَبِي سُفْيَانَ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ دِينٌ وَكُنْتُمْ لَا تَخَافُونَ الْمَعَادَ فَكُونُوا أَحْرَارًا فِي دُنْيَاكُمْ وَارْجِعُوا إِلَىٰ أَحْسَابِكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْرَابًا. فَنَادَاهُ شِمْرٌ فَقَالَ: مَا تَقُولُ يَا ابْنَ فَاطِمَةَ؟ قَالَ: أَقُولُ: أَنَا الَّذِي أَقَاتِلُكُمْ وَتُقَاتِلُونَنِي وَالنِّسَاءَ لَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ فَاْمَنْعُوا عُنَاتِكُمْ عَنِ التَّعَرُّضِ لِحَرَمِي مَا دُمْتُ حَيًّا.

۵- شوری (۴۲): ۲۳.

۶- محمد باقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۵، ص: ۶۰: وَقَالَ صَاحِبُ الْمَنَاقِبِ وَمُحَمَّدُ بْنُ أَبِي طَالِبٍ: قَتَلَ الْحُسَيْنُ ﷺ ... أَقْبَلَ فَرَسَ الْحُسَيْنِ ﷺ وَ قَدْ عَدَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ أَنْ لَا يُؤْخَذَ فَوَضَعَ نَاصِيَتَهُ فِي دَمِ الْحُسَيْنِ ﷺ ثُمَّ أَقْبَلَ يَرْكُضُ نَحْوَ خَيْمَةِ النَّسَاءِ وَهُوَ يَضْهَلُ وَيَضْرِبُ بِرَأْسِهِ الْأَرْضَ عِنْدَ الْخَيْمَةِ حَتَّىٰ مَاتَ. فَلَمَّا نَظَرَ أَخَوَاتُ الْحُسَيْنِ وَبَنَاتُهُ وَأَهْلُهُ إِلَى الْفَرَسِ لَيْسَ عَلَيْهِ أَحَدٌ رَفَعْنَ أَصْوَاتَهُنَّ بِالْبُكَاءِ وَالْعَوِيلِ وَوَضَعَتْ أُمَّ كُلثُومٌ يَدَهَا عَلَىٰ أُمِّ رَأْسِهَا وَنَادَتْ: وَآ مُحَمَّدَاهُ! وَآ جَدَاهُ! وَآ نَبِيَّاهُ! وَآ أَبَا الْقَاسِمَاهُ! وَآ عَلِيَّاهُ! وَآ جَعْفَرَاهُ! وَآ حَمْرَتَاهُ! وَآ حَسَنَاهُ هَذَا حُسَيْنٌ بِالْعَرَاءِ، صَرِيحٌ بِكَرْبَلَاءَ، مَجْزُوزُ الرَّأْسِ مِنَ الْقَفَا، مَسْلُوبُ الْعِمَامَةِ وَالرِّدَاءِ، ثُمَّ غُشِيَ عَلَيْهَا.

۷- محمد باقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۵، صص ۵۸ - ۵۹: وَرَوَى حَمِيدُ بْنُ مُسْلِمٍ: ... قَالَ ثُمَّ أَخْرَجُوا النَّسَاءَ مِنَ الْخَيْمَةِ وَأَشْعَلُوا فِيهَا النَّارَ فَخَرَجْنَ حَوَاسِرَ مُسْلِبَاتٍ حَافِيَاتٍ بِأَكْبِيَاتٍ يَمْشِينَ سَبَايَا فِي أَسْرِ الذَّلَّةِ وَقُلْنَ بِحَقِّ اللَّهِ إِلَّا مَا مَرَّرْتُمْ بِنَا عَلَىٰ مَضْرَعِ الْحُسَيْنِ. فَلَمَّا نَظَرَتْ

يَمْشِينَ سَبَايَا فِي أَسْرِ الدُّلَّةِ وَقُلْنَ بِحَقِّ اللَّهِ إِلَّا مَا مَرَرْتُمْ بِهَا عَلَيَّ مَضْرَعِ الْحُسَيْنِ. فَلَمَّا نَظَرْتِ
النَّسْوَةَ إِلَى الْقَتْلَى صَحْنًا وَضَرْبِنَ وَجَوْهَيْنَ. قَالَ: فَوَاللَّهِ لَا أَنْسَى زَيْنَبَ بِنْتَ عَلِيِّ عليها السلام وَهِيَ
تُنَادِي الْحُسَيْنَ وَتُنَادِي بِصَوْتِ حَزِينٍ وَقَلْبٍ كَنِيْبٍ: وَامُحَمَّدَاهُ صَلَّى عَلَيْكَ مَلِيكَ السَّمَاءِ

۸- سید علی بن طاووس، اللهوف علی قتلی الطفوف، صص ۱۳۳ و ۱۳۴.

۹- محمد باقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۶۰.

۱۰- ابن طیفور احمد بن ابی طاهر (۲۰۴ - ۲۸۰ ق)، بلاغات النساء، ص ۳۵ و ابن نما حلی
(۵۶۷ - ۶۴۵)، مشیر الاحزان، صص ۱۰۱ - ۱۰۲ و ابو منصور احمد بن علی طبرسی (از
علماء قرن ششم)، الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۰۷ و سید علی بن طاووس، اللهوف علی قتلی
الطفوف، ترجمه، صص ۱۸۱ - ۱۸۶ و محمد باقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۵، صص ۱۳۳
- ۱۳۵.

۱۱- سید علی بن طاووس، الإقبال بالأعمال الحسنة فيما يُعمل مرّة في السنة، ج ۳، صص ۷۳ -
۸۰ و محمد باقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۱۰۱، صص ۲۶۹ - ۲۷۴.

۱۲- سید علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن محمد بن طاووس از بزرگان امامیه در قرن
هفتم هجری است. وی در میان دانشمندان امامیه به ابن طاووس معروف است. در
جلالت قدر و صفای سیرت و کثرت بصیرت، چون او را کم می توان نشان کرد. وی
پیش از ظهر روز پنجشنبه نیمه‌ی ماه محرم سال ۵۸۹ در شهر حله به جهان چشم گشود.
پدرش شریف سعد الدین ابوالبراهیم سید موسی بن جعفر و مادرش دختر جناب
ابوالحسین ورام بن ابی فراس بود. سید علی از طرف مادر از گردهای ایل "جاوانی"
شهر حله بود و از طرف پدر نسبش به داوود بن حسن مثنی از اولاد حضرت امام حسن
مجتبی علیه السلام می رسید.

ابن طاووس در ابتدای عمر از جدش جناب ورام و پدرش سید موسی بهره‌های
دانشی و بینشی فراوان برد. سپس در حدود سال ۶۲۵ به شهر بغداد رهسپار شد که در
آن زمان مرکز دولت عباسی در آن روزگار بود. مدت ۱۵ سال در آن شهر توقف کرد.
سپس به نجف اشرف رفت و سه سال در این شهر ماند. از آن جا به کربلا هجرت کرد و
سه سال نیز در این شهر سکونت گزید. آن گاه به کاظمین رفت و در آن شهر هم سه سال
ماند. تصمیم داشت سه سال نیز در سامرا زندگی کند؛ ولی شرایط حاکم بر آن شهر در
آن روزگار مانع از این کار شد. وی در دوره‌ی هجوم تاتار (در سال ۶۵۲) به بغداد باز
گشت و تا تصرف این شهر توسط سپاه مغول در آن جا ماند.

او از علمای شیعی و سخت پای‌بند این مذهب بود و در هیچ شرایطی از مبانی شیعی

عدول نمی کرد؛ ولی به خاطر حُسن سلوک اجتماعی، سخت مورد توجه المستنصر بالله، منصور بن محمد بن احمد (جلد ۶۲۳ - ۶۴۰) خلیفه‌ی عباسی بود و خلیفه منصب وزارت را بدو پیشنهاد کرد. سید ابن طاووس در نهایت بیداری و هوشیاری در جواب خلیفه گفت: «اگر مراد خلیفه از تعیین من به این منصب این است که بر خلاف مشیت خدا و رسولش رفتار کنم؛ بدین مطلب می توان دست یافت و فراوان اند کسانی که به این منصب قیام کنند؛ اما اگر بر اساس مقیاس های شرعی عمل کنم، دشمنانم زیاد می شوند چون باید در کار حاکمان مقرر نزد خلیفه با دلیل و برهان تشکیک کنم. و اگر در خلال کارگزاری برای مردم، کار به پیروی از اهل بیت علیهم السلام بینجامد، این سیره ای نیکو و انتصابی سلیم خواهد بود؛ نه به صورتی که اکنون حال امت بر طبق آن است.»

وی در عین اجتناب زیبا از وزارت، بر خلیفه‌ی عباسی اتمام حجت هم کرد.

ابن طاووس از امکانات اجتماعی خویش در جهت حال شیعیان - که برخی از آنان امکانات زیادی در اختیار نداشتند - بهره می برد. داستان اسماعیل بن عیسیای هرقلی شهره‌ی دوران شده است. ^(۱)

سید ابن طاووس گرچه بر فقهی توانا بود و مبانی شرعی تسلط داشت، ولی در پی مراجعه‌ی بزرگان به وی جهت پذیرش ریاست شرعی و مناسب دینی، از پذیرش ریاست دینی اجتناب کرد. او دلیل این اجتناب را در لابه لای وصیت های خود به فرزندش سید محمد چنین می نگارد:

«یکی از استادانم از من خواست که به تدریس و تعلیم مردم پردازم و در مراجعات آنان فتوی دهم و راه علمای پیشین را بپیمایم. آن گاه دیدم خدای - جل جلاله - در قرآن شریف به جدت محمد صلی الله علیه و آله آن صاحب مقام والا می فرماید: «وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ الْيَمِينَ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ فَمَا لَكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ بِحَاجِرِينَ» ^(۲) آیا می بینی که این سخن از جانب خداوندگار گیتی برای تهدید کسی است که نزد او گرامی ترین موجود اولین و آخرین است؛ در صورتی که سخنی را به حق تعالی نسبت دهد! پس آن گاه که به این نکته توجه کردم؛ از مبادرت به فتوی احساس کراهت نمودم و پرهیز

۱ - علی بن عیسیای اربلی، کشف الغمّة، به نقل از محدّث نوری، النجم الثاقب، صص ۲۲۸ - ۲۳۱.
 ۲ - حاقه (۶۹): ۴۴ تا ۴۷؛ اگر (او) پاره‌ای گفته‌ها بر ما بسته بود، دست راستش را سخت می‌گرفتم، سپس رگ قلبش را پاره می‌کردیم و هیچ یک از شما مانع از (عذاب) او نمی‌شد.

کردم که مبادا در کار فتوی قولی بر خلاف گویم و در پی ریاست افتم که منظور از آن تقرّب به حق تعالی نباشد.» [برگرفته از: فانوس، صص ۱۶۷ - ۱۶۸]

ابن طاووس از نزدیک شدن به دستگاه عباسیان به شدت ابراز بیزاری و نفرت می‌کرد و همکاری با آنان را مایه بی‌آبرویی در سرای آخرت می‌دانست. وی در سفارش‌های خود به فرزندش محمد چنین می‌نگارد: «ای محمد فرزندم! ... بدان که اگر من در سراسر زندگانی به بیماری دیوانگی یا به مرض پیسی و خوره دچار می‌شدم بر من از گرفتاری به منصب‌های دولتی آسان‌تر بود که چهره‌ی اسلام از آن تیره گردد و چیزی از آن چه را که پیمبران و جدّ محمد صلی الله علیه و آله بنیان نهادند، ویران کنم و مایه‌ی ننگ او گردم و چنان کنم که دشمنان دین او به سرزنش، سخنان ناروا گویند و در این سوء شهرت با دشمنان یاری و همکاری کنم. زیرا در این حال دشمنان می‌گویند و می‌پندارند اگر دین جدّ ما محمد صلی الله علیه و آله این چگونگی‌ها را که متصدیان مقامات دولتی دارای آن‌اند، نداشت و مشتمل بر هول و هوسبازی و هوسناکی و تظاهر به ارتکاب کارهای حرام نبود، فلانی که فرزند اوست و تظاهر به پای‌بندی به ناموس دین می‌کند، با والیان و دولتیان وارد کار نمی‌شد و در راهی که مایه‌ی اهانت به مراسم جدّ او و نیاکان گذشته‌ی اوست با آن‌ها همگامی نمی‌کرد و به اموری که خلاف شیوه‌ی دین او باشد، شادمان نمی‌شد و این بد نهادی را به آن دین نسبت نمی‌داد. پس بنگر که هنگام سكرات مرگ، مصیبت و ندامت من چگونه خواهد بود و در روز شمار در چه جایگاه قرار خواهم داشت و محاسبه‌ی من از چه قرار خواهد بود و نادانی و خواری من تا کجاست. با کدام چشم و با چه رو جدّ محمد صلی الله علیه و آله و پیشگامان آزادگی را بنگرم و با چه روی به آنان دیده افکنم ...» (۱)

نیز در این زمینه می‌نگارد: «نخستین دامی که شیطان تعبیه کرد تا میان من و خدای جلّ جلاله ... جدایی افکند، این بود که خلیفه "مستنصر" ... مرا به عادت خلفا برای فتوی دادن دعوت کرد. هنگامی که نزدیک به در ورودی خانه کسی رسیدم که از من استدعای دیدار داشت، به درگاه خدا ... تضرّع کردم و از او خواستم که دین مرا و آن چه را که به من موهبت فرموده است، به ودیعت نگاه دارد و هر چه مرا به رضای حضرتش نزدیک گرداند، حفظ فرماید تا به سلامت از نزد ملک باز گردم. آن‌گاه به محضر او رسیدم و او با همه‌ی نیرو که داشت کوشید تا کار فتوی دادن را بپذیرم. خدای جلّ جلاله به من آن

نیرو داد که با آنان مخالفت کنم و هوس خود را خوار دارم و بر سر نفس سرکش پای گذارم و در نگاهداشت آن چه در طلب رضای خدای جلّ جلاله مالک آن بودم و اعراض از آنان، مدد فرمود. در پی آن واقعه سعایت‌های هولناک روی داد. اما خدای جلّ جلاله به فضل خویش مرا کفایت کرد و بر عنایات خود بر من افزود ... ای فرزندان! اگر آن روز در این فتوای دنیوی و هوسبازی اهل دنیا و قاعده‌های بیهوده آن‌ها وارد شده بودم، تا ابد الابدین تباه بودم و مرا در اموری داخل می‌کردند که میان من و رب العالمین جدایی می‌افکند. الحذر الحذر که در شوخی و بازی و نوآوری آنان شرکت جستن، مخالفت با جدّت سید المرسلین ﷺ و با پدرت سید الوصیین است. سپس خلیفه بازگشت و به وسیله "قمی" وزیر خود و دیگر بزرگان دولت، از من دعوت کرد که نقابت همه طالبین را بپذیرم. سال‌ها گذشت و هم چنان پیگیری می‌کردند تا این سمت را قبول کنم و من بهانه‌های بسیار می‌آوردم. "قمی" وزیر گفت: وارد این کار شو و در آن به رضای خدا عمل کن. گفتم: پس چرا تو در وزارت خود به رضای خدای تعالی عمل نمی‌کنی؟ نیاز دولت در این کار به تو بیشتر است تا به من. اگر چنین کاری امکان داشت، همانا تو به آن رفتار می‌کردی. سپس به تهدید من پرداخت و پیوسته خدای جلّ جلاله مرا در مقابل آنان نیرو می‌داد و تقویت می‌کرد و تأیید و مساعدت می‌فرمود تا این که "مستنصر" به وسیله یکی از دوستان به این تکلیف دعوت کرد و به هر چاره‌ای دست زد. روزی به من گفت: آیا تو می‌گویی "رضی" و "مرتضی" ستمکار بودند یا آنان را معذور می‌دانی؟ پس تو نیز مانند آنان وارد کار شو. بدو گفتم: روزگار آنان روزگار آل بویه بود و زمان پادشاهان شیعه مذهب و آنان مشغول به خلفا بودن و خلفا مشغول به آنان. و سید رضی و سید مرتضی آن چه طبق رضای خدای جلّ جلاله می‌خواستند، آماده بود. بدان که این پاسخ من به اقتضای تقیه بود و گمان نیکو به همت موسوی آن دو؛ و گرنه من بهانه‌ی منطقی بر دخالت آنان در امور دنیایی نداشتم ...» [رک. فانوس، صص ۱۷۰ - ۱۷۲]

نیز می‌نگارد: «روزی وزیری نامه‌ای به من نوشت و خواستار آن شد که به دیار او بروم. در پاسخ بدو نوشتم: من چگونه توانایی آن دارم که در مورد نیازهای خود و نیاز فقیران و دیگر نیازمندان با تو مکاتبه کنم در حالی که خدای تعالی و فرستاده‌ی او ﷺ و پیشوایان علیّه مرا مکلف فرموده‌اند که از باقی ماندن تو بر کرسی فرمانروایی حتی تا رسیدن نامه‌ی من به تو اکراه داشته باشم. نیز تکلیف من این است که آرزومند باشم تا زان پیش که نامه‌ی من به تو رسد، از مقام خود معزول شده باشی.» [رک. فانوس، ص ۱۶۳]

نیز می‌نگارد: «چنین روی داد که پدر و مادرم - که خدای تعالی روانشان را تقدیس

فرماید و بر قبرشان نور بباراند - در صدد بر آمدند که من زناشویی کنم ... این وصلت خوشایند من نبود و بیم آن داشتم که از کار صواب مرا باز دارد. این پیوند موجب آن شد که با خاندانی که وصلت کرده بودم، مصاحبت کنم. سپس یکی از آنان در کار دولتی وارد شد و من کوشیدم که او را از آن شغل باز دارم و او آن منصب را ترک کند؛ اما موافقت نکرد که از آن کار دست بکشد. این امر به آنجا کشید که از او دوری گزینم و در شهر "حله" مجاورت آنان را خوش نداشته باشم. آن گاه به مشهد مولانا (حضرت موسی به جعفر امام کاظم علیه السلام) روی آوردم و در آنجا اقامت گزیدم. [رک. فانوس، ص ۱۷۰]

با تمام این دوری جستن ابن طاووس از نزدیکی به خلیفه و ورود در دستگاه خلافت عباسی، ولی در ابتدای حمله‌ی هلاکو به عراق در عهد خلافت بنی عباس - که منجر به فروپاشی خلافت عباسی شد - وی بر جلوگیری از حمله‌ی سلطان ایلخانی به بغداد تصمیم گرفت. خودش چنین می‌نگارد:

«و ای فرزندانم! ... بدان که چون سپاه تاتار و ترکان بر شهرهای خراسان پیروز شدند و در آن شهرها طمع کردند و در زمان "مستنصر" خلیفه عباسی ... تا نزدیکی بغداد رسیدند، فرمانده سپاه خلیفه امیر "قشمر" بود و با قوای خود در بیرون بغداد مستقر شده بود و هر دم بیم هجوم لشکر ترکان را داشتند و در شهر بغداد اعلان جهاد داده بودند. من به امیر "قشمر" نوشتم که نامه‌ی مرا به خلیفه عرضه کن و از او رخصت خواه که برای حال این مهم اجازت دهد به شرط آن که هر چه من می‌گویم همان بگویند و هر جا خاموشی گزینم همچنان خاموشی گزینند تا کار را با گفت و گو و تدبیر اصلاح کنم. چه کیان اسلام در خطر است و اگر کسی برای اصلاح کار مردمان اقدام نکند از سوی خدای جلّ جلاله معذور نباشد. در نامه‌ی خود نوشته بودم که من با زره و سلاح و سپاه به دیدار تاتار نخواهم رفت؛ بلکه با همین جامه و به شیوه‌ی معمول و عادی خود خواهم رفت و می‌خواهم برای خدا با آنان از در صلح درآیم و چنین شرط کنم که آن چه در دست شماست، در دستتان باقی ماند و هر چه در توان دارم بکار برم تا صلح برقرار شود که این کار موجب رضای ال‌اه و تقرّب به آستان او جلّ جلاله می‌باشد. اما آنان بهانه آوردند و جز آن که من خواستم می‌خواستند. سپس نزد دوستی رفتم - که مقام وزارت دربار داشت - و بدو گفتم: از خلیفه اجازت خواه که من و رضا برادرم و فرزندان محمّد بن محمّد بن محمّد اعجمی نزد تاتار رویم و ترجمانی با خود همراه کنیم و با ال‌ه‌ام ال‌اهی با آنان گفت و گو کنیم؛ امید است که خدای تعالی با قول یا فعلی یا چاره جویی و تدبیری این بلا را از سر ما رفع فرماید. به پاسخ گفتم: می‌ترسم در این دیدار مراتب

شنون دولت را رعایت نکنید و چنین پندارند که سفير مايد گفتم: کسی را با ما بفرستید که مورد اطمینان شما باشد تا اگر نزد تاتار اظهار کنیم، فرستاده شماييم، سر ما را برای شما بیاورد. در این صورت شما در نزد آنان معذور خواهید بود. منظور من از این ملاقات آنست که با آنها بگوئيم ما فرزندان صاحب دعوت نبوي هستيم و از کشور محمّدی آمده‌ايم و آمده‌ايم تا پيرامون دين و کشور خود با شما گفت و گو کنیم که اگر سخن ما را نپذیرفتند نزد خدا و رسول او مسئول نباشيم. آن گاه که چنین گفتم، آن دوست گفت: باش تا من باز گردم. گویی می‌خواست مطلب را به اطلاع "مستنصر" خلیفه ... برساند. پس از دیری مرا طلبید و گفت: اکنون مقتضی نیست که چنین کنیم. هنگام ضرورت اجازه خواهيم داد. اینک گروهی که به کشور ما حمله آورده‌اند، لشکری متفرق و دسته‌های غیر متشکل‌اند، رئیس معینی - که گوش به فرمان او باشند - ندارند تا شما با او گفت و گو کنید. گفتم: اکنون ما با نیت خالص آمده‌ايم تا این کار را به پایان برسانيم. من بیم آن دارم که وقتی رخصت این کار را به ما بدهید که این همت و خلوص نیت در ما نباشد. با این همه به ما رخصت دیدار ندادند و شد آن چه شد.» [برگرفته از: فانوس، صص ۲۲۳ - ۲۲۴]

در پی حمله‌ی هلاکو به عراق و قتل عام مردم این کشور - به ویژه ساکنان بغداد - تلاش‌های سید علی ابن طاووس و شیخ سدیدالدین یوسف بن علی المطهر پدر علامه‌ی حلّی و خواجه نصیرالدین طوسی^(۱) موجب شد عموم شیعیان و برخی از عالمان عامّه - هم چون ابن ابی الحدید معتزلی شارح نهج البلاغه - جان سالم بدر برند. تفصیل این ماجرا در کتاب‌های تاریخ به ویژه عصر فرو پاشی خلافت عباسی مندرج

۱- در داستان ورود هلاکو به بغداد گفته‌اند: سید مجدالدین محمّد بن حسن بن طاووس همراه سدیدالدین پدر علامه حلّی و جمعی دیگر از علمایه نزد هلاکو رفتند و برای حلّه امان گرفتند. صاحب ریاض‌العلماء از تاریخ مولی فخرالدین تبا کنی نقل کرده است: سید مجدالدین محمّد بن حسن بن طاووس حلّی و سدیدالدین یوسف بن مطهر مکتوبی نزد هلاکو فرستادند و اظهار اطاعت و انقیاد بر او کردند و گفتند: مادر اخبار علی علیه السلام یافتیم که تو بر این بلاد قاهر خواهی شد و خیر روایت شده از علی علیه السلام در خروج هلاکو و غلبه‌ی او بر بغداد را نقل کردند. هلاکو ایشان را اکرام کرد و حلّه را امان داد. سپهر در ناسخ‌التواریخ در ذکر بنی طاووس گفته است: یکی از بنی طاووس در عراق سید مجدالدین محمّد بن حسن بن طاووس صاحب کتاب البشارة است و در آن کتاب اخبار و آثار رسیده را نقل می‌کند و غلبه‌ی مغول را بر آن بلاد و انقراض دولت بنی‌العبّاس را می‌نویسد. ولی شیخ حسن بن سلیمان حلّی شاگرد شهید اول در کتاب منتخب‌البصائر کتاب بشارت را به سید علی بن طاووس نسبت داده است. (برگرفته از: میرزا حسین نوری، النجم الثاقب، ص ۲۵۱)

است. (۱)

سید ابن طاووس در دوره‌ی مستنصر عباسی (جلد ۶۲۳ - ۶۴۰)، نقابت طالبیان را نپذیرفت؛ اما در عهد هلاکو نقیب شیعه در عراق شد (۲) و سه سال و ۱۱ ماه از دوران نقابت او گذشته بود که جهان را بدرود گفت.

صفای سیرت سید ابن طاووس باعث شد که از ناحیه‌ی مقدّس حضرت بقیّه الله علیه السلام عنایات فراوانی بدو شود و توفیق بهره‌وری از شجره‌ی ولایت مهدوی در عصر غیبت برای وی تا حدودی گشوده گردد. خود در مهج الدعوات می‌گوید:

من در سرّ من رأی بودم. در وقت سحر دعای حضرت صاحب الامر علیه السلام را شنیدم. پس از دعایی که آن را خواندند و در یاد من باقی ماند، ذکر فرمودند: «الْأَحْيَاءُ مِنْهُمْ وَالْأَمْوَاتِ.» و بعد از آن گفتند: «وَأَبْقِهِمْ (یا آن که گفتند: وَأَحْيِهِمْ فِي عِزَّتِنَا وَمُلْكِنَا وَسُلْطَانِنَا وَدَوْلَتِنَا.» (۳) این حکایت در شب چهارشنبه بیست و سوم ماه ذی القعدة سال ۶۳۸ هجری بود.

نیز علامه‌ی مجلسی در بحار الأنوار نقل می‌کند: سید ابن طاووس سحرگاه در سرداب مقدّس از حضرت صاحب الامر شنید که حضرتش چنین دعا می‌کرد:

«اللَّهُمَّ إِنَّ شَيْعَتَنَا خُلِقَتْ مِنْ شُعَاعِ أَنْوَارِنَا وَبَقِيَّةِ طِينَتِنَا وَقَدْ فَعَلُوا ذُنُوبًا كَثِيرَةً أَتَّكَالًا عَلَيَّ حُبْنًا وَوَلَايَتِنَا، فَإِنْ كَانَتْ ذُنُوبُهُمْ بَيْنَكَ وَبَيْنَهُمْ فَاصْفَحْ عَنْهُمْ فَقَدْ رَضِينَا وَ مَا كَانَ مِنْهَا فِيهِمْ فَاصْلِحْ بَيْنَهُمْ وَقَاصِ بِهَا عَنْ حُفْمِنَا وَأَدْخِلْهُمْ الْجَنَّةَ وَزَخِّرْ جِهَنَّمَ عَنِ النَّارِ وَلَا تَجْمَعْ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ أَعْدَائِنَا فِي سَخَطِكَ النَّارِ.» (۴)

«خدایا همانا شیعیان ما از پرتو انوار ما و باقی مانده‌ی گل وجود ما آفریده شده‌اند؛ و اینان با پشت گرمی به دوستی ما گناهان زیادی انجام می‌دهند. (خدایا) اگر گناهان ایشان بین تو و بین ایشان است، پس از ایشان درگذر، که ما از آن‌ها راضی شدیم؛ و اگر آن گناهان بین خودشان است، پس میان ایشان را

۱- تفصیل این سخن را در کتاب کشف الحق، اثر علامه‌ی حلی، کشف المعجزة اثر سید ابن طاووس، زبدة التواریخ، اثر حافظ ابرو، تاریخ شاه شجاع، اثر ابن هلال، مجالس المؤمنین، اثر قاضی نورالله شوشتری و النجم الثاقب، اثر میرزا حسین نوری، ص ۲۵۱ می‌توان یافت.

۲- برنامه‌ی سعادت، ترجمه‌ی کشف المعجزة، سید ابن طاووس، مقدمه‌ی عالم رجالی، شیخ محمدرازی.

۳- یعنی: و زندگان ایشان را باقی گذار یا آن که مردگان ایشان را در زمان غلبه و پادشاهی و ایام سلطنت و دولت ما زنده گردان.

۴- بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۳۰۲.

اصلاح کن و به خمس ما قصاص فرما و ایشان را به بهشت وارد کن و از آتش دور فرما و میان ایشان و دشمنان ما در آتش خشم خویش جمع نکن.
پیوند ابن طاووس با مقام ولایت مهدوی به حدی بود که وی از اسرار داخلی حضرت بقیة الله علیه السلام اطلاع داشت. خودش می گوید:

«از کسی شنیدم - که اسم او را نمی برم - موصلتی میان او و مولای ما مهدی صلوات الله علیه است؛ که اگر ذکر آن روا بود هر آینه چند جزو می شد.»^(۱)

نیز ابن طاووس در ضمن بیان حالات خود گوید: «... در روز سه شنبه هفدهم ماه جمادی الآخری سال ۶۴۱ به سوی نجف اشرف رفتیم و در ظهر چهارشنبه به نجف رسیدیم ... به جهت زیارت اول رجب از نجف به سوی حله رهسپار شدیم و شب جمعه هفدهم جمادی الآخری ... بدان جا رسیدیم. در روز جمعه مذکور حسن بن بقلی بیان کرد که شخص صالحی - که او را عبد المحسن می گویند - از اهل سواد به حله آمده و ذکر می کند که مولای ما مهدی صلوات الله علیه او را در بیداری ملاقات کرده و وی را جهت پیامی نزد من فرستاده اند. پس قاصدی به نام محفوظ بن قرا نزد او فرستادم. وی (یعنی عبد المحسن) شب شنبه بیست و یکم جمادی الآخری پیش من آمد. با او خلوت کردم. مردی صالحش شناختم و در راستگویی او شک نکردم؛ و او را فردی مستغنی از خودم یافتم. از حالش پرسیدم. گفت: از اهالی "حصن بشر" است و از آن جا به "دولاب" منتقل شده که آن محل مقابل "محوه" معروف به "مجاهدیه" قرار دارد و به "دولاب ابن ابی الحسن" معروف است و اکنون در آن جا ساکن است. وی در "دولاب" کار خاصی ندارد؛ بلکه تاجر است و شغلش خرید غله و غیر آن است.

وی گفت: غله را از "دیوان سرایر" خریدم و بدان جا آمدم تا غله را قبض کنم. شب را در "معیدیه" در موضعی معروف به "مجر" بسر بردم. چون هنگام سحر شد مایل نبودم از آب معیدیه مصرف کنم. لذا به قصد رسیدن به نهر آب از آن جا بیرون رفتم. نهر آب در طرف شرقی آن جا بود. متوجه (راه) نشدم؛ تا این که خود را در "تل سلام" دیدم که در راه مشهد امام حسین علیه السلام (یعنی کربلا) در طرف غرب واقع است. این (ماجرا) در شب پنجشنبه نوزدهم ماه جمادی الآخری سال ۶۴۱ بود؛ (یعنی همان شبی که برای من در حرم امیر المؤمنین علیه السلام حالات عجیبی رخ داده بود که قبلا گزارش کردم.) عبد المحسن گفت: برای تطهیر نشستم؛ ناگاه سواری را در نزد خود دیدم که نه حضور او را حس

کرده بودم و نه صدای اسب وی را شنیده بودم. ماه طلوع کرده بود؛ ولی مه زیادی هوا را گرفته بود. من از قیافه‌ی آن سوار و وضع اسبش سؤال کردم. گفت: رنگ اسبش سرخ مایل به سیاه بود و جامه‌ی سفید به تن داشت و عمامه‌ای (خاص) بر سر داشت و شمشیری حمایل کرده بود. گفت: آن سوار به وی گفته بود: «وقت مردم چگونه است؟» عبدالمحسن گفت: من گمان کردم از این وقت سؤال می‌کند. گفتم: ابر و غبار دنیا را گرفته است. فرمود: «من این را از تو سؤال نکردم. از حال مردم پرسیدم.» گفتم: مردم در خوبی و ارزانی و امنیت در وطن خویش و در مال خود هستند. فرمود: «به نزد ابن طاووس برو و به او چنین و چنان بگو.» او آن چه را که آن حضرت برای من فرموده بود، ذکر کرد. آن گاه گفت: آن جناب فرمود: «پس وقت نزدیک شده است.» عبدالمحسن گفت: پس در دلم افتاد و بر نفسم معلوم شد که او مولای ما صاحب الزمان (عج) است. به رو در افتادم و بیهوش شدم و به حال بیهوشی بودم تا آن که صبح طالع شد. بدو گفتم: تو از کجا دانستی که آن جناب از ابن طاووس مرا اراده کرده است. گفت: من در بنی طاووس جز تو کسی را نمی‌شناسم و در قلبم ندانستم مگر آن که از این رسالت (تنها) ترا قصد کرده بود. گفتم: از کلام آن جناب چه فهمیدی که وقت نزدیک شده؟ آیا قصد کرد که وفات من نزدیک شده یا ظهور آن جناب صلوات الله علیه؟ گفت: ظهور آن جناب (عج) نزدیک شده است.

گفت: من در آن روز به سوی کربلا (مشهد ابی عبد الله (عج)) متوجه شدم و تصمیم گرفتم در خانه‌ی خود بمانم و خدای متعال را عبادت کنم و پشیمان شدم که چرا از چیزهایی که می‌خواستم، (از حضرتش) سؤال نکردم. بدو گفتم: آیا از این حکایت کسی را آگاه کرده‌ای؟ گفت: آری؛ برخی کسانی که از بیرون رفتن من به سمت منزل "معیدیه" خبر داشتند و گمان کردند که من مسیر راه را گم کرده و هلاک شده‌ام. زیرا برگشتن من به سوی ایشان به تأخیر افتاده بود و از غشی که بر من روی داده بود و آثار آن غشی که از ترس دیدار آن جناب بر من عارض شده بود، در طول آن روز پنجشنبه در من ظاهر بود.

من بدو سفارش کردم که این حکایت را هرگز برای کسی نقل نکند؛ و بر او بعضی چیزها را عرضه کردم. گفت: من از خلق بی‌نیازم و مرا مال زیادی است. پس من و او برخاستیم و برایش جامه‌ی خوابی فرستادم. او شب را در نزد ما در محلی از خانه‌ای که الآن محل سکونت من در حله است، بسر برد. من با او در گوشه‌ای از خانه خلوت کرده بودم. چون از نزد من برخاست، من نیز از آن گوشه (ی دنج) پایین آمدم تا بخوابم (قبل

از خواب) از خدای متعال درخواست کردم که در همین شب در خواب این مطلب بر من بیشتر کشف شود تا آن را بفهمم. پس در خواب دیدم که گویا مولای من حضرت صادق علیه السلام هدیه‌ی عظیمی برای من فرستاده‌اند و آن هدیه در نزد من است و من قدر آن را نمی‌دانم. پس از خواب برخاستم و حمد خدای متعال را بجا آوردم و برای نماز شب به آن گوشه (ی دنج) بالا رفتم. آن شب، شب شنبه هیجدهم جمادی الاخری بود. "فتح" ابریق^(۱) را بالا آورد و نزد من گذاشت. من دستم را دراز کردم و دسته‌ی ابریق را گرفتم تا آب را بر کف دست خود بریزم؛ ناگاه گیرنده‌ای دهان ابریق را گرفت و آن را برگردانید و مرا از استفاده‌ی از آن برای وضوی نماز باز داشت. (با خود) گفتم: شاید آب نجس است و خداوند خواسته مرا از آن حفظ فرماید؛ زیرا از سوی خدای متعال برای من عطا‌های بسیاری بوده است که یکی از آنها مانند این رقم است و من آن (عطا)ها را دیده بودم. "فتح" را صدا زدم و بدو گفتم: ابریق را از کجا پر کردی؟ گفت: از کنار آب جاری. گفتم: شاید این نجس باشد! آن را خالی کن و آب بکش و از (آب) رودخانه پر کن. (فتح) رفت و آب را خالی کرد و من صدای (بیرون) ریختن آب را می‌شنیدم و آن را پاک کرد و از رودخانه پر کرد و آورد. و (دگر بار) خواستم از آن آب بر کف دست خود بریزم؛ (ولی) گیرنده‌ای دهان ابریق را گرفت و از من برگرداند و از آن مانع شد. قدری صبر کردم و به خواندن برخی دعاها مشغول شدم. برای نوبت سوم به سوی ابریق روی کردم؛ ولی این بار هم به سان نوبت‌های پیشین (همان واقعه) اتفاق افتاد. دانستم که این قضیه به خاطر منع من در آن شب از خواندن نماز شب است. در خاطر من گذشت که شاید خدای متعال اراده فرموده بر من حکمی را جاری فرماید و در فردا ابتلائی (به من) برسد و نخواسته من امشب برای سلامتی از آن دعا کنم. پس نشستم و در قلب من جز این، چیز دیگری خطور نکرد. در حال نشسته خوابیدم. ناگاه مردی را دیدم که به من می‌گوید: «عبد المحسن که برای رسالت آمده بود گویا سزاوار بود تو در پیش روی او راه بروی!» از خواب بیدار شدم. در خاطر من گذشت من در احترام و اکرام او کوتاهی کرده‌ام. پس به سوی خدای متعال توبه کردم و آن چه را که توبه کننده از مثل این گناهان می‌کند، به جا آوردم. سپس اقدام به وضو کردم؛ دیگر کسی ابریق را نگرفت و مرا به عادت خود واگذاشت. وضو گرفتم و دو رکعت نماز بجا آوردم که فجر طالع

۱- ابریق وسیله‌ای هم چون آفتابه‌ی کنونی بوده است که در گذشته برای دست شستن یا وضو گرفتن از آن استفاده می‌کردند.

شد. نافله‌ی شب را قضا کردم و فهمیدم به ادای حق این رسالت وفا نکرده‌ام. نزد شیخ عبدالمحسن رفتم و او را ملاقات کردم و اکرام او را به جای آوردم و از مال خاص خود شش اشرفی و از غیر مال خاص خود - که در آن مثل مال خود عمل می‌کردم - پانزده اشرفی برای او برداشتم. با او خلوت کردم و آن‌ها را بر او عرضه داشتم و از او عذر خواهی کردم. او از قبول آن‌ها امتناع ورزید و چیزی از آن را قبول نکرد. گفت: همراه خود صد اشرفی دارم؛ و گفت: آن را به کسی بده که فقیر است. و (از قبول آن مال) به شدت امتناع ورزید. بدو گفتم: فرستاده‌ی آن جناب صلی الله علیه و آله را جهت اکرام وی - که فرستاده (شده از سوی آن حضرت) است - چیزی می‌دهند، نه به خاطر فقر و (یا) غنای او. ولی باز (از قبول) امتناع ورزید. گفتم: مبارک است! اما در آن پانزده اشرفی - که از مال خاص خودم نیست - ترا بر قبول آن مجبور نمی‌کنم؛ اما این شش اشرفی را - که مال خاص من است - ناچاری قبول کنی. نزدیک بود آن را نیز نپذیرد. من او را ملزم کردم. پس (آن شش اشرفی را) گرفت و من با او نهار خوردم و در پیش روی او راه رفتم چنان که در خواب بدان مأمور شده بودم؛ و او را به کتمان (این راز) سفارش کردم. و الحمد لله و صلی الله علی سید المرسلین محمد و آله الطاهرین.^(۱)

ابن طاووس با برخی افراد ارتباط داشته است که ایشان از خواص یاران حضرت بقیة الله بوده‌اند. وی در کتاب "فرج المهموم" می‌نویسد: «از آن جمله خبری است که راستی گفته‌ی گوینده بر من معلوم شد. وی برای من نقل کرد: از مولای خود مهدی علیه السلام درخواست کرده بودم که به من رخصت دهد تا از کسانی باشم که به صحبت و خدمت آن جناب در زمان غیبتش مشرف‌اند و به آنانی اقتدا کنم که ایشان به آن جناب خدمت می‌کنند و بندگان و خواص (یاران) آن حضرت‌اند. و احدی را بر این موضوع مطلع نکرده بودم. پس ابن رشید ابوالعباس واسطی در روز پنجشنبه بیست و نهم رجب المرجب سال ۶۳۵ در نزد من آمد و گفت: به تو می‌گویند ما قصد نداریم مگر مهربانی با ترا؛ پس اگر نفس خود را بر صبر متقادمی کنی مراد حاصل می‌شود. بدو گفتم: این سخن را از جانب که می‌گویی؟ گفت: از جانب مولای ما مهدی صلوات الله علیه.^(۲)»

ابن طاووس طریق نوینی در مباحث اعتقادی بنا نهاد و آن مراجعه‌ی مستقیم به آثار امامان پاک علیهم السلام به دور از نحله‌های فلسفی، عرفانی و کلامی بود.

۱ - محدث نوری، النجم الثاقب، صص ۲۴۵ - ۲۴۸ به نقل از سید علی بن طاووس، الموسعة والمضایقة.

۲ - محدث نوری، النجم الثاقب، ص ۲۵۳ به نقل از سید علی بن طاووس، فرج المهموم.

او در کتاب کشف المحجّة، در خطاب به فرزندش محمد گوید: «بر تو باد که کتاب "نهج البلاغة" را با تأمل مطالعه کنی و در اسرار و حکمت‌های آن به ژرفی بیندیشی و در کتاب "مفضل بن عمر" که سرور ما امام صادق علیه السلام در آثار آفرینش برای او املا فرموده‌اند، تفکر کنی و کتاب "اهلیلجة" را - که عبرت‌ها در آن مسطور و منعکس است - مورد توجه قرار دهی؛ زیرا اعتنا و برخورداری از نکته‌هایی که پیامبران و جانشینان و اولیای آنان - که بر همه درود الاهی نثار باد - گفته‌اند با فطرت و عقل سلیم منطبق است و بسی سود در بر دارد.» [رک. فانوس، ص ۱۳]

نیز گوید: «ای فرزندم! زنهار که از اندیشه‌های معتزله دوری گزینی و از آنان که از سر منزل حق و یقین بسی دورند، کناره‌گیری. من خود اندیشه‌های آنان را به دقت مطالعه کرده‌ام و چنین یافته‌ام که خرده‌بینان و خرده‌گیران در عیب‌جویی سخنان آنان صواب گفته‌اند، مگر در اندکی از افکارشان که موافق واقع است ... پس چگونه تواند بود که خرده‌مندان و صاحب‌دلان این نشانه‌های روشن را ندیده انگارند و به کسی که در محیط اسلامی پرورش یافته و مهر پیامبر پاک صلی الله علیه و آله در دل و جانش نشسته و بزرگواری‌ها و خلاف‌عادات و معجزات و احکام اسلامی دم‌جور جان‌اوست و فطرتی پاکیزه و نهادی روشن و طبیعی دارد برای رهیابی به ذات پاک خدای بی‌چون، از عرض و جوهر و صورت و هیولا یاری طلبد و عقیده و اجتهاد را با این مطالب سست، رها کند!؟» [رک. فانوس، ص ۱۵]

وی در بیان دلیل روی گردانی خود از راه متکلمان گوید: «ای محمد فرزندم! و ای کسانی که این کتاب را مطالعه خواهید کرد! بدانید که من این سخنان را از آن روی نمی‌گویم که به علم کلام جاهل باشم و نکته‌ها و پرسش و پاسخ مطالب آن را ندانم؛ بلکه آن چه به دانستن آن حاجت است، می‌دانم و در این علم کتاب‌ها خوانده‌ام که نیاز مرا برمی‌آورد و آن را در خطبه‌ی کتاب "المحجّة لثمره المهجّة" نوشته‌ام و آن جا گفته‌ام که چگونه به این علم اشتغال ورزیدم و آن را در محضر چه استادانی فرا گرفتم و چه چیز مرا از تباه کردن زندگانی در پیروی آنان منصرف کرد.» [رک. فانوس، ص ۲۵]

این طاووس با اعتراف به فطری بودن معرفت خدای متعال و عدم احتیاج به روش‌های فلسفی و کلامی در این مورد، در خطاب به فرزند خویش می‌گوید:

«اما ای محمد فرزندم! ... بدان که اگر استادی به دانشجویی بگوید: تو به معرفت الاهی دست نخواهی یافت مگر این که در عرض و جوهر و جسم ... بیندیشی و حدوث جسم تنها از راه حرکت و سکون ثابت می‌گردد؛ مبتدی نیز به فطرت خود این مطالب را

درک نمی‌کند و زیادتی و تأثیر اعراض را بر اجسام - که در جهت منتقل می‌گردد - نمی‌داند و با این مطالب آشنا نمی‌باشد و با چشم هم زیادتی حرکت و سکون را بر جسمی - که از مکانی به مکانی منتقل می‌گردد - احساس نمی‌کند، مگر در تصور حد جسم و تصور عرض و تحقیق زیادتی آن‌ها بر جسم و حفظ آن چه به مغز و تفکر و کلام متعلق است؛ باید رنج بی شمار متحمل گردد و مجاهدت بسیار کند. بسا استاد ... نیز در بیان این الفاظ و مفاهیم پیرو دیگران و مقلد پیش‌کسوت‌ها خود باشد و در استدلال، به قول این و آن تمسک جوید و اقوال و نظریه‌های آنان را در این مطالب معتبر بشناسد و آن را دلیل و حجت و برهان بداند. تازه اگر کسی به کمک استاد زیادتی را بر اجسام دریابد، لزوم سکون را در نمی‌یابد مگر این که رنج بسیار برد و زحمت استاد کشد و زمانی دراز بگذراند و روزگاری دراز در ظلمت و حیرت و حسرت برای دریافت مطالب بسر آورد ... و در کشاکش تناقض و تعارض احتمالات و شبهات حیران و سرگردان سیر کند تا پس از رنج بسیار، طرفی را بر طرفی و قولی را بر قولی با اعتقاد ضعیف و حدس و گمان ترجیح دهد و هرگاه به اشکالی بزرگ ... برخورد کند باز به همان حالت نخستین در آید و غرق حیرت و تردید گردد ... بنابراین تا هنگام مرگ پیوسته در تحیر و تردید بسر برد. حتی در دم مرگ نیز شاید آن چه را دلیل راه دانسته است در نظرش باطل جلوه کند. حال این که پیش از اشتغال به این علم با همان معرفت اجمالی، به مؤثر و موجد حقیقی اعتقادی کامل و ایمانی راسخ داشت و از احتمال عروض شبهه و طعن و قدح در امان بود.» [رک. فانوس، صص ۲۵ - ۲۶]

ابن طاووس مصاحبت بزرگانی را درک کرد؛ از جمله افراد زیر را می‌توان نام برد: شیخ حسین بن محمد سوراوی، شیخ أبو الحسن علی بن یحیی بن علی حنّاط، شیخ نجیب الدین محمد بن جعفر بن هبة الله بن نما، تاج الدین حسن بن دربی، شمس الدین فقّار بن معّد موسوی حائری (؟ - ۶۳۰)، صفی الدین محمد بن معّد موسوی، شیخ سدید الدین سالم بن محفوظ بن عزیزة و شّاح سوراوی حلّی، أبو حامد محیی الدین محمد بن عبدالله بن علی بن زهّرة حسینی حلّی، نجیب الدین محمد سوراوی و کمال الدین حیدر بن محمد بن زید بن محمد بن عبد الله حسینی.

بزرگانی در مجاورت با سید ابن طاووس تربیت شدند و از او بهره بردند و مطالب فراوانی از او نقل کردند. از آن جمله اند: شیخ سدید الدین یوسف بن علی المطهر (پدر علامه‌ی حلّی)، شیخ جمال الدین یوسف بن حاتم بن خوز عاملی شامی، علامه حلّی جمال الدین حسن بن یوسف بن علی بن محمد بن مطهر حلّی (۶۴۷ - ۷۴۰)، شیخ

تقی الدین حسن بن علی بن داوود جلی (۶۴۷ - ۷۴۰)، سید غیاث الدین عبد الکریم بن أحمد بن طاووس (۶۴۸ - ۶۹۳) نگارنده‌ی فرحة الغری.

آثار ابن طاووس عبارت‌اند از:

الإبانة في معرفة أسماء كتب الخزانة، الإجازات لكشف طرق المفازات فيما يُحصن من الإجازات، أسرار المودعة في ساعات الليل و النهار، أسرار الصلاة و أنوار الدعوات، الإصطفاء في أخبار الملوك و الخلفاء، إغاثة الداعي و إعانة الساعي، الأقبال لصالح الأعمال، الأمان من أخطار الأسفار و الأزمان، أنوار أخبار أبي عمرو الزاهد، الأنوار الباهرة في أنتصار العترة الطاهرة، البشارات بقضاء الحاجات على يد الأئمة بعد الممات، البهجة لثمرة المحجة، التشریف بتعريف وقت التكليف، التحصين في أسرار ما زاد على كتاب اليقين، التوفيق للوفاء بعد التفريع في دار الفناء، جمال الأسبوع بكمال العمل المشروع، الدرر الواقية من الأخطار في ما يعمل في كل شهر على التكرار، ربيع الألباب، رُوح الأسرار و رُوح الأسمار، رِيّ الظمآن من مروى محمد بن عبد الله بن سليمان، زهرة الربيع في أدعية الأسابيع، سعد السُعود للنفوس منضود، السعادات بالعبادات، شفاء العقول من داء الفضول، الطرائف في معرفة مذاهب الطوائف، طرّف من الأنبياء و المناقب، غياث سلطان الوری لسكان الثرى، فتح الأبواب بين ذوي الألباب و بين رب الأرباب، فتح محجوب الجواب الباهر في شرح وجوب خلق الكافر، فرج المهموم بمعرفة منهج الحلال و الحرام من علم النجوم، فرحة الناظر و بهجة الخاطر مما رواه والدي موسى بن جعفر، فلاح السائل و نجاح المسائل، القبس الواضح من كتاب النفيس الواضح، لباب المسرة من كتاب مزار ابن أبي قرة، المُجتنب من الدعاء المجتنب، محاسبية النفس، المزار، مسالك المحتاج إلى مناسك الحاج، مصباح الزائر و خناح المسافر، المِضمار، الملاحم و الفتن في ظهور الغائب المنتظر، الملهوف على قتلي الطُفوف، المتقي من العوذ و الرقي، مُهَج الدعوات و مُنْهَج العِنَايات، مهمات في صلاح المتعبد و تتمات لمصباح المتهجد، الموسعة و المضايقة، اليقين في إمرة أمير المؤمنين علي بن أبي طالب و كشف المحجة لثمرة المهجة.

کتاب کشف المحجة در بیان اصول دین است. سید ابن طاووس نگارش این کتاب را در شهر کربلا آغاز کرد،^(۱) و آن را برای فرزند خود سید صفی الدین محمد ملقب به مصطفی (۶۴۳ - ۶۸۰) نگاشت.

او در انتهای این کتاب در خطاب به فرزند خویش گوید: «... پیش از آن که پیکر پاک پیامبر بزرگوار را به خاک سپارند و بر رحلت او سوگواری برپای دارند، وی را رها کردند و به کار دنیا پرداختند! آیا پاداش آن بزرگوار علیه السلام چنین بود؟! و باید حقوق احسان و مهر او را مهمل می گذاشتند و از یاد می بردند؟! و پایه‌ی والای او را ناچیز می شمردند؟! و حق بازماندگان عزیزش را لگد مال می کردند؟! این کردار به خاطر هیچ کس خطور نمی کرد با این که آن سید کائنات علیه السلام از سوی پروردگار گیتی به آن آگاهی داده بود... اینک آن چه برای رضای خداوند جهان جل جلاله در نوشتن این رساله در نظر داشتم به پایان رسید. پس آن را برای شرف قبول به اُستانِ واهب آن یعنی به حضور نایب آن حضرت علیه السلام عرضه داشتم و در عالم خواب پاسخ مقرون به قبول و تصویب دریافتیم و در باره‌ی تو سفارش وعده احسان رسید.» [رک. فانوس، صص ۲۹۸ و ۲۹۹]

از سید علی بن طاووس دو پسر و دو دختر باقی ماند:

۱- صفی الدین محمد ملقب به مصطفی (۶۴۳ - ۶۸۰). او پس از پدر سمت نقابت را عهده دار شد. ابن طاووس کتاب "کشف المحجّة" و "کتاب التّشريف بتعريف وقت التّکليف" را برای وی نگاشت.

۲- رضی الدین علی او در سال ۶۴۸ زاده شد و کتاب "زوائد الفوائد" از آثار اوست. وی پس از برادر سمت نقابت را عهده دار شد و این منصب در خاندان او باقی ماند.
۳- شرف الأشراف. بنا به نقل پدر این دختر در ۱۲ سالگی قرآن مجید را حفظ کرد.
۴- فاطمه.

ابن طاووس در صبح روز پنجم ماه ذی القعدة سال ۶۶۴ در گذشت. در مدفن او اختلاف است. برخی آرامگاه او را در کاظمین دانسته‌اند و برخی در حله نقل کرده‌اند و گروهی در نجف اشرف خوانده‌اند.^(۱)

۱۳- محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۰۲، ص ۲۷۶.

۱۴- میرزا حسین نوری طبرسی، نفّس الرحمن في فضائل سلمان، ص ۲۵۳.

۱۵- شیخ علی یزدی حائری، إلزام الناصب في إثبات الحجّة الغائب، ج ۱، ص ۴۲۹.

۱۶- میرزا ابی الفضل طهرانی، شفاء الصدور، ج ۱، ص ۲۴۲.

۱۷- سید نعمه الله جزایری، نور البراهین، ج ۱، ص ۴۹.

۱- علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۱، صص ۱۴۶ - ۱۴۳ و مقدمه فاضل از جمند سید علی رضوی بر کتاب مهج الدعوات و منهج العتایات.

- ۱۸ - محمد بن المشهدی، المزار الكبير، صص ۴۹۶ - ۵۱۳.
- ۱۹ - محمد باقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۹۸، صص ۳۱۷ - ۳۲۷.
- ۲۰ - حضرت یحیی آخرین پیامبر در آیین تورات است. خدائی در روزگار پیری زکریا و همسرش، یحیی را - که پسری پاکیزه بود - بدیشان عنایت فرمود و از همان زمان کودکی عقل سرشار و وحی و نبوت را بدو ارزانی داشت. ولادت او شش ماه قبل از حضرت مسیح بود و مادرش خواهر حضرت مریم و دختر هارون بود. وی در سی سالگی در بیابان یهودیه مردم را بشارت داد و ایشان را به توبه و اصلاح امور دینی دعوت کرد. او با تعمید به توبه، همه را تعمید می داد. روزی به یحیی خبر رسید که "هیرودیس" حاکم فلسطین عاشق "هیرودیا" دختر برادر خود شده و تصمیم ازدواج با او را دارد و خویشاوندانش وی را در این کار کمک کرده اند. حضرت یحیی اعلام کرد: این ازدواج نامشروع و باطل و با دستور تورات مخالف است. آن گاه گفت: من این ازدواج را امضا نمی کنم و به مخالفت با آن قیام خواهم کرد. این مخالفت موجب زندانی شدن آن حضرت گردید. "هیرودیا" به منظور دستیابی به اهداف شوم خود تصمیم بر قتل آن حضرت گرفت. بدین منظور "سلومه" دختر خود را در روز تولد "هیرودیس" به رقص در حضور او واداشت. این رقص موجب تحریک "هیرودیس" شد و سوگند یاد کرد که این دختر هر چه بخواهد برآورده خواهد کرد. آن دختر به تحریک مادر سر حضرت یحیی را بر طبقی طلید. "هیرودیس" جلاد طلید و سر آن پیغمبر خدا را از تن جدا کرد و سر را برای آن زن فرستاد و با این کار عذاب الاهی را برای خود فراهم ساخت. (۱)
- مزار این پیامبر خدا در داخل مسجد اموی واقع در شهر شام است. این مسجد قبلا کلیسا بوده و به دست اموی ها به مسجد تبدیل شده است.
- ۲۱ - سید جعفر مرتضی، خلفیات کتاب مأساة الزهراء علیها السلام، ج ۱، ص ۲۱۱.
- ۲۲ - شیخ جلال الدین علی الصغیر، الولاية التكوينية، الحق الطبيعي للمعصوم، ص ۲۲.
- ۲۳ - میرزا حسین نوری، الجنة المأوی، انتهای بحار الانوار، ج ۵۳، صص ۳۲۱ - ۳۲۲.
- ۲۴ - محمد باقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۹۸، ص ۲۳۱.
- ۲۵ - همو، بحار الأنوار، ج ۹۸، ص ۳۲۷.
- ۲۶ - علامه ی حلی، منتهی المطلب، ج ۲، ص ۲۸.

۱ - صدر الدین بلاغی، قصص قرآن، صص ۲۲۵ - ۲۲۸ و مسترها کس، قاموس کتاب مقدس، صص ۹۴۵ -

- ۲۷ - سید محمد جواد عاملی، مفتاح الكرامة، ج ۴، ص ۲۴۷.
- ۲۸ - سید جعفر مرتضی، خلفیات کتاب مأساة الزهراء علیها السلام، ج ۱، ص ۲۱۳.
- ۲۹ - محمد باقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۹۸، صص ۳۲۸ - ۳۲۹.
- ۳۰ - از دانشمندان و روایان مهم شیعه و از اصحاب حضرت عسکری علیه السلام که تا سال ۳۰۷ هجری زنده بوده، و بسیاری از روایات محمد بن یعقوب کلینی در "الکافی" به نقل از اوست.
- ۳۱ - ابو جعفر محمد بن حسن طوسی، مصباح المتعبد، صص ۷۵۸ - ۷۵۹ و محمد باقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۹۸، صص ۳۴۷ - ۳۴۸، ح ۱.
- ۳۲ - طرابوزان Tarabuzan (= طرابوزن = طرابزون = طرابزنده) ولایتی است در ترکیه‌ی آسیا که از شمال به بحر اسود، از جنوب به ارزروم و سیواس، از مشرق به ارزروم و قفقاز و از مغرب به قسطنطنیه محدود است. مساحت آن ۱۲,۰۰۰ میل مربع و متجاوز از یک میلیون تن سکنه دارد و یکی از شهرهای آن طرابوزان است که در ساحل بحر اسود واقع است و دارای ۹۷,۰۰۰ تن سکنه و آن پایتخت امپراتوری‌ای بود که توسط "کمنوس" (۱۲۰۴ - ۱۴۶۱ میلادی) تأسیس شده بود. [رک. دکتر محمد معین. فرهنگ فارسی، ج ۵، ص ۱۰۸۵]
- ۳۳ - ارزروم Arz_e rum (= ارزن الروم = ارزنة الروم) یونانی آن "تئودوسیو پلیس"، از شهرهای ترکیه است که سر راه نجد ایران به آسیای صغیر قرار گرفته و ۱۶۳,۰۰۰ تن جمعیت دارد. شهری صنعتی و تجارتنی است. روس‌ها آن را در ۱۸۲۸، ۱۸۷۸ و ۱۹۱۶ میلادی اشغال کردند. آخرین معاهده بین ایران و عثمانی - که به جنگ‌های طولانی دو کشور پایان داد - در آن شهر امضا شد. این نام را به صورت "ارض روم" یا "ارضروم" نویسند و خطاست. [رک. دکتر محمد معین، فرهنگ فارسی، ج ۵، ص ۱۲۱]
- ۳۴ - میرزا حسین نوری، النجم الثاقب، صص ۳۴۲ - ۳۴۴، داستان هفتادم.
- ۳۵ - محمد بن حسن طوسی، مصباح المتعبد، صص ۷۱۵ - ۷۱۸.
- ۳۶ - شیخ صدوق، کمال الدین، ج ۲، صص ۴۵۴ - ۴۶۵ و ابو منصور طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، صص ۴۶۱ - ۴۶۴ و محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۹۸، صص ۷۸ - ۸۸، ح ۱.
- ۳۷ - حلوان شهری بزرگ و پر نعمت در عراق بوده است واقع در انتهای حدود شهر بغداد و نزدیک به کوهستان‌های آن. گویند به نام "حلوان بن عمران بن حاف بن قضاة" - که یکی از ملوک آن سرزمین بوده - نام گذاری شده است. در کتاب "ملحمة" منسوب به بطلمیوس آمده است: طول حلوان ۷۱ درجه و ۴۵ دقیقه و عرض آن ۳۴ درجه است. ابو

زید گوید: حُلوان شهر معموری است که در سرزمین عراق پس از کوفه و بصره و واسط و بغداد و سرّ من رأی شهری به آبادی و بزرگی آن نیست. این شهر کوهستانی است و گاه برف در آن ریزش می‌کند. انار و انجیر آن معروف است. در اطراف آن چند چشمه از آب‌های معدنی کبریتی است که برای معالجه برخی از امراض مفید است. حُلوان در سال ۱۹ یا ۱۶ هجری به دست مسلمین فتح شد. [برگرفته از: علی اکبر دهمخدا، لغت‌نامه، ذیل حُلوان]

۳۸- محمد بن حسن طوسی، الغیبة، صص ۱۸۵ - ۱۸۸ و محمد باقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۵۳؛ صص ۱۹۳ - ۱۹۶.

۳۹- شیخ صدوق، کمال الدین، ج ۲، صص ۵۰۷ - ۵۰۹، محمد بن حسن طوسی، الغیبة، صص ۳۲۴ - ۳۲۶، و ابو منصور طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، صص ۴۷۱ - ۴۷۳ و محمد باقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۴، صص ۲۷۳ - ۲۷۴.

۴۰- ابو منصور طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۸۹، محمد باقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۱۶۵.

۴۱- میرزا حسین نوری، الجنة المأوی، الحکایة السادسة، صص ۲۲۶ - ۲۲۷.

۴۲- ابو منصور طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۸۹، محمد باقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۱۶۵.

۴۳- میرزا حسین نوری، النجم الثاقب، داستان سی و یکم، صص ۴۸۴ - ۴۹۴.

۴۴- الشَّيْخُ فُخْرُ الدِّينِ الطُّرَيْحِيُّ فِي «الْمُنْتَخَبِ» عَنِ سُلَيْمَانَ الْأَعْمَشِ، أَنَّهُ قَالَ: كُنْتُ نَازِلًا بِالْكُوفَةِ وَكَانَ لِي جَارٌ وَكُنْتُ آتِي إِلَيْهِ وَاجْلِسُ عِنْدَهُ، فَأَتَيْتُ لَيْلَةَ الْجُمُعَةِ إِلَيْهِ فَقُلْتُ لَهُ: يَا هَذَا مَا تَقُولُ فِي زِيَارَةِ الْحُسَيْنِ (ع)؟ فَقَالَ لِي: هِيَ بَدْعَةٌ وَكُلُّ بَدْعَةٍ ضَلَالَةٌ وَكُلُّ ذِي ضَلَالَةٍ فِي النَّارِ. قَالَ سُلَيْمَانُ: فَقُمْتُ مِنْ عِنْدِهِ، وَأَنَا مُمْتَلِي عَلَيْهِ غَيْظًا. فَقُلْتُ فِي نَفْسِي إِذَا كَانَ وَقْتُ السَّحْرِ آتِيَهُ وَأَحَدْتُهُ شَيْئًا مِنْ فَضَائِلِ الْحُسَيْنِ (ع) فَإِنْ أَصْرَ عَلَى الْعِنَادِ قَتَلْتُهُ. قَالَ سُلَيْمَانُ: فَلَمَّا كَانَ وَقْتُ السَّحْرِ أَتَيْتُهُ، وَقَرَعْتُ عَلَيْهِ الْبَابَ وَدَعَوْتُهُ بِاسْمِهِ، فَإِذَا بِرُؤُوسِهِ تَقُولُ لِي: إِنَّهُ قَصَدَ إِلَيَّ زِيَارَةَ الْحُسَيْنِ (ع) مِنْ أَوَّلِ اللَّيْلِ. قَالَ سُلَيْمَانُ: فَسِرْتُ فِي أَثَرِهِ إِلَى زِيَارَةِ الْحُسَيْنِ (ع) فَلَمَّا دَخَلْتُ إِلَى الْقَبْرِ فَإِذَا أَنَا بِالشَّيْخِ سَاجِدًا لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَهُوَ يَدْعُو وَيَبْكِي فِي سُجُودِهِ وَيَسْأَلُهُ التَّوْبَةَ وَالْمَغْفِرَةَ ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ بَعْدَ زَمَانٍ طَوِيلٍ ... فَقُلْتُ لَهُ: يَا شَيْخُ! بِالْأَمْسِ كُنْتَ تَقُولُ: زِيَارَةُ الْحُسَيْنِ (ع) بَدْعَةٌ وَكُلُّ بَدْعَةٍ ضَلَالَةٌ وَكُلُّ ذِي ضَلَالَةٍ فِي النَّارِ؟! وَالْيَوْمَ أَتَيْتُ تَرُورَةً؟! فَقَالَ: يَا سُلَيْمَانُ! لَا تَلْمَنِي فَإِنَّ مَا كُنْتُ أَثْبِتُ لِأَهْلِ الْبَيْتِ (ع) إِمَامَةً حَتَّى كَانَتْ لَيْلَتِي. فَرَأَيْتُ زُويَاءَ هَالَتْنِي وَرُوعَتْنِي. فَقُلْتُ لَهُ: مَا رَأَيْتُ أَيُّهَا الشَّيْخُ؟ قَالَ: رَأَيْتُ

رَجُلًا جَلِيلَ الْقَدْرِ لَا بِالطَّوِيلِ الشَّاهِقِ وَلَا بِالْقَصِيرِ الْمَلِصِقِ. لَا أَقْدِرُ أَصْفُهُ مِنْ عَظَمِ جَلَالِهِ وَ جَمَالِهِ وَ بَهَائِهِ وَ كَمَالِهِ، وَ هُوَ مَعَ أَقْوَامٍ يَقْفُونَ بِهِ حَفِيفًا وَ يَزِفُونَهُ زَفِيفًا وَ بَيْنَ يَدَيْهِ فَارِسٌ وَ عَلِيُّ رَأْسِهِ تَاجٌ، وَ لِلتَّاجِ أَرْبَعَةُ أَرْكَانٍ، وَ فِي كُلِّ رُكْنٍ جَوْهَرَةٌ تَضِيءُ مِنْ مَسِيرِ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ. فَقُلْتُ لِبَعْضِ خُدَّامِهِ: مَنْ هَذَا؟ فَقَالَ: هَذَا مُحَمَّدُ الْمُصْطَفَى. قُلْتُ: وَ مَنْ هَذَا الْآخَرُ؟ فَقَالَ: عَلِيُّ الْمُرْتَضَى وَصِيُّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. ثُمَّ مَدَدْتُ نَظْرِي فَإِذَا أَنَا بِنَاقَةٍ مِنْ نُورٍ، وَ عَلَيْهَا هَوْدَجٌ مِنْ نُورٍ وَ فِيهِ أَمْرَتَانِ وَ النَّاقَةُ تَطِيرُ بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ. فَقُلْتُ: لِمَنْ هَذِهِ النَّاقَةُ؟ فَقَالَ: لِخَدِيجَةَ الْكُبْرَى وَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ. فَقُلْتُ: وَ مَنْ هَذَا الْغُلَامُ؟ فَقَالَ: هَذَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ ﷺ. فَقُلْتُ: وَ إِلَى أَيْنَ يُرِيدُونَ بِأَجْمَعِهِمْ؟ فَقَالُوا: لِزِيَارَةِ الْمُقْتُولِ ظُلْمًا الشَّهِيدِ بِكَرْبَلَاءِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ الْمُرْتَضَى ﷺ. ثُمَّ إِنِّي قَصَدْتُ نَحْوَ الْهَوْدَجِ الَّذِي فِيهِ فَاطِمَةُ الزَّهْرَاءِ ﷺ وَ إِذَا بِرُقَاعٍ مَكْتُوبَةٍ مِنَ السَّمَاءِ تَسَاقُطُ مِنَ السَّمَاءِ. فَسَأَلْتُ: مَا هَذِهِ الرُقَاعُ؟ فَقَالَ: هَذِهِ رُقَاعٌ فِيهَا أَمَانُ النَّارِ لِرُؤُوسِ الْحُسَيْنِ ﷺ لَيْلَةَ الْجُمُعَةِ. فَطَلَبْتُ مِنْهُ رُقْعَةً. فَقَالَ لِي: إِنَّكَ تَقُولُ زِيَارَتُهُ بِدْعَةٌ؟! فَإِنَّكَ لَا تَنَالُهَا حَتَّى تَزُورَ الْحُسَيْنَ ﷺ، وَ تَعْتَقِدُ فَضْلَهُ وَ شَرَفَهُ. فَانْتَبَهْتُ مِنْ نَوْمِي فَرِعَا مَرْعُوبًا وَ قَصَدْتُ مِنْ وَقْتِي وَ سَاعَتِي إِلَى زِيَارَةِ سَيِّدِي الْحُسَيْنِ ﷺ وَ أَنَا تَائِبٌ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى، فَوَاللَّهِ يَا سُلَيْمَانُ! لَا أَفَارِقُ قَبْرَ الْحُسَيْنِ ﷺ حَتَّى يُفَارِقَ رُوحِي جَسَدِي. (۱)

۴۵ - میرزا حسین نوری، الجنة المأوی، داستان چهل و هفتم.

۴۶ - همو، الجنة المأوی، داستان چهل و ششم.

۴۷ - سید محمد مهدی طباطبایی در سال ۱۱۵۴ یا ۱۱۵۵ در کربلا زاده شد. دوران کودکی را در کربلا سپری کرد. علوم ابتدایی را در کودکی در همان شهر آموخت. فقه را پای درس پدر و درس اصول فقه را پای درس استاد کل وحید بهبهانی و خارج اصول را پای درس شیخ یوسف بحرانی صاحب الحقائق (متوفای ۱۱۸۶) خواند و به درجه‌ی اجتهاد نایل شد. در سال ۱۱۶۹ از کربلا به نجف اشرف رفت و از درس اساتید آن شهر نیز بهره برد و به مقام بلند دانش دست یافت.

سید محمد مهدی طباطبایی در طی سفری به ایران در سال ۱۱۸۶، لقب بحر العلوم را در خراسان از سید میرزا مهدی اصفهانی خراسانی فیلسوف ایرانی (۱۱۵۳ - ۱۲۱۷) دریافت کرد. وی در سال ۱۱۹۳ از خراسان به سوی نجف اشرف رفت و در اواخر همین سال به قصد زیارت خانه‌ی خدا و اصلاح مواقف و تأسیس برخی مواقیف حج به مکه رفت و بیش از دو سال در آن جا سکونت گزید. به خاطر بلندای دانش و عظمت

مقامش برای وی کرسی درس اقامه کردند و صاحبان تمام مذاهب اسلامی پای درس او حاضر شدند. صاحب هر مذهبی می‌کوشید وی را به مذهب خود نسبت دهد؛ زیرا سید مذهب خویش را پنهان می‌کرد. این شعر از اوست:

أَحْمَدُ جَدِّي ، أَمَّا وَالِدِي	مَالِكِي ، لَكِنُّ دِينِي شَافِعِي
وَ أَعْتِقَادِي حَنَفِي ، وَ أَنَا	شَافِعِيٌّ بِدَلِيلِ قَاطِعِ
وَ أَرَايَ الْحَقَّ مَعَ السُّنَّةِ	فِي كُلِّ مَا قَالُوا بِأَمْرِ جَامِعِ
عَلِيٍّ رَابِعٌ لِلْخُلَفَا	أَرْضِيهِمْ لَا لِخَوْفٍ مَانِعِي
وَ أَنَا أَلْعَنُ مَنْ يَلْعَنُهُمْ	وَ هُوَ عِنْدِي كَافِرٌ بِالصَّانِعِ

در عبارات "أحمد جدی" منظورش چنین بود: نیای من "احمد" یعنی پیامبر اسلام است؛ ولی مردم گمان می‌کردند که احمد بن حنبل، رئیس مذهب حنبلی را می‌گوید. در عبارت "أما والدي مالکی" مرادش این بود که پدرم ملک من است؛ به استناد حدیث روایت شده که می‌گوید: «أنت و ما تملك لأبيك.» (تو و آن چه را که مالک می‌شوی از آن پدرت می‌باشد.) ولی مردم گمان می‌کردند که مرادش مالک بن انس رئیس مذهب مالکی است. در عبارت "لکن دینی شافعی" منظورش این بود که در قیامت دینش (یعنی اسلام) شفاعت کننده اوست؛ ولی مردم گمان می‌کردند که مراد وی محمد بن ادریس شافعی رئیس شافعیان است. در عبارت "و اعتقادی حنفی" منظورش این بود که بر آیین حنیفیت ابراهیمی‌ام و در عبارت "و أنا شافعی بدلیل قاطع" منظورش این بود که به دلایل قطع و محکم قائل به موضوع شفاعت در روز قیامت‌ام همان شفاعتی که به برکت پیامبر خدا و امامان پاک پدید می‌آید؛ ولی مردم گمان می‌کردند مرادش ابو حنیفه رئیس حنفیان می‌باشد. در عبارت "و آرای الحق مع السنة" منظورش این بود حق در سنت نبوی است؛ چون اهل سنت واقعی شیعیان امامیه‌اند؛ زیرا ایشان قرآن و عترت را در کنار هم پذیرفته‌اند و به سنت نبوی در نص بر وصایت امیر المؤمنین و امامان هدایت عمل کرده‌اند. ولی مردم گمان می‌کردند که مرادش اهل سنت (یعنی پیروان خلفای سه گانه) است. در عبارت "علی رابع للخلفا" منظورش حضرت علی بن حسین زین العابدین بود که ایشان چهارمین امام و وصی پس از پیامبر است و در عبارت "آرتضیهم لا لخوف مانعی" منظورش برگزیدن امامان هدایت همان دوازده جانشین واقعی پیامبر است. ولی مردم گمان می‌کردند که مرادش سه خلیفه اول و دوم و سوم می‌باشد و سید مهدی آنان را به امامت برگزیده است. در عبارت "و أنا لعن من یلعنهم" منظورش این بود: هر که دوازده امام را نفرین کند، من او را لعنت می‌گویم و در عبارت "و هو عندي کافر" منظورش این بود: هر که مرا لعنت کند، من او را کافر می‌دانم.

بالصّانع" هر که به این خاندان جسارت کند من او را کافر به خدا می‌دانم؛ زیرا بنا بر روایات فراوان نبوی و ولوی هر که به پیامبر خدا و امامان پاک جسارت کند کافر می‌شود و حکم کفار در مورد او اجرا می‌گردد. ولی مردم گمان می‌کردند که وی مخالفان خلفای سه گانه را لعنت می‌کند و ایشان را کافر می‌انگارد.

بحر العلوم تا پایان اصلاحات در مکه و اصلاح مواقف و تأسیس برخی مواقیف، مذهب خود را پنهان می‌کرد. پس از اتمام این کار اعلام تشیع کرد؛ لذا بحث و مناظرات فراوانی میان او و علمای مذاهب در مکه رخ داد. بحر العلوم تمام دلایل مخالفان در ضدیت با مذهب خاصه را ردّ می‌کرد تا جایی که جملگی مخالفان بر فضل و دانش و بلندای بینش او اقرار کردند و گفتند: «إِنْ كَانَ لِلشَّيْعَةِ مَهْدِيٌّ يُنْتَظَرُ فَأَنْتَ ذَلِكَ الْمَهْدِيُّ الْمُتَنْظَرُ بِلا رَيْبٍ.» (اگر در میان شیعیان مهدی منتظری باشد به حتم تو همان مهدی منتظری!.) [رک. الفوائد الرجالیة، ج ۱، ص ۳۵ - ۳۶، مقدمه]

در ایام اقامت سید در مکه برایش تشرّفی به آستان حضرت بقیة الله رخ داده است. ملا زین العابدین سلماسی در آن سفر ناظر امور سید بحر العلوم بود. او نقل می‌کند: آن جناب با آن که در شهر غربت سکونت داشت و از اهل و خویشان دور بود، در بذل و بخشش قوی القلب بود و به زیادی مخارج در مکه توجهی نداشت.

روزی دیدم هیچ چیز نداریم. به سید عرض کردم: مخارج زیاد است و چیزی در دست نیست. ایشان چیزی فرمود. به حسب عادت، هر روز صبح طوافی دور کعبه می‌کرد و به خانه می‌آمد و به اتاقی که مخصوص خودش بود، می‌رفت. ما برای او قلیانی می‌بردیم. او قلیان می‌کشید و آن گاه بیرون می‌آمد و در اتاق دیگر می‌نشست و شاگردان از هر مذهبی جمع می‌شدند. او برای هر گروه بنا بر مذهب خود آنان درس می‌گفت.

من در آن روز از تنگدستی - که روز گذشته ابراز کرده بودم - دو باره شکایت کردم. آن روز چون سید از طواف برگشت بنا بر عادت هر روزه من قلیان را آماده کردم. ناگاه دیدم کسی در را می‌کوبد. سید به شدت مضطرب شد. به من گفت: قلیان را بگیر و از این جا بیرون ببر! خود نیز به شتاب برخاست و نزدیک در خانه رفت و در را باز کرد. شخص با جلالتی در شکل اعراب داخل شد و در اتاق سید نشست. سید در نهایت خواری و زبونی و ادب در کنار در ورودی نشست و به من اشاره کرد قلیان را نزدیک نبرم. ساعتی نشستند و با یکدیگر سخن می‌گفتند. آن گاه آن مرد برخاست. سید با شتاب از جای برخاست و در خانه را گشود و دست او را بوسید و او را بر شتری - که در

خانه خوابانده بود - سوار کرد. او رفت و سید با رنگ پریده بازگشت و براتی به دست من داد و گفت: این حواله‌ای است بر مرد صرافی که در کوه صفاست. نزد او برو و از او آن چه در حواله است، بستان.

من آن برات را گرفتم و نزد همان مرد بردم. چون او برات را گرفت، در آن نظر کرد و آن را بوسید و گفت: برو چند تن حمال بیاور.

رفتم و چهار حمال آوردم. به قدری که آن چهار تن قوت داشتند، پول فرانسوی آورد و آن حمال‌ها آن پول‌ها را برداشتند. پول فرانسوی پنج قران و اندی به پول عجمی بود. آن حمال‌ها پول‌ها را به منزل آوردند.

ملا زین العابدین سلعاسی گوید: روزی به سراغ آن صراف رفتم تا از حال او با خبر شوم و بینم حواله از چه کسی بود. نه صرافی دیدم و نه دگانی. از فردی که آن جا بود از حال صراف سؤال کردم. او گفت: ما این جا هرگز صرافی ندیده‌ایم و این جا فلانی می‌نشیند.

ملا زین العابدین گوید: پس دانستم این موضوع از اسرار خدای علام بود. (۱)
سید مردی با جلالت و هیبت بود؛ در راه رفتن با وقار و در سخن با هیبت. لذا در مقام پرسش از وی افراد حدودش را رعایت می‌کردند.

مرحوم شیخ جعفر کاشف الغطا - که خود فقیهی بزرگوار بود - غبار نعلین وی را به گوشه‌ی عمامه‌ی خویش پاک می‌کرد و بدان تبرک می‌جست. [رک. محدث نوری، مستدرک الوسائل، ج ۳، چاپ رحلی، ترجمه بحر العلوم]

بحر العلوم در مقام عبادت بنده‌ای خاکسار و عبیدی خوار و بی مقدار بود. گفته‌اند بر دعای سیفی مواظبت خاص داشت. پس از او از روی دعای وی نسخه برداری کردند و آن نسخه در میان اخیار پخش شد.

محدث نوری در بیان احوالات سید محمد مهدی بحر العلوم چنین می‌نگارد:

«او کسی است که کراماتش به تواتر ثابت شده و به دیدار حضرت بقیة الله فراوان نایل گشته است. در این موضوع کسی جز سید علی بن طاووس بر او پیشی نگرفت. ما بخشی از آن دیدارها را با سندهای صحیح در کتاب "دار السلام" و "الجنة المأوی" و "النجم الثاقب" نقل کرده‌ایم که اگر آن‌ها را به

تنهایی جمع کنیم، کتابی نیکو می شود.»^(۱)

بحر العلوم از جمله دانشمندانی بود که در مقام هدایت خلق، تلاشی وافر داشت. وی در "ذی الکفل" - که حدود سه هزار تن یهودی در آنجا ساکن بودند - با علمای یهود مناظره کرد. به دنبال این مناظره تمام یهودیان به تدریج مسلمان شدند. بسیاری از شاگردان و معاصران سید این ماجرا را گزارش کرده‌اند؛ از آن جمله سید محمد جواد عاملی نگارنده کتاب "مفتاح الکرامه" را می توان نام برد. علاقه مندان می توانند بدان کتاب یا مقدمه کتاب "الفوائد الرجالیة" مراجعه کنند.^(۲)

اساتید وی عبارت‌اند از: وحید محمد باقر بهبهانی (۱۱۱۸ - ۱۲۰۵)، شیخ محمد باقر ابن محمد باقر هزار جریبی (متوفای ۱۲۰۵)، سید حسین بن ابی القاسم جعفر موسوی خوانساری (متوفای ۱۱۹۱)، سید حسین بن امیر محمد ابراهیم بن محمد معصوم حسینی قزوینی (متوفای ۱۲۰۸)، شیخ عبد النبی قزوینی کاظمینی (متوفای ۱۲۱۳)، سید عبد الباقی حسینی خاتون آبادی (متوفای ۱۱۹۳)، شیخ محمد مهدی فتونی عاملی (متوفای ۱۱۸۳)، پدرش سید مرتضی طباطبایی (متوفای ۱۲۰۴)، شیخ یوسف بحرانی نگارنده‌ی کتاب الحدائق (۱۱۰۷ - ۱۱۸۴)، شیخ محمد تقی دورقی (متوفای ۱۱۸۶) و سید میرزا مهدی اصفهانی ساکن در خراسان (۱۱۵۳ - ۱۲۱۷).

او شاگردان زیادی داشت از آن جمله‌اند: شیخ احمد نراقی (متوفای ۱۲۴۵)، شیخ ابو علی حائری نگارنده‌ی "منتهی المقال" (متوفای ۱۲۱۶)، شیخ أسد الله تستری نگارنده‌ی "المقابیس" (متوفای ۱۲۳۴)، سید ابو القاسم جد نگارنده‌ی "الروضات الجنات" (متوفای ۱۲۴۰)، شیخ جعفر کبیر کاشف الغطا (متوفای ۱۲۲۸)، شیخ حسین نجف (متوفای ۱۲۵۱)، مولی زین العابدین سلماسی (متوفای ۱۲۶۶)، سید صدر الدین عاملی (متوفای ۱۲۶۳)، شیخ شمس الدین بن جمال الدین بهبهانی نگارنده‌ی "الحواشی" (متوفای ۱۲۴۸)، سید میر علی طباطبایی نگارنده‌ی "الریاض" (متوفای ۱۲۳۱)، سید عبد الله شبر (متوفای ۱۲۴۲)، سید محمد جواد عاملی نگارنده‌ی "مفتاح الکرامه" (متوفای ۱۲۲۶)، سید محمد مجاهد نگارنده‌ی "المناهل" (متوفای ۱۲۴۲)، شیخ محمد مهدی نراقی (متوفای ۱۲۰۹)، شیخ محمد ابراهیم کلباسی (متوفای ۱۲۶۱)، سید محمد رضا شبر (متوفای حدود ۱۲۳۰)، میرزا محمد اخباری (متوفای

۱ - میرزای حسین نوری، مستدرک الوسائل، جلد ۳، چاپ رحلی، ترجمه بحر العلوم.

۲ - الفوائد الرجالیة، ج ۱، ص ۴۹، مقدمه.

(۱۲۳۳)، شیخ محمد تقی اصفهانی نگارنده‌ی حاشیه‌ی بر کتاب المعالم (متوفای ۱۲۴۸)، شیخ میرزا حسن زنوزی، محمد رضا ازری (متوفای ۱۲۴۰).

گرچه سید مقام علمی والایی داشت، اما از او تألیفات زیادی به یادگار نماند. آثار مکتوب باقی مانده از وی بشمار زیر است:

کتاب "المصابیح" در عبادات و معاملات، "الدرة النجفیة"، منظومه‌ای در باب طهارت و نماز که بیش از دو هزار بیت است. "مشکاة الهدی"، این کتاب بازگردان "الدرة النجفیة" به نثر است و تنها کتاب طهارت آن نگاشته شده. "تحفة الکریم" در تاریخ مکه و بیت الله الحرام، "رسالة في العَصیر العَنَبی"، "شرح باب الحقیقة و المجاز" از کتاب الوافیة اثر فاضل تونی، شرح برخی از احادیث کتاب تهذیب شیخ طوسی، "الفوائد الاصولیة"، "رسالة في تحريم العَصیر الزَبیبی"، "رسالة في مناسك الحج و العمرة"، "رسالة في حکم قاصد الأربعة في السفر"، حاشیة و شرح بر طهارت کتاب شرائع الاسلام اثر محقق حلّی، "رسالة في قواعد أحكام الشُّكوك"، "حاشیة علی ذخیرة الحجّة السبزواری"، "رسالة في تحقیق معنی أجمعت العصابة علی تصحیح ما یصحّ عنهم"، "رسالة في انفعال ماء القلیل"، "رسالة في الفِرَق و المِلل"، "رسالة في الأطعمة و الأشربة"، "رسالة في تحريم الفرار من الطاعون"، "الدرة البهیة في نظم بعض المسائل الاصولیة"، "رسالة في مناظرته لليهود"، دیوان شعر کبیر که بیش از هزار بیت دارد و اغلب آن در مدح و رثای اهل بیت علیهم السلام است. "الفوائد الرّجالیة"، "الاثنا عشریات" در مرثی، "اجتماع الامر و النهی"، "أرجوزة فی الجمل و العقود"، "أصالة البرائة". برخی کتاب‌ها به زبان فارسی در آداب سیر و سلوک به سید نسبت داده‌اند، ولی صحّت این انتساب مسلم نیست.

تقریرات درس‌های او توسط شاگردانش بسیار است. از آن جمله‌اند:

۱- تقریرات سید محمد جواد عاملی نگارنده‌ی مفتاح الکرامة، در فقه

۲- تقریرات آغا محمد علی نجفی فرزند آغا محمد باقر هزار جریبی

سید و رای مرجعیّت دینی و مشاغل اجتماعی، کارهای عام المنفعه و صدقات جاریه‌ی فراوانی از خود به جای گذاشت. برخی از آنها عبارت‌اند از:

۱- تعیین و تثبیت مشاعر حج و مواقیت احرام بنا بر وجه شرعی صحیح

۲- پر کردن صحن مسجد کوفه از خاک پاک به خاطر آسان شدن آب کشی صحن مسجد، ساختن دیوارها و مقامات موجود در مسجد بر اساس جای قدیمی آنها، نهادن شاخص برای تعیین وقت زوال ظهر، بنا کردن حجره‌ها برای معتکفین و دیگر کارهای عمرانی در مسجد و حوالی آن.

۳- تعیین و بنای مقام حضرت حجت علیه السلام در مسجد سهله، و ساختن گنبدی از کاشی آسمانی بر آن مقام. میان جای کنونی - که سید برای مقام حضرت مهدی بنا نهاد - با جای سابق آن بیش از ده متر فاصله است. وی جای مقام را پس از تشرّف به حضور حضرت بقية الله در آن مکان، معین کرد؛ همان تشرّفی که بخشی از آن را برای میرزا ابو القاسم قمی نگارنده‌ی کتاب "القوانین" نقل فرمود.

۴- تعیین قبر مختار بن ابي عبیده ثقفی در نزدیکی قبر جناب مسلم بن عقیل.

۵- تعیین و بنای مرقد حضرت هود و حضرت صالح در "وادی السلام" نجف. مکان کنونی با جای قبلی آن حدود ۱۰ متر اختلاف دارد. سید فرمان داد بنای اولیه را خراب کنند و بنای تازه‌ای در جای جدید بنهند.

۶- تعیین و بنای مقام حضرت مهدی علیه السلام در "وادی السلام" نجف، چنان که امروز معروف است.

۷- بنای مئذنه صحن شریف علوی در سمت جنوب و تعمیر دیوارهای صحن و غرفه‌های آن.

چون سید دید صحن شریف خراب است، نامه‌ای به فتح‌علی شاه قاجار پادشاه وقت ایران نوشت و از او خواست برای ترمیم حرم امیر المؤمنین اموالی بفرستد. پادشاه ایران نیز دستور سید را اجابت کرد و اموال زیادی به نجف فرستاد.

۸- تجدید بنای مسجد جامع شیخ طوسی و توسعه‌ی آن و افزودن مراکز لازم بر این جامع. [رک. الفوائد الرجالیة، ج ۱، صص ۶۶-۹۷، مقدمه]

۹- تعیین جای سر مطهر امام حسین علیه السلام در مسجد الرأس واقع در رواق بالا سر حرم مولا علیه السلام و منع کردن مردم از پای نهادن بر آن مکان گرامی.^(۱)

سید سال ۱۲۱۲ ق. در گذشت؛ پیکر او را در حرم امیر المؤمنین علیه السلام دفن کردند.

۴۸- علی اکبر نهاوندی، عبقری الحسان، ج ۱، ص ۱۱۹، س ۱۱. به نقل از برکات حضرت ولی عصر (حکایات عبقری الحسان)، صص ۲۲۶-۲۲۷، داستان ۱۲۰.

۴۹- همو، عبقری الحسان، ج ۲، ص ۸۰، س ۱۶. به نقل از برکات حضرت ولی عصر (حکایات عبقری الحسان)، صص ۲۳-۲۶، داستان ۳، با ویرایش ادبی مختصر.

کتاب نامه

- قرآن کریم.
- آل محبوبه، الشیخ باقر، ماضی النجف و حاضرہا، مطبعة الآداب، سنة ۱۳۷۸ ق، بیروت - لبنان .
- ابن اثیر، ابو الحسن علی بن ابی الکریم محمد بن محمد بن عبد الکریم بن عبد الواحد شیبانی جزری ملقب به عزّ الدین (متوفای ۶۳۰)، الکامل فی التاریخ، دار الکتب العربی، الطبعة السادسة، بیروت .
- ابن طاووس، سید علی، الإقبال بالأعمال الحسنة فيما يُعمل مرة في السنة، چاپ سنگی، دار الکتب الاسلامیة، قطع رحلی، تهران.
- همو، اللهوف علی قتل الطُّوف (ترجمه: آهی سوزان بر مزار شهیدان)، قطع رقی، تهران.
- همو، جمال الأسبوع، چاپ سنگی، مکتبة الداوری، قطع رقی، قم.
- همو، کشف المهجة، (ترجمه: فانوس)، مترجم: دکتر اسد الله مبشری، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران .
- ابن طیفور احمد بن ابی طاهر (۲۰۴ - ۲۸۰)، بلاغات النساء، یک جلد، انتشارات شریف رضی، قم .
- ابن نما حلی (۵۶۷ - ۶۴۵)، مثير الأحزان، یک جلد، انتشارات مدرسه امام مهدی (علیه السلام)، ۱۴۰۶ هجری، قم .
- ابو مخنف ازدی، مقتل الحسين، یک جلد، منشورات المکتبة العامة لحضرة العلامة آية الله العظمی شهاب الدین النجفی، محرم الحرام ۱۳۸۹، قم .

- اربلی، بهاء الدین علی بن عیسی (متوفای ۶۹۳ ق)، کشف الغمّة فی معرفة الأئمّة، دو جلدی، سال ۱۳۸۱ ق، مکتبه بنی هاشمی، تبریز .
- ابن المشهدی، شیخ أبو عبد الله محمد، از اعلام قرن ششم، المزار الكبير، تحقیق: جواد قیومی اصفهانی، نشر القیوم، الطبعة الاولى، رمضان المبارک ۱۴۱۹، تهران .
- بحر العلوم، سید محمد مهدی طباطبائی (۱۱۵۵ - ۱۲۱۲)، رجال السید بحر العلوم معروف بـ «الفوائد الرجالية»، حقه و عله علیه: محمد صادق بحر العلوم و حسین بحر العلوم، مکتبه الصادق، ۱۳۶۳ ش، تهران .
- بلاغی، صدر الدین، قصص قرآن، انتشارات امیر کبیر، چاپ نهم، ۱۳۵۴ ش، تهران .
- تهرانی، احمد، ویژگی های حضرت سید الشهداء علیه السلام، هیئت قائمیه تهران، قطع رقی، ۱۳۶۴ ش، تهران .
- الحلّی، الحسن بن یوسف بن علی بن المطهر، (۶۴۸ - ۷۲۶)، منتهی المطلب فی تحقیق المذهب، الخطّ و الإخراج الحافظ علاء البصری، الطبعة الاولى، ۱۴۱۲ ق، مجمع البحوث الإسلامیة، مشهد مقدّس .
- دهنخدا، علی اکبر، لغت نامه، دانشگاه تهران، سال ۱۳۵۱ ش، تهران .
- شمس الدین، محمد مهدی، أنصار الحسین علیه السلام (ترجمه: شهیدان کربلا)، مترجم: هوشنگ اجاقی، قطع رقی، نشر آفاق، چاپ: ۱۳۶۱ ش، تهران .
- شیخ صدوق، محمد بن علی بن حسین، کمال الدین و تمام النعمة، دار الکتب الاسلامیه، قطع وزیری، دو جلدی، تهران .
- الصغیر، جلال الدین علی، الولاية التکوینیة، الحق الطبيعي للمعصوم علیه السلام، طبعة ثانیة، ۱۴۱۹ ق - ۱۹۹۸ م، دار الأعراف للدراسات، بیروت .
- الطبرسی، ابو منصور احمد بن علی بن ابی طالب (از علمای قرن ششم)، الإحتجاج، نشر المرتضی، ۱۴۰۳ ق، مشهد مقدّس .

- الطبری، ابو جعفر محمد بن جریر، تاریخ الطبری تاریخ الأمم و الملوك، دار الكتب العلمیة، الطبعة الثانية، ۱۴۰۸ ق - ۱۹۸۸ م، بیروت .
- الطوسی، ابو جعفر محمد بن حسن، الغیبة، مكتبة الداوری، قطع وزیری، قم .
- همو، مصباح المتعجد، چاپ سنگی، از روی نسخه‌ی مؤلف در سال ۴۵۵، قطع وزیری .
- طهرانی، حاج میرزا ابو الفضل، شفاء الصدور، تحقیق و پاورقی: سید علی موحد ابطحی، چاپخانه‌ی امیر المؤمنین، قطع وزیری، دو جلدی، چاپ سوم، مهر ۱۳۷۰، قم .
- العاملی، السید جعفر مرتضی، خلفیات کتاب مأساة الزهراء علیها السلام، الطبعة الاولى، دار السیرة، بیروت .
- العاملی، السید محمد جواد الحسینی (المتوفی ۱۲۲۶ ق)، مفتاح الكرامة فی شرح قواعد العلامة، حقه و علق علیه الشیخ محمد باقر الخالصی، مؤسسة النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرّسین، الطبعة الاولى، ۱۴۲۹ ق، خمسة اجزاء، قم .
- عماد زاده، زندگانی سید الشهداء، خطی، قطع وزیری، موجود در کتابخانه آستان قدس رضوی در مشهد مقدّس .
- قمی، عباس، مفاتیح الجنان، خطاطی، افست مرکز معارف اسلامی، آلمان .
- کفعمی، ابراهیم، المصباح، خطاطی، قطع وزیری، افست، قم .
- همو، البلد الامین، چاپ سنگی، قطع وزیری، قم .
- گلبرگ، اتان، کتابخانه ابن طاووس و احوال و آثار او، مترجمان: سید علی قرائی و رسول جعفریان، ناشر: کتابخانه آیت الله مرعشی، قم .
- مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، دار الكتب الاسلامیة، قطع وزیری، تهران .
- همو، زاد المعاد، چاپ سنگی، قطع وزیری .

- همو، تحفة الزائر، چاپ سنگی، تاریخ چاپ ۱۳۶۱ ق، قطع وزیری.
- معین: محمد، فرهنگ فارسی، انتشارات امیر کبیر، چاپ هفتم، ۱۳۶۴ ش، تهران.
- نوری، میرزا حسین، الجنة المأوی، دار الکتب الإسلامية، قطع وزیری، تهران.
- همو، دار السلام، انتشارات المعارف الإسلامی، قطع وزیری، چهار جلدی، قم.
- همو، النجم الثاقب، انتشارات مسجد مقدس جمکران، قطع وزیری، چاپ پنجم، پاییز ۱۳۸۱، شابک: ۷-۰۵-۶۷۰۵-۶۶۴، قم.
- همو، نفس الرحمن في فضائل سلمان، نشر آفاق، تهران.
- معلم، سید جواد، برکات حضرت ولی عصر عليه السلام، (حکایات عبقری الحسان في أحوال مولانا صاحب الزمان، آية الله حاج شيخ علي اكبر نهاوندي)، انتشارات تکسوار حجاز، شابک: X-۸-۸۱۰۰-۹۶۴، چاپ اول، بهار ۱۳۸۲، مشهد مقدس.
- موسوی اصفهانی، محمد تقی، مکیال المکارم في فوائد الدعاء للقائم، المطبعة العلمیة، قطع وزیری، دو جلدی، قم.
- الموسوي الجزائري، السيد نعمة الله (۱۰۵۰ - ۱۱۱۲ ق)، نور البراهین أو أنیس الوحید في شرح التوحيد، مؤسسة النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرسين، دو جلدی، قم.
- مستر هاكس، قاموس كتاب مقدس، انتشارات اساطير، چاپ دوم، سال ۱۳۷۷ شمسی، تهران.